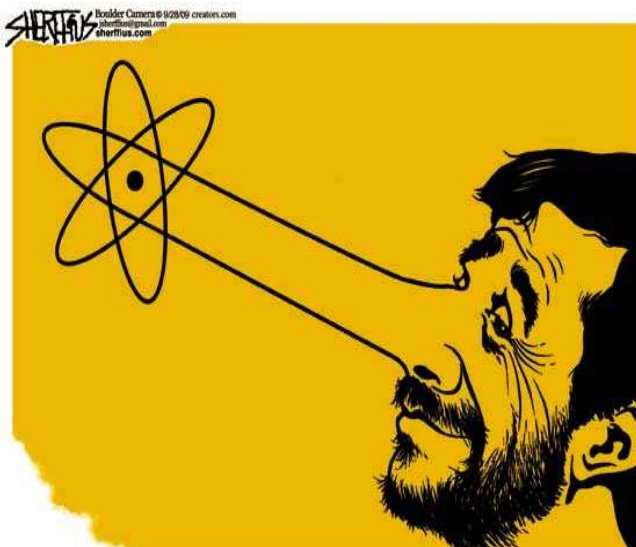




## احمدی نژاد پینو کیوی قرن ۲۱

دروغ جدید:

پیروزی اتمی



Pinukechio

سرتیپ بسیجی محمدرضا  
نقدی در دوگزارش  
رانده از عراق،  
جنایت در ایران



همبستگی دالایی لاما با  
جنبش سبز ایران

روایت ایتالیایی از جنبش  
اعتراضی ایران

حضور پررنگ سبزها در رم

صفحات: ۲-۳

احمدی نژاد یهودی است؟

گوگل، فیس بوک و توئیتر د رکنار جنبش سبز

ساندی تایمز:

روس ها ایران را در ساختن بمب اتمی یاری می کنند

۹	تحلیل هفته سردبیر
۱۰	جمشید اسدی
۱۱	دکتر علی میر سپاسی
۱۱	مرتضی کاظمیان
۱۳	بهرام محیی
۱۹	علیرضا نوریزاده

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی  
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده  
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:  
شهرلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه  
هزار و سیصد و هشتاد و هشت

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

گفت وگو با شادی صدربرنده جایزه  
لخ والسا:  
خود را بخشی از جنبش  
مردمی ایران می دانم

صفحه: ۳

هنر سبز

ناصر اطمینان  
سیمین بهبهانی  
شهرلا بهار دوست  
علیرضا نوری زاده

صفحات: ۲۱-۲۳

راههای سبز

سه نگاه به یک چهره

صفحات ۲-۸



## راههای سبز

ریفورمیستا تهیه کرده است. کتاب "موج سبز ایران" نیز دستاورد سفر این روزنامه نگار به ایران و نگاه او به حوادث بعد از انتخابات است.

پشنوید

فرانچسکو دی لئو در رابطه با محتوای کتاب می گوید: "این کتاب درباره جنبشی است که روزنامه نگاران موج سبز نامیده شده است. روایتی است از اتفاقات ماه ژوئن به ویژه بعد از انتخابات ریاست جمهوری مهمی که در ایران برگزار شد. جنبشی که در اعتراض به نتایج آرای انتخابات به راه افتاد."

او در ادامه گفت: "بنابر این می توان گفت این کتاب مشاهدات من در آن زمان است که به عنوان گزارشگر برای رادیو رادیکاله و روزنامه ایل ریفورمیستا در تهران تهیه کردم." آقای دی لئو به چند مقاله دیگر این کتاب اشاره می کند که هر کدام گاشمار از روزهای پس از انتخابات در ایران هستند.

استفانو پولی و آنتونلا وی چینی دو روزنامه نگار ایتالیایی و پروفیسور ریکاردو رانلی نویسنده ایتالیایی که مسائل ایران و خاورمیانه را دنبال می کند از جمله نویسندگان مقالات این کتاب هستند. همچنین حسن تهرانی، که فرانچسکو دی لئو، نویسنده کتاب، از او به عنوان جوانی یاد می کند که مسئول یکی از ستادهای میر حسین موسوی بوده نیز مقاله ای با عنوان "روای سبز" در این کتاب دارد.



فرانچسکو دی لئو همچنین می گوید: "این کتاب برای ایران است و نه علیه ایران. به نظر من که نویسنده این کتاب هستم ایران نسبت به آنچه ما می شناسیم وجود دارد. اینجا همه درباره ایرانی صحبت می کنند که در انتخاباتش قلب شده، شکنجه، قتل و تجاوز وجود دارد. او افزود: "اما در کنار همه اینها اکثر مردم ایران که کمتر از سی سال سن دارند، حاضرند حتی جان خود را برای تغییر کشورشان فدا کنند."

در روزی دی وی که همراه با کتاب منتشر شده جمله "موج سبز ایران، روزهای ایران را تغییر خواهند داد" به چشم می خورد. در این دی وی تصاویری از روزهای قبل از انتخابات، روز رای گیری و همچنین اعتراضات پس از انتخابات دیده می شود. از نویسنده کتاب می پرسیم آیا برای تهیه گزارش و تصویر پس از انتخابات مشکلی نداشته است؟

فرانچسکو دی لئو می گوید: "در این دی وی تصاویری از ۱۵ ژوئن که در حدود ۳ میلیون نفر در خیابانها بودند و تظاهرات بی نظیر به راه انداختند را می بینید. واقعا یک مراسم باورنکردنی بود که در طول آن به طور مطلق هیچ اتفاقی نیفتاد."

او همچنین گفت: "من حقیقتا حتی یک جوان ایرانی را هم ندیدم که به پلیس تعرض کند یا با آن درگیر شود. اما متأسفانه با چشمان خود دیدم که آنها کتک خوردند. لحظات واقعا ملتجبی بودند تا آن که خود فهمیدم و سپس به طور رسمی نیز به ما گفته شد که باید کشور را ترک کنیم و وگرنه دستگیر می شویم."

جلسه معرفی کتاب "موج سبز ایران" هفته گذشته به علت کشته شدن سرباز ایتالیایی در افغانستان برگزار نشد. فرانچسکو دی لئو در همین گفت و گو اعلام کرد که در روزهای آینده جلسه معرفی کتاب همراه با پرسش و پاسخ درباره آن برگزار خواهد شد.

منبع: مریم افشنگ - بی بی سی فارسی

## برنامه گوگل، فیس بوک و توئیتر در کنار جنبش سبز

- موتور جستجوی گوگل و وب سایت فیس بوک که این روزها شمار زیادی بازدید کننده دارند، برای توسعه بخش فارسی خود در جهت حمایت از معترضان ایرانی دست به کار شده اند.

، سایت خبری دنجر روم در گزارش خود اعلام کرد: از تاریخ 19 ژوئن - برابر با 29 خرداد- برنامه راه اندازی بخش فارسی گوگل، فیس بوک و توئیتر را اجرا کردیم. هدف از این کار هم حمایت از گروه مخالفانی بود که نمی توانستند از طریق وسایل ارتباط جمعی برنامه های خود را هماهنگ کنند.

ایفعلان ایران برای پیشبرد اهداف خود تکیه بر وبلاگ، توئیتر، فیس بوک و یوتیوب دارند تا بدین وسیله بتوانند رابطه خود را با دیگر اعضا و دنیای خارج برقرار کنند. از آن تاریخ به بعد نیز دامنه فعالیت های سایت های نامبرده گسترش چشمگیری داشته است تا این حد که تمام متون فارسی که توسط موتور جستجوی گوگل روی شبکه اینترنت قرار بگیرند، به زبان انگلیسی ترجمه خواهند شد.

هدف از این کار از سوی سایت دنجر روم، اطلاع رسانی به علاقه مندان تحولات سیاسی ایران در خارج از کشور اعلام شده است.

فرانتس یوزف اوخ، مدیر بخش علمی و ترجمه گوگل در مصاحبه با دنجر روم گفت: افزودن بخش ترجمه متون فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی، بهترین راه برای برقراری ارتباط مردم ایران با دنیای خارج است تا زمینه دسترسی همگان به اخبار ایران را فراهم آید و راه گسترش مخالفان ایرانی در سراسر دنیا هموارتر از گذشته شود. وی افزود: البته برای تجهیز و تکمیل ترجمه متون با فارسی و بالعکس، نیازمند نیروهای بیشتری هستیم.

بنا به گزارش دنجر روم، عمده استفاده کنندگان از سرویس ترجمه فارسی به انگلیسی و بالعکس گوگل، هواداران میر حسین موسوی هستند.

اریک کوان مهندس سایت فیس بوک نیز در این زمینه گفت: پس از انتخابات ایران، میزان تبادل اطلاعات از طریق فیس بوک در حد قابل توجهی افزایش یافت و به همین دلیل تصمیم گرفتیم با توسعه بخش فارسی، زمینه توسعه اخبار پیرامون انتخابات ایران را فراهم آوریم.

از تندیس تازه ندا رونمایی شد

## فرشته آزادی، فرشته ایران

عکس : ریموند ون تاسل



ندا آقا سلطان که خوشن بر کف خیابان های ایران جوشید و در فریاد میلیونی مردم ایران جهان شد، جنبش سبز ایران در آمد.

خانم پائولا سلیتر مجسمه ساز آمریکائی در همان زمان تندیبسی از سر ندا را با روسری ساخت که در سانفراسیسکو نصب شد. او اعلام کرد که تصویر بدون روسری ندا را در اختیار نداشته است و به محض دست یافتن به چنین تصویری، تندیس دیگری از ندا خواهد ساخت.

خانم سلیتر به این وعده خودفاکرد و تندیس دیگری از ندا ساخت رها از حجاب. تندیس جدید در دوازدهم سپتامبر 2009 در ساختمان موسوم به "کاخ هنرهای زیبا" در سان فرانسیسکو رونمایی شد.

در این مراسم گفته شد: "هنگامی که یک حاکم ستمگر میمیرد، حکومتش به پایان میرسد، اما وقتی که یک شهید جان میسپارد، حکومتش آغاز میگردد - و این همانا داستان ندا است که جان بر سر آزادی ایران داد و اسطوره شد، و بر قلبها حاکم گردید."

## همبستگی دالایی لاما با جنبش سبز ایران



دالایی لاما رهبر معنوی و در تبعید بودائیان تبت که در ۱۹۸۶ جایزه صلح نوبل را از آن خود کرده بود و از مهمترین چهره های جهانی حامی صلح به شمار می آید، با جنبش سبز ایران ابراز همبستگی کرد.

دالایی لاما که ۲۷ سپتامبر، پنجم مهرماه در کنفرانس صلح در ونکوور کانادا سخنرانی داشت در حاشیه این مراسم با در دست گرفتن تراکت سبز رنگی که بر آن جمله «آزادی برای ایران» نقش بسته بود همبستگی خود را با مردم ایران نشان داد. نازنین افشینجم، فعال حقوق بشر که در این زمان در کنار دالایی لاما قرار گرفته بود در وبلاگ شخصی خود نوشته است که او در حاشیه کنفرانس صلح ونکوور با دالایی لاما دیدار کرده و در مورد اتفاقات ماههای اخیر در ایران که به کشته شدن دهها نفر و بازداشت طیف وسیعی از فعالان مدنی و سیاسی منتقد انجامید، با این رهبر مذهبی صلح طلب سخن گفته است.

خانم افشینجم می نویسد پس از این توضیحات دالایی لاما بی درنگ پذیرفت که شعار «آزادی برای ایران» را بر دست بگیرد و به این طریق با جنبش سبز ایران ابراز همدلی و همیاری کند.

دالایی لاما که متولد ۱۹۳۵ در تبت است از ۱۵ سالگی رهبری سیاسی تبت را بر عهده گرفت و مقارن همین زمان بود که نیروهای جمهوری خلق چین تبت را به اشغال خود آوردند.

مردم تبت در سال ۱۹۵۶، علیه فشار دولت چین بر دولت محلی خود، قیام کردند که این قیام تا سال ۱۹۵۹ و سرکوب خشونت آمیز آن به دست ارتش سرخ چین ادامه داشت. پس از سرکوب این قیام، دالایی لاما همراه با جمعی از رهبران تبتی این سرزمین را ترک کرد و در هند دولت در تبعید تبت را تشکیل داد.

## روایت ایتالیایی از جنبش اعتراضی ایران



"موج سبز ایران" از اولین کتابهای منتشر شده درباره حوادث قیام و بعد از آخرین انتخابات جنجال برانگیز ریاست جمهوری در ایران است.

این کتاب توسط فرانچسکو دی لئو روزنامه نگار ایتالیایی که برای پوشش خبری انتخابات به ایران سفر کرده بود، منتشر شده است. همراه با این کتاب یک نسخه دی وی دی از تظاهرات معترضان به نتایج انتخابات نیز منتشر شده است. فرانچسکو دی لئو روزنامه نگار ایتالیایی است که برای حوادث انتخابات به ایران سفر کرده بود. او گزارش هایی در همین رابطه برای رادیو رادیکاله و روزنامه ایل



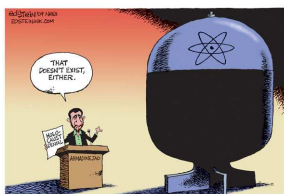
به نقل از محافل دیپلماتیک اسرائیلی و روسی نوشته بود که "بینامین ناتانیاهو" نخست وزیر اسرائیل در سفر فوری و اخیر خود به مسکو مدارکی را مبنی بر دخالت روس ها در برنامه های اتمی نظامی ایران در اختیار رهبران کرملین قرار داده است.

رئیس شورای امنیت ملی روسیه با تکذیب وجود چنین گزارشی گفت باین حال چنانچه گزارشتی در این مورد به ما ارائه شود به دقت آن ها را مورد بررسی قرار خواهیم داد. ساندی تایمز در گزارش خود تصریح کرده بود که نخست وزیر اسرائیل در سفر فوری و مخفی خود به مسکو که تنها چند ساعت به طول انجامیده بود، فهرستی از کارشناسان اتمی روسی را که ایران را در راه ساختن بمب اتمی یاری می رسانند تسلیم مقامات کرملین کرده است. روزنامه انگلیسی یادآوری می کند که کارشناسان روسی با اطلاع مقامات مسئول در روسیه کمک های خود را به ایران در جهت ساختن بمب اتمی ارائه می کنند

### ۳ نگاه به یک چهره

#### ۱- نگاه طراحان جهانی

#### احمدی نژاد پینو کیوی قرن ۲۱



یوسف محمدی

همانطور که انتظار می رفت کشف سایت جدید اتمی در قم، همزمان با حضور رئیس دولت کودتا، آقای محمود احمدی نژاد در نشست سالیانه سازمان ملل، جنجال فراوانی برانگیخت و افکار عمومی جهان را بار دیگر متوجه تناقضات نظام سیاسی ایران در عرصه بین الملل کرد.

همزمانی این مناقشه با خبر پرتاب آزمایشی چند موشک توسط سپاه پاسداران ایران بر دامنه نگرانی ها افزود و جامعه جهانی که به سرعت مابین سخنان ضد اسرائیلی سران نظام ایران، فعالیت های مخفیانه هسته ای و پرتاب موشک ها ارتباط برقرار می کرد، نگاه بی اعتماد و سرزنش بار خود را دیگر بار به جمهوری اسلامی دوخت. سرزنش، بی اعتمادی و دروغ، مؤلفه های تکرارشونده آثاری است که این هفته، سایت کارتون "کیگل" در بخشی با عنوان "پرتابهای آزمایشی ایران" به نمایش گذاشته است. "پینوکیو" تبدیل به عنصری همه گیر نه فقط برای نمایش رئیس دولت کودتا که کل نظام، در بسیاری از کارتون های سیاسی دنیا شده است. "اوله جوهانسن" یک روحانی- نماد نظام مذهبی ایران- را به تصویر کشیده که بر اهداف صلح طلبانه آزمایشهای هسته ای تأکید می کند در حالی که دماغ دراز شده اش سر درون را عیان کرده است. "جان شریفیوس" علامت معروف انرژی هسته ای- اتم- را با دماغ پینوکیوی احمدی نژاد تلفیق کرده تا بر دروغ های هسته ای دولت ایران تأکید کند. "جان کول" احمدی نژاد را گرفتار در شبکه دروغ هایی نشان می دهد که خود تنیده است و در کنار اثر، مصرع معروفی از والتر اسکات را آورده: "وه که چه تار پیچیده ای بافته ایم...". "باب گورل" و "جری هولبرت" دو تن از بهترین های کارتون مطبوعاتی آمریکا ایده ی مشابهی را به تصویر در آورده، هر دو "احمدی نژاد" را به کودکی بازبگوش تشبیه کرده اند که جامعه جهانی سربز نگاه مچ اش را هنگام کش رفتن شیرینی های هسته ای گرفته است.

اثر "جری هولبرت" فضا سازی دیدنی دارد و هاشورهای کم تراکم و رنگ های موزون را استاندارد در هم تلفیق کرده تا به مانند بهترین های کارتون ادیپتورال، معجونی سهل و ممتنع حاصل شود. کار "گورل" خلوت تر اما کاملاً حرفه ای است و شیرینی های متعددی که بر زمین در اطراف احمدی نژاد کشیده همان پرسش قدیم افکار عمومی را در قبال اصرار ایران بر ادامه فعالیت های هسته ای کنایت می کند: چرا در میان انبوه شیرینی ها- منابع انرژی غنی چون نفت و گاز- ایران باید بر دستیابی به شیرینی هسته ای اصرار داشته باشد؟

"پنهانکاری" مفهومی است که در آثار "بریان فیرینگتن"، "بروس پلینت"، "مونت ولورتون" و "رندی بیش" بر آن تأکید بیشتری شده. کارتون "فیرینگتن" احمدی نژاد را در حال انکار فعالیت هسته ای جنگ طلبانه نشان می دهد در حالیکه بمب اتمی بزرگی را برای رد گم کردن به شکل چراغ خواب در آورده است. دیدن احمدی نژاد کت شلوار و کراواتی که بر روی یک سایت بزرگ اتمی نشسته ثابت می کند که "مونت ولورتون"

### حضور پررنگ سبزها در رم



پایتخت ایتالیا روز شنبه شاهد تظاهرات دهها هزار ایتالیایی در مخالفت با سیاست های دولت برلوسکونی و دفاع از آزادی مطبوعات و بیان بود؛ در این راهپیمایی گروهی از ایرانیان ساکن ایتالیا هم با در دست داشتن تصویر روزنامه نگاران دربند ایرانی و نمادهای سبزرنگ حضور داشتند که توجه فراوان مطبوعات و مردم ایتالیا را به خود جلب کرد.

این راهپیمایی در شهر رم با هدف دفاع از آزادی مطبوعات و آزادی بیان انجام شد و حدود دویست هزار نفر در آن شرکت کردند. اکثر شرکت کنندگان در آن هم جزو نیروهای مخالف دولت برلوسکونی بودند و در پی ایجاد محدودیت برای خبرنگاری که زندگی برلوسکونی را به صورت حرفه ای کنکاش می کرد طی فراخوانی از سر تا سر ایتالیا در میدان پوپلو رم گرد هم آمدند.

حامیان جنبش سبز و ایرانیان ساکن ایتالیا در این تجمع با شعار دفاع از آزادی مطبوعات در ایران و اعلام همبستگی با مردم ایتالیا در این خواسته حقوق بشری و جهانی حاضر شدند. آنها با در دست داشتن عکس هایی از روزنامه نگاران ایرانی در بند مانند احمد زیدآبادی، محمد قوچانی و بهمن احمدی امویی خواهان آزادی بی قید شرط آنها شدند. همچنین در این گردهمایی با تکثیر و توزیع آخرین بیانیه انجمن دفاع از مطبوعات که شرح و مختصری از اوضاع روزنامه نگاران و آزادی بیان در ایران در آن آمده است، کوشیدیم اوضاع کنونی ایران را به اطلاع مردم ایتالیا برسانیم.

#### گفت وگو با شادی صدربرنده جایزه لخ والسا:

#### خود را بخشی از جنبش مردمی ایران می دانم

شادی صدر وکیل حقوق بشر و فعال حوزه زنان به پاس فعالیت های سالهای گذشته درحوزه حقوق بشر و مبارزه با سنگسار جایزه معتبر لخ والسا را دریافت کرد.

او گفت: "این نوع جوایز فرصتی ایجاد می کنند برای اینکه مساله ایران و خصوصاً مساله جنبش مردم برای دموکراسی و آزادی و مبارزه نقض حقوق بشر بتواند به تیزتر اخبار تبدیل شود و راجع آن صحبت بشود. خلاصه اینکه می توانند ابزاری باشند علیه فراموشی افکار عمومی دنیا درباره مساله ایران. به هر حال این خطر جدی وجود دارد که مساله نقض حقوق بشر در ایران ایران در معادلات جاری سیاسی فراموش شود و از آن به سادگی بگذرند. این نوع جوایز می توانند تریبون هایی باشد برای طرح مجدد این موضوعات. به صورت سمبلیک این جوایز به کسانی داده می شود که به نوعی در این مبارزات نقشی داشته اند. یا مثل من که نقش کوچکی داشته ام یا مثل آقای سلطانی که نقش بزرگی داشته اند. این جوایز می توانند بگوئیم به صورت سمبلیک به همه کسانی که در راه آزادی و حقوق بشر مبارزه می کنند اهدا می شود."

#### ساندی تایمز

#### روسی ها ایران را در ساختن بمب اتمی یاری می کنند

به گزارش خبرگزاری فرانسه از مسکو، یک گزارش انتشار یافته حکایت از آن دارد که اسرائیل با ارائه مدارکی به دولت کرملین مدعی شده است که برخی محافل روسی، ایران را در دست یابی به سلاح هسته ای یاری می دهند. گفته می شود که این گفت و گوها و مدارک اسرائیل تحویل مقامات روسی شده بوده است. "نیکولای پتروچیف" رئیس شورای امنیت ملی روسیه می گوید دولت مسکو هیچگونه اطلاعاتی از سرویس های اطلاعاتی خارجی و آژانس های بین المللی مبنی بر دخالت شرکت های روسی و یا اتباع روسیه در تلاش ایران در جهت دست یابی به سلاح اتمی دریافت نکرده است.

روزنامه انگلیسی "ساندی تایمز" در یکی از شماره های اخیر خود در گزارشی

## راههای سبز



و تمام دین گریزی مردم از قرآنت دینی اوست، حتی دین روحانیت مبارز را قبول ندارد، خود را آسمانی می داند و همه را زمینی!! باز به حسب و نسب که برمی گردیم به اجداد یهودی می رسیم."

هر چند این نوشته مهدی خز علی در کنار گفته ها و نوشته های دیگر در زمان انتشار بسیار مورد توجه مخاطبان وبسایت های اینترنتی قرار گرفت اما در رسانه های نزدیکان و حامیان محمود احمدی نژاد که معمولاً به سرعت نسبت به اخبار مرتبط با وی واکنش نشان می دهند، هیچ انعکاسی نیافت.

این در حالی بود که پیش از نوشتار مهدی خز علی "رابرت تیت" خبرنگار روزنامه گاردین نیز در تاریخ 25 جولای سال 2005 نیز در گزارشی از "آرادان" محل تولد محمود احمدی نژاد با اشاره به تغییر نام خانوادگی او و مهاجرت آنها از این شهر، به نقل از خویشاوندان او علت این تغییر نام و مکان زندگی را "امیزه های از دلایل دینی و اقتصادی" عنوان کرده و از قول یکی از پسر عموهای او به نام "مهدی شاه حسینی" نوشته بود: "در آن زمان مهاجرت از روستا به شهر بزرگ وجه مشترک رایج کسانی بود که میخواستند کسی اصل و منشأشان را نشانند."

البته در اینکه محمود احمدی نژاد نام فامیلش را از "سبورجیان" یا واژه ای شبیه به آن به نام فعلی تغییر داده است شکی نیست چرا که بوضوح در تصاویر شناسنامه ای اش که خود در مقابل خبرنگاران و عکاسان رسانه ها بالا گرفته این تغییر مشهود و قابل دیدن است، اما اینکه او یک یهودی تبار است یا نه، همچنان با سکوت او و اطرافیان همراه است.



### در دفاع از احمدی نژاد

پس از انتشار گزارش جنجال برانگیز دیلی تلگراف، موشه امیر سردبیر بخش فارسی وبسایت وزارت خارجه اسرائیل با انتشار نوشتاری با مورد توجه قرار دادن گزارش این روزنامه سعی کرد تا شبیه یهودی بودن احمدی نژاد را تکذیب کند.

موشه امیر در نوشتار بلند بالای خود با جعلی خواندن گزارش این روزنامه انگلیسی، دلایلی در رد یهودی بودن احمدی نژاد مطرح و تاکید کرده که این دلایل را در پاسخ به شبکه های رادیو و تلویزیونی و همچنین رسانه های نوشتاری اسرائیلی که همه مشتاقند بدانند آیا احمدی نژاد یک یهودی است، مطرح می کند.

سردبیر بخش فارسی وبسایت وزارت خارجه اسرائیل نوشته: "این ادعای سخیف، که نوعی یهودستیزی است، توسط مهدی خز علی فرزند آیت الله ابوالقاسم خز علی برای نخستین بار عنوان شد. آن هم بیش از چهار سال پس از آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد و یکی دو هفته پس از اعتراض های مردمی علیه انتخابات جعلی و اعلام پیروزی احمدی نژاد. هدف آشکار این اقدام مکروه، بد نام ساختن احمدی نژاد و جنگ روانی علیه رژیم بوده است. حتی آیت الله خز علی فرزند خود را مطرود دانست."

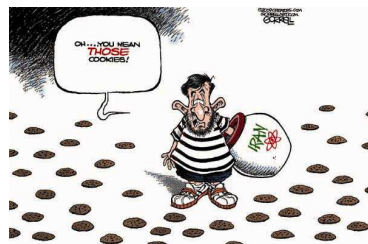
موشه امیر با اشاره به روستای آرادان محل تولد محمود احمدی نژاد در ادامه استدلال کرده که "اصولاً یهودیان به دو علت همیشه در شهرهای بزرگ ساکن بوده و از زندگی در روستاها دوری جسته اند؛ در شهر امنیت فردی برای اقلیت های دینی بیشتر است. مقامات انتظامی قوی تر هستند و مردم تعصب کمتری دارند. علاوه بر این، یهودیان برای اجرای فرائض دینی خود به کنیسا و قصابی و مدرسه یهودی و گورستان یهودی و غیره نیاز دارند که در روستاها نمی توان آن را تأمین کرد."

آقای موشه امیر دلایل دیگری هم آورده است: "پدر احمدی نژاد یک آهنگر فقیر بوده است. در طول 2700 سال تاریخ یهودیان در ایران، موردی ذکر نشده است که حرفه یک یهودی آهنگری باشد."

وی سپس به اصل نام "سبورجیان" اشاره و تاکید کرده که چنین نامی در میان یهودیان ایرانی رایج نبوده و در ادامه در دفاع از تغییر نام احمدی نژاد نوشته: "خبرنگار دیلی تلگراف ادعا کرده است که نام خانوادگی سبورجیان در میان یهودیان بسیار رایج است. بیاید و از میان سیزده میلیون نفر یهودیان ایران و جهان حتی یک خانواده را نشان دهد که چنین نامی دارد. شبیه همان هاله نور احمدی نژاد است."

او همچنین نوشته: "خود مهدی خز علی نوشته بود که از وزارت کشور استعلام کرده که چرا خانواده احمدی نژاد تغییر نام داده، ولی جوابی دریافت نکرده است."

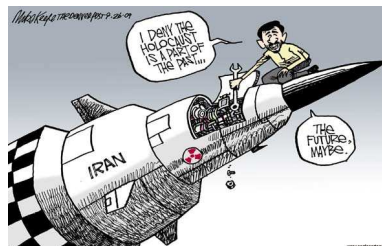
سردبیر بخش فارسی وبسایت وزارت خارجه اسرائیل در قامت دفاع از یهودیان و تکذیب گزارش دیلی تلگراف، حتی گاهی از دروغ های گفته شده توسط احمدی نژاد مانند ماجرای "هاله نور" (مستند به فیلم و تایید دفتر آیت الله جوادی آملی)



دست کم از لحاظ ظاهری آشنایی چندانی با رئیس جمهور ایران ندارد! انکار هالوکاست و تهدید اسرائیل موضوع دیگری است که تعدادی از کارتونست ها با اشاره به آن، بخشی از نگرانی های افکار عمومی غرب را منعکس کرده اند. احمدی نژاد مشغول راه اندازی بمب اتمی بزرگی است و در همان حال می گوید: "من وقوع هالوکاست را به عنوان بخشی از گذشته انکار می کنم..." بعد می افزاید: "...حالا در آینده ممکن است!" این شرح اثر "مایک کیف" است که خطر یک هالوکاست دیگر را زنهار می دهد. "اد استین" احمدی نژاد را پشت تربیون سازمان ملل نشان می دهد در حالی که هالوکاست را انکار کرده و بعد از آن، مشغول انکار بمب اتمی غول آسایی است که در کنار خود دارد. کارتون "جی.دی.کرو" با لحنی بی پرده و تند، دهن کجی جمهوری اسلامی به جامعه جهانی را که در قالب پرتاب موشک های آزمایشی تجسم یافته به تصویر کشیده است. "رابرت اری یل" از نام آوران حال حاضر کارتون ادیتوریال اشاره ظریفی به همزمانی مذاکرات ایران و آمریکا با پرتاب این موشک ها دارد: "هیلاری کلینتون" وزیر امور خارجه آمریکا هنگام نشست بر صندلی مذاکره، نوک تهدیدگر یک موشک ایرانی را بیرون زده از کف صندلی می بیند.

حتی اگر ایران نیات صلح طلبانه ای از فعالیت های اتمی دهه اخیر خود داشته باشد و هجوم کلامی به اسرائیل تنها برای کسب وجهه میان ملل مسلمان و سایر مصارف داخلی باشد و بس، مساله این جا است که بخش بزرگی از افکار عمومی جهان به خاطر رفتارهای مشکوک و پرتناقض، خشن و سرکوبگرانه دولت فعلی، نگاهی سرشار از بی اعتمادی و وحشت به آن دارد و نمی تواند ایران اتمی را با ادعای صلح طلبی بپذیرد. چنانکه "بیل دی" در اثر خود، نشانه صلح را با چهار قارچ اتمی در هم آمیخته، فضایی خوفناک آفریده که با این جمله محمود احمدی نژاد همراهی می شود: برنامه اتمی ایران اهدافی صلح طلبانه را دنبال می کند."

### ۲- احمدی نژاد سفیانی است یا یهودی؟



روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف در مقاله ای "محمود احمدی نژاد" را بر اساس نام فامیل سابق اش و نقل قول هایی که در این باره وجود دارد، یک یهودی خواند و دوباره در حالی که پیش از این نیز این مساله در رسانه های اینترنتی منتشر شده بود، آن را در کانون توجه افکار عمومی قرار داد.

روزنامه دیلی تلگراف در مقاله خود تصویری از شناسنامه محمود احمدی نژاد را به سخنانی از مهدی خز علی مستند و در نهایت بار دیگر مساله یهودی تبار بودن وی را مطرح کرده است.

پیش از این مهدی خز علی، فرزند آیت الله خز علی در وبسایت شخصی اش در مقاله ای که در نقد زیاده روی و عملکرد شعاری حزب مؤتلفه اسلامی و حبیب الله عسکر اولادی در دفاع از اقتصاد اسلامی نوشته بود علاوه بر اینکه رهبر حزب مؤتلفه اسلامی را یهودی تبار خوانده بود، نوشته بود: "اخیراً شنیدم احمدی نژاد هم که دست کمی از تظاهرات افراطی دینی از آنان ندارد، از خانواده ای یهودی تبار بوده است، نگاهی به صفحه توضیحات شناسنامه او ببیندیم تا تغییر فامیلی از سبورجیان به احمدی نژاد را دیده و ریشه خانواده سبورجیان در آرادان را بررسی کنیم!! اگر حقیقت داشته باشد، حلقه قدرت، ثروت و روحانیت در نسل قوم یهود در ایران تحکیم شده است."

مهدی خز علی در این مقاله علاوه بر این دوتن، با کنایه به آیت الله محمدتقی مصباح یزدی او را نیز یهودی دانسته بود و نوشته بود: "در قم آنکه بیشتر دم از اسلام و ولایت می زند و دست همه مراجع را در تعصب دینی بسته است و آن چنان تئوری حکومت اسلامی سر می دهد و بر طبل تحجر می کوبد، که دین و آیین محمدی در نظر مردم ناخوش آید!



## راههای سبز

فرزند آیت الله ابوالقاسم خزعلی در وبسایت ها مطرح گردید و کسی اعتباری برای آن قائل نشد، زیرا همگان احساس می کردند که این یک داستان خیالی و چیزی در ریف خیال پردازی های شخص احمدی نژاد است. در هفته های بعد از آن افترا، دروغ های بیشتری را عنوان کردند و از "انوسی ها" و "یهودیان مخفی" و "شیطان پرستان مریدان کبابا" و ترهات دیگری از این قبیل سخن گفتند و ظاهراً مستندات تاریخی آوردند که همه آنها دروغ و جعل، به بزرگی تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران بود. حدود دوماه پیش در این باره مقاله ای در "همدمی" انتشار دادیم که توصیه می کنیم آن را دوباره بخوانید.

در توضیح جعلی بودن گزارش روزنامه انگلیسی، که شاید او هم می خواهد خیزش راستین ملت ایران را از مسیر برحق خود منحرف سازد، (ولی احتمال بیشتر آن است که قصد بالا بردن تیراژ خود را دارد، استدلال هائی برای کانال های تلویزیونی و شبکه های رادیویی و روزنامه های اسرائیل عنوان کردم که فشرده آن را به آگاهی شما دوستان نیز می رسانم:

۱- احمدی نژاد در روستائی به دنیا آمده که آرادان نامیده می شود و یکی از توابع گرمسار در استان سمنان است. تا آن جا که اطلاعاتی در دست است، در یکصد سال گذشته هیچ خانواده یهودی در این روستا و یا شهرها و شهرک های نزدیک آن زندگی نمی کرده است.

۲- اصولاً یهودیان به دو علت همیشه در شهرهای بزرگ ساکن بوده و از زندگی در روستا دوری جسته اند: در شهر امنیت فردی برای اقلیت های دینی بیشتر است. مقامات انتظامی قوی تر هستند و مردم تعصب کمتری دارند. علاوه بر این، یهودیان برای اجرای فرائض دینی خود به کنیسا و قصابی و مدرسه یهودی و گورستان یهودی و غیره نیاز دارند که در روستاها نمی توان آن را تامین کرد.

۳- پدر احمدی نژاد یک آهنگر فقیر بوده است. در طول ۲۷۰۰ سال تاریخ یهودیان در ایران، موردی ذکر نشده است که حرفه یک یهودی آهنگری باشد.

۴- این ادعای سخیف، که نوعی یهودسنیزی است، توسط مهدی خزعلی فرزند آیت الله ابوالقاسم خزعلی برای نخستین بار عنوان شد. آن هم بیش از چهار سال پس از آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد و یکی دو هفته پس از اعتراض های مردمی علیه انتخابات جعلی و اعلام پیروزی احمدی نژاد. هدف آشکار این اقدام مکرره، بد نام ساختن احمدی نژاد و جنگ روانی علیه رژیم بوده است. حتی آیت الله خزعلی فرزند خود را مطرود دانست.

۵- شوربختانه این نخستین و آخرین بار نیست که افراد و گروه ها، در مبارزات داخلی خود و یا برای توجیه کشتار یهودیان و غارت اموال آن ها، افرادی را به دروغ به دین یهود منسوب می کنند. به یاد داریم که خمینی در مبارزه با شاه فقید و برای تحریک مردم ایران، در نطق مشهورش در مدرسه فیضیه گفته بود: "ایا شاه یهودی است؟ آیا خون یهودی در شریان های او جریان دارد؟ آیا مادر او یهودی است؟" در سال های بعد، همین ادعاهای افترا آمیز در مورد خود خمینی و آیت الله منتظری و دیگران نیز گفته شد.

۶- روزنامه انگلیسی ادعا می کند که در شناسنامه احمدی نژاد که عکس آن نیز منتشر شده (و آن هنگامی است که او مهر انتخابات توی شناسنامه را به خبرنگاران نشان می دهد) نوشته شده که علت تغییر نام او "به دلالت مذهبی" یعنی تشریف به دین مبین اسلام بوده است. آیا کسی در ایران می تواند این ترهات را باور کند؟ در شناسنامه های ایرانی نام پیشین طبعاً ذکر می شود (مانند همه کشورهای دیگر) ولی تذکری در مورد دلیل تغییر نام در آن اضافه نمی شود.

۷- خود مهدی خزعلی نوشته بود که از وزارت کشور استعلام کرده که چرا خانواده احمدی نژاد تغییر نام داده، ولی جوابی دریافت نکرده است.

۸- از همه خنده دارتر در گزارش دیلی تلگراف بخشی از آن است که ادعا کرده در زبان عبری "سبورجیان" به معنی فردی است که شغلش بافتن شال نماز یهودیان است. چنین واژه ای در زبان عبری و یا در زبان محلی یهودیان ایران وجود ندارد. نه در زبان عبری، و نه در زبان محلی یهودیان ایران واژه ای به نام "سبور" وجود دارد که دیلی تلگراف ادعا می کند معنی آن "شال مذهبی یهودیان" است. این شال در میان یهودیان ایران صیصیت نامیده می شود و واژه عبری آن طلیت <sup>טלית</sup> است.

۹- مهدی خزعلی نوشته بود که سبورجیان از واژه عبری <sup>סבורג</sup> می آید و حتی استاد آورده بود از لغت نامه دهخدا، که آن هم به نوبه خود استاد کرده بود به فرهنگ عبری - فارسی سلیمان حبیب. ولی واژه <sup>סבורג</sup> این گونه تلفظ می شود: "سورانی" که مفهوم آن: تصور می کنم، بر این باورم می باشد - و آن افراد ناشی این واژه را با واژه ساختگی <sup>סבורגי</sup> (که تقریباً شبیه <sup>סבורג</sup> نوشته می شود) اشتباه گرفته اند. واژه سبورجی <sup>סבורגי</sup> در زبان عبری وجود ندارد.

۱۰- خبرنگار دیلی تلگراف ادعا کرده است که نام خانوادگی سبورجیان در میان یهودیان بسیار رایج است. بیاید و از میان سیزده میلیون نفر یهودیان ایران

و ماجرای "آهنگر زاده" بودنش (یک بار اعلام شد پدر او فوت کرده و بار دیگر اعلام کردند که پدر دوباره فوت کرد) را نیز مورد استناد قرار داده است.

علاوه بر مונشه امیر، برخی از نویسندگان وبسایت ها و وبلاگ های فارسی نیز در مطالبی از زاویه های دیگر این مساله را مورد توجه قرار داده و آن را ماجرابی باور نکردنی و مشکوک خوانده اند.

این اشخاص در استدلال های خود سکوت حامیان و اطرافیان احمدی نژاد در قبال این موضوع را دلیلی بر مشکوک بودن و عدم صحت این موضوع دانسته اند.



### سفیانی و نشانه های ظهور

این بحث در شرایطی مجدداً به تیرتیر روزنامه ها راه یافته که روایت های گوناگونی از افراطی گری مذهبی محمود احمدی نژاد و اطرافیانش در سالیان اخیر نقل شده که یکی از معروف ترین آنها گذاشتن ظرف غذا برای امام دوازدهم شیعیان بر سر سفره مسئولین دولت است. محمود احمدی نژاد هم بارها بر این مسایل دامن زده و به دفعات تکرار کرده است که زمینه های ظهور در حال مهیا شدن است، او در ۱۷ مهرماه سال گذشته در این باره گفته بود "و عده الهی حق بوده و نشانه های آن اکنون آشکار شده است."

احمدی نژاد در این اظهاراتش نشانه های ظهور را که بی شباهت با وضعیت کنونی ایران نیز نبود بر شمرده و گفته بود: "امروز به لحاظ اجتماعی فاصله های طبقاتی و تبعیض در جهان موج می زند و از حدود هفت میلیارد جمعیت جهان همه از بی عدالتی، تبعیض و خفقان حاکم از ناحیه ظالمان و مستکبران ناراضی هستند. نابسامانی های اخلاقی و فرهنگی موج می زند و بنیان های خانواده و کرامت و شخصیت انسان آماج تهاجم بی امان است."

خبرگزاری فارس وابسته به جناح کودتاچی نیز چند روز پیش از این اظهارات احمدی نژاد، با انتشار مطلبی، یکی از نشانه های ظهور را حضور کسی با نام "سفیانی" معرفی کرده بود که شباهت های زیادی با احمدی نژاد داشت.

این خبرگزاری در تعریف "سفیانی" نوشته بود: "او مردی است با چهره ای ترسناک که آبله روست و چشمانی کبود دارد." این خبرگزاری در ادامه روایتی منسوب به امام صادق آورده بود که: "ای مردم، مولای شما در بیابان خشک (بیدا) ظهور کرد و او عثمان بن عنبسه از فرزندان خالد بن یزید بن معاویه بن ابوسفیان است. با او بیعت کنید تا هدایت شوید و با او مخالفت نکنید که گمراه می شوید. پس ملائکه و جن او را تکذیب می کنند. هر آنکه در شک و تردید است و هر کافر و منافقی با ندای او گمراه می شود."

حال احمدی نژاد همان "سفیانی" است که اگر مردم با او مخالفت کنند، گمراه تلقی می شوند یا همان کسی که هیچکس نمی داند چرا نام فامیلش از سبورجیان به احمدی نژاد تغییر کرد.

### ۳- احمدی نژاد در اصل یهودی است؟

منشه امیر - سایت وزارت امور خارجه اسرائیل



از دو روز پیش که روزنامه انگلیسی "دیلی تلگراف" در گزارشی جنجالی ادعا کرد که محمود احمدی نژاد تبار یهودی دارد و خانواده اش در دوران کودکی او به اسلام گرویده اند، رسانه های همگانی اسرائیل ساعتی نیست که مرا در خانه و محل کار راحت گذاشته باشند. برایشان مهم نیست که امروز (یکشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۸۸ - ۴ اکتبر ۲۰۰۹) در اسرائیل روز عید سوکوت است، و با آن که دیروز (شنبه) روز تعطیل هفتگی بود و هرکس حق استراحت دارد (گرچه برای ما دست اندرکاران امور رسانه ای، "استراحت" هرگز معنی و مفهومی نداشته است).

روزنامه های اسرائیل و شبکه های رادیویی و کانال های تلویزیونی این کشور می خواهند بدانند که آیا درست است که می گویند احمدی نژاد یهودی تبار است؟ البته خبر دیلی تلگراف یک مطلب کهنه است که دوماه پیش توسط مهدی خزعلی



## راههای سبز

مهر هم گزارش داد که با این انتصاب، حجت الاسلام حسین طائب، فرمانده سابق نیروی مقاومت بسیج به عنوان معاون اطلاعات کل سپاه منصوب و مشغول به کار شده است.

گفتنی است طی دو سال از آغاز فرماندهی سرلشکر پاسدار محمدعلی جعفری بر نهاد سپاه، تغییرات بسیاری در ساختار این نیرو انجام شده است. "تغییر ساختار در نیروی زمینی سپاه" یکی از موضوعاتی است که از آغاز طرح تغییر و تحول در سپاه پاسداران مورد بحث و بررسی قرار داشته و گویا در همین راستا قرار است سرانجام نیروی مقاومت بسیج برای هماهنگی بیشتر در نیروی زمینی سپاه ادغام شود. نیروی جدید، "نیروی مقاومت زمینی سپاه پاسداران" نام دارد و برای اقدامات لازم، ادغام و هدایت طرح، سردار نقدی انتخاب شده است. از سوی دیگر برخی منابع غیر رسمی گزارش دادند عدم موفقیت طائب در طرح آرام سازی کشور توسط نیروهای بسیج، دلیل استفاده از چهره ای خشن تر و نظامی در رأس یکی از بازوان پرتوان سپاه شده است و نه طرح ادغام بسیج با سپاه.

نقدی که برای اهالی رسانه و خبر چهره ای آشناست، از شاکیان روزنامه "زن" و "جامعه سالم" در پاییز سال 77 است. او همچنین از شاکیان روزنامه سلام بود و در ماجرای سرکوب جنبش دانشجویی تیرماه 78 به همراه نوالقدر، حجازی و نظری، نقش موثری ایفا کرد. وی که در قطعنامه تحریمی 1803 (در ماه مارس 2008) شورای امنیت سازمان ملل از جمله موارد تحریم علیه ایران است، از سوی حامیان جنبش سبز به دخالت در انتخابات و سرکوب مردم با استفاده از نیروهای فشار و خودسر متهم شده است.

### سردار سرتیپ بسیجی محمدرضا نقدی کیست؟

محمدرضا ثمانی (نقدی) سال 1332 در شهر نجف عراق و در خانواده ای آخوند مسلک متولد شد. پدرش شیخ علی اکبر ثمانی از طلاب و روضه خوانان متوسط الحال شهر نجف بود. مادرش نیز عراقی الاصل بود و به همراه پدرش در شهر نجف مجاور بودند. خانواده ثمانی، 4 فرزند داشت که محمدرضا دومین فرزند خانواده است. کودکی و نوجوانی او در شهر نجف سپری شد. دوره دبستان و دبیرستان را در همین شهر گذراند و همزمان به دلیل علاقه خانوادگی و آشنایی پدرش با علوم دینی نیز آشنا شد.

روحانیون شهر نجف بر عکس هم مسلکانشان در ایران، اهل سیاست نبودند، شهر نجف به دلیل حوزه علمیه معروفش مقصد معمینی بود که قصد داشتند تا به تحقیق و پژوهش بیشتر بپردازند. فضا اما با تبعید آیت الله خمینی به کربلا و در آخر به نجف کمی تغییر کرد. هرچند آیات خوبی، صدر و سیستانی، روحانیون ارشد نجف از روح اله خمینی قول گرفته بودند که فعالیت سیاسی نکنند، اما وی سرانجام در سال های میانی دهه 50 دروس و لایحه فقیه خود را آغاز کرد و سر و صدایی در شهر به راه انداخت. همان زمان آشنایی میان محمدرضا و افکار آیت الله خمینی شکل گرفت.

محمدرضا ثمانی چنانکه باید نقشی در انقلاب 57 و حوادث آن نداشت. اما پس از انقلاب، 1357 رژیم صدام حسین از بیم آنکه روحانیون نجف و کربلا تحت تأثیر روحانیون ایران سودای تغییر حکومت داشته و مشکل آفرین شوند محدودیت های شدیدی علیه حوزه های عراق و افراد وابسته به آن اعمال کرد، به نحوی که سبب مهاجرت عده زیادی از روحانیون شد. در سال 58، رژیم صدام، شیعیان معاند را از عراق اخراج کرد، خانواده ثمانی نیز در میان اخراج شدگان بودند.

شیخ علی اکبر به همراه همسر، 4 فرزند و خانواده برادرش ابتدا به شهر نرده در استان آذربایجان غربی رفت. به مجرد سکونت در نرده، نام فامیل "نرده ای" را برای خود برگزیدند، و طی سال ها بعد به نقدی و سپس نقدی مشهور شدند. خانواده نقدی چندسالی پس از اقامت در نرده به تهران کوچ کردند و در خیابان سهروردی کوچه شهید نقدی اسکان یافتند. در این میان محمدرضا فعالیت های سیاسی و نظامی خود را علیه رژیم صدام آغاز کرد.

### از عضویت در مجلس اعلا تا ماموریت در سپاه

مجلس اعلا انقلاب اسلامی عراق با محوریت عمار حکیم در سال 61 و در ایران در راه معارضه با رژیم صدام شکل گرفت. پیش از آن و با وقوع انقلاب ایران، "ارتش آزادیبخش اسلامی در عراق" متأثر از رویدادهای ایران توسط شیعیان معترض عراقی شکل گرفته بود. با تأسیس نیروی سپاه و ایجاد واحد نهضت های آزادی بخش، این گروه نام خود را به "جماعت علمای مجاهد" تغییر داد. چندی پیش از اخراج وسیع شیعیان معاند در زمان حکومت صدام در اواخر دهه 50، "دفتر انقلاب اسلامی عراق" در نجف شکل گرفت که با کوچ رهبران اصلی آن به ایران عملاً به اصلی ترین گروه عراقی حامی حکومت ایران و

و جهان حتی یک خانواده را نشان دهد که چنین نامی دارد. شبیه همان هاله نور احمدی نژاد است.

۱۱- ریشه نام سبورجیان از کجاست، پرسشی است که کارشناسان زبان باید به آن پاسخ گویند. شاید خود احمدی نژاد نیز توضیحی درباره آن داشته باشد. ولی چه کسی می تواند به سخن او اعتماد کند. برخی می گویند که پسوند "جیان" احتمال می دهد نام ارمنی باشد و بعضی می گویند که سبورجی احتمال دارد مسخ شده "سبورجی" بوده و شاید پدر بزرگ احمدی نژاد به نطافت خیابان ها می پرداخته و این نام را بر او گذاشته اند. در هر حال، در هیچ از نام های خانوادگی یهودی که من می شناسم، پسوند "جیان" یا "چیان" وجود ندارد. همین روزنامه دیلی تلگراف سال گذشته نوشته بود که شغل اکثر اهالی آرادان خرید و فروش مواد مخدر است.

گزارش سال گذشته دیلی تلگراف در مورد وضع اهالی آرادان را در این جا بخوانید

۱۲- در زندگی نامه احمدی نژاد آمده است که او در سال ۱۳۳۵ در آرادان به دنیا آمد و هنگامی که یک سال داشت به تهران مهاجرت کردند و در آن جا تصمیم به تغییر نام خانوادگی گرفتند. اگر ادعای دیلی تلگراف درست بود و این تغییر نام به علت تغییر مذهب بود، در آن سال ها هرکس به دین مبین اسلام مشرف می شد، آخوندی که این کار را انجام داده بود، عکس مسلمان شده ها را با تفصیل بسیار به صورت آگهی در روزنامه ها منتشر می کرد و فخر می فروخت و برای تازه مسلمان شده ها جشن به راه می انداخت. آیا در روزنامه های آن زمان، چنین خبر یا آگهی در مورد خانواده "سبورجیان" وجود دارد؟

\*\*\*

درباره هر جمله و هر پاراگراف این گزارش جعلی می توان توضیحات بسیار نوشت که نشان می دهد سراپا دروغ است. ولی به همین اندک بسنده می کنیم. در پایان، یهودستیزان در طول تاریخ رقیبان و دشمنان خود را به شیوه ای، به یهودیت نسبت داده اند، تا بهره گیری دینی یا تبلیغاتی نکنند. نه تنها در مورد خمینی و منتظری و دیگران شایع کردند که آن ها ریشه یهودی دارند، بلکه در مورد معمر قذافی و حتی هیتلر و دیگران نیز چنین لاطاناتی گفته شد. (در مورد قذافی ادعا کردند که مادرش یهودی بوده و با در کودکی شیر یک مادر یهودی را خورده است و در مورد هیتلر نیز گفتند که مادرش یهودی بوده است). ایرانیان فرهیخته که حق مسلم خویش و آزادی های خود و نیک بختی وطن خود را می خواهند، باید نسبت به این توطئه ها و این شیوه ها هشیار باشند و به بدخواهان امکان ندهند با انتشار این گونه دروغ پردازی ها، پیکار ملت ایران را از مسیر راستین منحرف کنند.

### سرتیپ بسیجی محمدرضا نقدی در دوگزارش

### رانده از عراق، جنایت در ایران



### گزارش اول

### نقدی؛ مجری ادغام یا آن روی سگ نظام؟

بعد از ظهر روز یکشنبه دوازدهم مهرماه سال جاری، سردار سرتیپ محمدرضا نقدی به ریاست سازمان بسیج مستضعفین (نیروی مقاومت بسیج) منصوب شد. در حکمی که از سوی سیدعلی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی برای وی صادر شده، آمده است: "بنا به پیشنهاد فرمانده کل سپاه و نظر به تعهد و شایستگی و تجارب ارزنده جنابعالی را به سمت رئیس سازمان بسیج مستضعفین منصوب می کنم. همت و تلاش را بر ایجاد زمینه های لازم برای حضور قوی تر و سازمان یافته تر مردم به ویژه جوانان عزیز در صحنه های مورد نیاز انقلاب اسلامی فرار دهید و انتظارات گفته شده را با حرکت علمی و نو از جمله در بسیج افشار، برآورده سازید."

در این حکم که 4 روز پس از انتشار خبر برکناری حجت السلام طائب صادر شده، از ریاست پیشین سازمان بسیج نیز تشکر و قدردانی شده است. خبرگزاری



## راههای سبز

نیروهای قدس به سودان اعزام شد و آنچنان که گفته می شود، نقدی از فرماندهان نیروهای اعزامی بوده است.

با فروپاشی یوگوسلاوی در سال 1990، این منطقه درگیر جنگ شد. بسیاری از مسلمانان که به این منطقه رفته بودند از دولت جدیدی که چندی بعد اعلام استقلال کرد تابعیت گرفته و برای تشکیل کشوری اسلامی در قلب اروپای مسیحی دست به اسلحه بردند. بوسنی هرزگووین نام کشور جدیدی بود که از سال 1992 تا 95 درگیر جنگ با صرب ها بود. به دلیل آنکه جنگ مذکور، دینی محسوب می شد، نیروی قدس تیبی مستقل به بوسنی اعزام کرد تا به برادران دینی برای استقلال، تجهیز و آموزش یاری رساند. آنچنان که در مطلب 15 فوریه سال 2007 هفته نامه نیوزویک آمده، سپاه در حمایت از مسلمانان برای جنگ با نیروهای صرب نقش موثری داشته است. جالب آنکه از نام محمدرضا نقدی به عنوان یکی از سه فرمانده اعزامی به بوسنی یاد می شود.

### وضعیت خانوادگی

سردار محمدرضا نقدی متاهل و دارای دو فرزند پسر و یک دختر است. وی غیر از شغل رسمی اش، مالک باغ پسته ای در بزد است. یکی از برادران وی در جریان جنگ هشت ساله کشته شده است. پدرش سال ها پیش در گذشته و مادرش در کوچه ای به نام پسرش "شهید نقدی" در تهران زندگی می کند.

طرح قتل پسر عمو و پایان کار در سپاه قدس محمد حسین نقدی نماینده رجوی در ایتالیا در 25 اسفند 71 به ضرب گلوله کشته شد. وی اوایل انقلاب کاردار سفارت ایران در ایتالیا بود و جالب آنکه پسر عمو محمد رضا نقدی نیز بود. آنچنان که خانواده و همسر ایتالیایی نقدی (فرمینا مورونی) می گویند دامی که محمدرضا نقدی برای پسر عمویش پهن کرده بود سبب کشته شدن وی شده است. پس از پایان جنگ و تا سال های میانی دهه 70 که وزارت اطلاعات تحت اختیار فلاحیان و معاونینی چون سعید امامی، طائب و کاظمی بود، حتی اپوزیسیون خارج از کشور امنیت جانی نداشتند. هر چند مدرکی موجود نیست، اما عوامل سپاه قدس در همکاری با وزارت اطلاعات بیش از 60 نفر را سر به نیست کردند.

نقدی در سال 72 و به پیشنهاد محسن رضایی از سوی رهبر فعلی نظام به معاونت اطلاعات نیروی قدس منصوب شد. چندی نگذشته بود که با حکم دوباره علی خامنه ای و ارتقای درجه به سر تیپ تمامی به عنوان فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی (آن دوران نیروی انتظامی تازه تشکیل شده بود) منصوب شد.

### بازجویی های کذابی از 164 مدیر شهرداری

وی سپس به همراه همکارش سردار مسعود صدر السلام (طه طاهری) فرمانده وقت اطلاعات نیروی انتظامی سعی در تشکیل نهاد اطلاعات و ضد اطلاعات مشابه با سپاه پاسداران کرد که در آن نیز موفق بود. به همین علت در ماجرای "اختلاس و حیف و میل بیت المال" از سوی دادگستری تهران به عنوان مسئول بازجویی و تکمیل پرونده شهرداران شهر تهران انتخاب شد.

این زمان درست پس از انتخاب سید محمدخامنه ای به ریاست جمهوری و اوایل سال 76 بود. نقدی که سال 77 به دلیل رویکرد خشن و اهانت آمیز با کارگزاران نظام از سوی جمعی از نمایندگان مجلس پنجم به مجلس دعوت شده بود، درباره ورودش به این پرونده گفت: "روزی آقای رازینی ریاست محترم دادگستری تهران مرا به دفترش دعوت کرد وقتی که رفته ایشان توضیح دادند که پرونده ای هست که مربوط می شود به فساد مالی در شهرداری تهران و ابعاد مالی آن بسیار گسترده است ما هم به دلایلی صلاح نمی دانیم که پرونده را به دست دیگر ضابطین، همچون وزارت اطلاعات و اداره آگاهی بدهیم و می خواهیم این را به شما بسپاریم چرا که هم بازداشتگاهی مطمئن دارید و هم پرسنل تان امین هستند. آن روز من به آقای رازینی گفتم: ما آماده هستیم! ولی اگر به میدان بیایم تا آخر هستیم میداد شما در وسط کار بر اثر فشارهای سیاسی کنار بکشید؟! که آقای رازینی هم گفتند: نه اراده ما هم بر این است که این قضیه را جدی بگیریم و حتی مقام معظم رهبری هم فرموده اند که با این مفسده جدی برخورد شود."

اما آنچه باعث شد وی برای پاسخگویی به مجلس احضار شود، بازداشت و شکنجه بیش از 164 شهردار، مدیر، کارمند ارشد و میانی شهرداری تهران بود. یکی از شهرداران بازداشت شده پس از آزادی در این باره می گوید: "بازداشتگاه ما وصال نام داشت و من در سلول 130 انفرادی بودم. محل سلول من چهار طبقه زیر زمین بود از بلندگوی بازداشتگاه که در تمام سلول ها صدای آن پخش می شد مدام یا صدای ضجه و گریه و روضه خوانی پخش می شد با قرآن. وضع غذای بازداشتگاه هم بسیار نامطلوب بود و در مدت 65 روزی که من در انفرادی

مخالف رژیم صدام تبدیل شد.

در سال 59 و در حالی که محمدرضا نقدی 27 سال بیشتر نداشت به همکاری با دفتر انقلاب اسلامی عراق پرداخت. او ابتدا در ارومیه و در یکی از دفاتر معارضین شیعه مشغول شد. وظیفه اش جذب مخالفین شیعه و کرد برای مبارزه با رژیم صدام در قالب دفتر انقلاب اسلامی و مجلس اعلاای بعدی بود. همین زمان جرقه آشنایی اش با واحد های عملیاتی نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی زده شد. او سپس برای طی دوره چریکی کوتاه مدت به لبنان اعزام شد و در پایگاه جنبش امل، دوره اش را سپری کرد. به مجرد بازگشت به ایران با سپاه ارتباط برقرار کرد تا در رده های نظامی ارتش آزادیبخش عراق (سپاه بدر بعدی - شاخه نظامی مجلس اعلاای انقلاب) آغاز به کار کند. علت آن بود که با دعوت صدام از رجوی و ارتشش به عراق، جمهوری اسلامی نیز می خواست دست به عملی متقابل بزند. سپاه پاسداران یک واحد شبهه نظامی تشکیل داد که اکثر افراد این نیرو از معاودین عراقی و فرزندان آنها بودند، که به ایران پناهنده شده بودند. طی دو سال پس از آن و در سال های 62-63 محسن رضایی فرماندهی وقت سپاه به سر لشکر اسماعیل دقایقی مأموریت داد تا تیبی را سازماندهی کند که از معارضین عراقی تشکیل شده باشد. دقایقی با کمک افرادی چون نقدی توانست تیبی مستقل بدر را سازماندهی کرده و تیب حمزه را از توابعین و اسرای تغییر عقیده داده عراقی تشکیل دهد. کم کم این تیبی به لشکر 9 بدر تبدیل شد. عامل موفقیت و حضور نقدی در تیم های عملیاتی برون مرزی مخصوصا عراق، تسلط کامل وی به زبانی بود که اغلب کشورهای منطقه بدان سخن می گفتند. دیگر عامل موفقیت وی، اصالت عربی بود که به سرعت باعث برقراری ارتباط با گروه های شبهه نظامی عرب می شد.

طی همین سال ها، وی به دلیل تسلطش به زبان عربی، بازجویی برخی اسرا و فرماندهان عراقی را نیز عهده دار بود. او همچنین به دلیل شناختش از منطقه در بازجویی کردهای ایرانی در باختران نیز شرکت داشت. بی گمان باید ارتباط نزدیک نقدی با حلقه یاران احمدی نژاد را از همان دوره دانست. در آن روزها رحیم مشائی که در اطلاعات سپاه رامسر مشغول بود به دلیل بحران و ناآرامی های مناطق کردنشین در آغاز دهه شصت، به دعوت محمدرضا نقدی به کردستان رفت تا در سمت معاون اطلاعات واحد کومله اطلاعات سپاه مستقر در قرارگاه حمزه سیدالشهدا شروع به فعالیت کند.

### فرماندهی تیبی های عملیاتی برون مرزی

نقدی که تا سال 64 در تشکیلات سپاه بدر فعالیت داشت بعد از آن به سپاه لبنان رفت. سپاه لبنان در سال 61 از تیبی 2000 نفره به نام محمد رسول الله با فرماندهی حسین مصلح، تشکیل شده بود. این تیبی که برای آزادسازی قدس و یاری رساندن مبارزان لبنانی تشکیل شده بود، شاید نخستین سنگ بنای حزب الله لبنان باشد. هر چند سخنان آیت الله خمینی مبنی بر "عبور راه قدس از کربلا" موجب بازگشت اغلب نیروهای اعزامی به کشور شد، اما این تیبی در سال های میانی دهه شصت نقش موثری در منطقه علی الخصوص لبنان و سوریه بازی کرد و نیروهای خارجی مخصوصا فرانسوی ها و امریکایی ها و مواضع آنان را با مشکل مواجه کرد. ربودن ماموران خارجی در ازای خروج نیروهای فرانسوی، بمبگذاری در لبنان که همگی با هدایت سپاه لبنان و اجرای حزب الله لبنان صورت پذیرفت، از جمله اقداماتی است که نقدی در آن ها شرکت داشته است.

نقدی سپس در سال 65 با واحد اطلاعات سپاه که بعد از تشکیل وزارت اطلاعات در دو قرارگاه بلال و رمضان خلاصه می شد، همکاری کرد. قرارگاه بلال به دلیل اقدامات برون مرزی نظیر تخریب و بمبگذاری، ترور مخالفین نظام و از سویی کمک به ارتش های آزادیبخش در سراسر جهان که مسئولیتش از سال 63 به این واحد محول شده بود، اهمیت دارد.

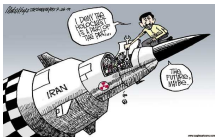
لازم به ذکر است که نقدی جزو آن گروه سپاهیبانی بود که به وزارت اطلاعات نرفت. نزدیک به دو/سوم کارشناسان و کارمندان وزارت اطلاعات را سپاهیبانی تشکیل می دادند که از واحد اطلاعات سپاه به آن نهاد منتقل شده بودند. به این ترتیب نقدی، دوستان نزدیک خود را در اصلی ترین واحد اطلاعات-امنیت کشور می دید، اما خود هیچ گاه بدان راه نیافت.

پس از تشکیل نیروهای مجزای سپاه در سال 64، سپاه قدس که وظیفه اش اقدامات اطلاعات-امنیتی-نظامی در خارج از مرزهای ایران بود، به عنوان یکی از 5 نیروی سپاه آغاز به کار کرد. نیروی قدس در ابتدا فعالیتش را با کمک به نیروهای کرد طالبانی و بارزانی آغاز کرد و با ادغام سپاه لبنان و دیگر گروه هایی که خارج از مرزهای ایران مشغول فعالیت امنیتی-نظامی بودند، به سرعت گسترش یافت. طی این مدت عملیاتی در خاک عراق علیه مجاهدین و مواضع عراقی با فرماندهی نقدی صورت پذیرفت. چندی بعد یک تیبی از



## راههای سبز

کنار کشور، نقدی در دولت نهم به عنوان معاون رئیس جمهور و رئیس ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز منصوب شد. اما یک هفته پس از آنکه اسپانسر مالی ستادهای احمدی نژاد را به عنوان قاچاقچی معرفی کرد، از ریاست ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز برکنار شد. اواسط خرداد 86، سازمان مبارزه با قاچاق کالا و ارز گزارش داد که موسسه بهزیست بنیاد اقدام به قاچاق پوشاک خارجی با استفاده از رانت معافیت مالیاتی کرده و یکی دیگر از موسسات تابعه سازمان بهزیستی، تحت عنوان "بهزیست پترولیوم" نیز در قاچاق محصولات پتروشیمی دست داشته است. محکومیت مدیران این شرکت ها که از نزدیکان احمدی نژاد و از حامیان مالی وی بودند، عملاً آبروی احمدی نژاد را برد. پس از برکناری- استعفا از ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز، نقدی دوباره به پشتیبانی ستاد بازگشت تا برای روزهایی اینچنین آماده شود.



منبع: روز آنلاین

### گزارش دوم

#### از عراق رانده ای، که تا قلب سپاه پیش رفته!

حزب بعث یکی از پیچیده ترین و اطلاعاتی ترین احزاب خاورمیانه است که در زمینه های جاسوسی، پیشرفتهای زیادی داشته و هدف اصلی آنها نفوذ در ارکان امنیتی دشمنان است. محمدرضا ثمانی (معروف به نقدی) در سال 1358 بعنوان معاون عراقی که ظاهراً توسط صدام از عراق اخراج شده بود از مرز ایران عبور و در شهر نرده سکنی گزید. وی چند ماه بعد به تشکیلات مجلس اعلای عراق که یک گروه شیعی ساخته سیستم اطلاعاتی ایران بود پیوست و بعنوان مسئول دفتر جذب این گروه عراقی در ارومیه، شروع به فعالیت نمود. از نظر اداره اطلاعات ارومیه وی فردی مشکوک ارزیابی شده و بطور کامل تحت نظر قرار می گیرد. در جریان این مراقبت ها روشن می شود که وی هر روز مدت نیم ساعت در مکانی خلوت و به دور از چشم دیگران به شکنجه خود می پردازد. وی با شلاق به بدن خود می کوبید و از درد بخود می پیچید. این رفتار مازوخیستی مورد توجه قرار گرفته و نقدی برای توضیح این رفتار اش احضار می شود. وی از اینکه تحت نظر بوده بسیار وحشت زده شده و دلیل شکنجه خود با شلاق و کابل را خودسازی انقلابی عنوان می کند. ارزیابی مأمور اطلاعاتی پرونده وی این بوده که این رفتار بیشتر شبیه رفتار جاسوسانی است که می ترسند لو بروند و برای همین با شکنجه کردن خود، آمادگی لازم برای دستگیری و زیر شکنجه قرار گرفتن را تمرین می کنند.

یکسال بعد، یکی از فرماندهان رده بالای حزب دمکرات ایران خود را در شهر سردشت تسلیم نموده و در بازجویی های اولیه پرده از اسرار مهمی بر می دارد. وی از وجود یک شبکه جاسوسی حزب بعث عراق در ایران صحبت می کند و بدون اینکه نام جاسوسان نفوذی را بداند به موقعیت آنها اشاره می نماید و مسئول دفتر مجلس اعلای عراق در ارومیه را بعنوان یکی از جاسوسان مسلم استخبارات عراق معرفی می کند. بدلیل اهمیت اطلاعات وی، قرارگاه حمزه در ارومیه دستور می دهد که بازجویی متوقف و این فرمانده عالیرتبه حزب دموکرات به ارومیه منتقل شود. در این فاصله نقدی بلافاصله بطور موقت بازداشت شده و تحت نظر قرار می گیرد.

بطرز عجیبی، فرمانده عالیرتبه حزب دموکرات در حین انتقال به ارومیه، در مکانی که به هیچ وجه انتظار نمی رفته به همراه اسکورت همراهش همگی در یک کمین کشته می شوند. تیمی مأمور تحقیق در مورد این کمین شده و در گزارش خود از منطقه ای که حمله انجام شده و سرعت عمل و کشته شدن کلیه افراد بطور غافلگیرانه، ابراز تعجب می کند. مشخص بوده که هیچیک از افراد اسکورت فرصت استفاده از اسلحه خود را پیدا نکرده و باصلاح کاملاً غافلگیر شده و همگی از فاصله ای بسیار نزدیک مورد اصابت قرار گرفته اند. تیم تحقیق در گزارش خود می نویسد که احتمالاً مهاجمین ملبس به یونیفورم نیروهای خودی و سوار بر خودروی نظامی بوده اند که توانسته اند تا این اندازه نزدیک شده و افراد اسکورت را غافلگیر نمایند.

اسرار این فرمانده عالی حزب دموکرات در خاک دفن شد، ولی فردی که بازجویی اولیه را انجام داده بود گزارش دقیق تری از شنیده های خود نوشت و تأکید نمود که اطمینان دارد محمدرضا ثمانی با اسم مستعار "شمس"، جاسوس حزب بعث عراق است. نویسنده این گزارش نیز 8 ماه بعد در کردستان کشته می شود.

محمدرضا نقدی با اعمال نفوذی که از تهران بعمل می آید آزاد شده و ارومیه را ترک می نماید. وی مدتی بعد بطور چراغ خاموش سر از لشکر بدر (متعلق به مجلس اعلای عراق) درآورده و در آنجا مشغول بکار می شود.

بودم همواره غذا یا تکه نانی خشک و چند خرما بود یا سوپی که بیشتر به آب گرم و گوجه و چند لوبیا شباهت داشت. شکنجه اصل ثابت تمامی بازجویی هایم بود. بازجویی من که خود را ایمان معرفی می کرد با کابل بر پشتم می زد و با هر ضربه یا زهر او یا حسین میگفت. آقای نقدی در تمام جلسات شکنجه، شخصاً حضور داشت و همواره زیر ضربات کابل از من می خواست تا اعتراف کنم و کتبا بنویسم که با منشی محل کارم روابط نامشروع داشته ام."

پیگیری های مجلس و رسانه ای شدن تخلفات نقدی در مورد اقدام بازداشت های موقت بی مورد و شکنجه در بازجویی ها، سبب شد که وی از سوی دادسرای انتظامی به سه ماه حبس محکوم شود. او هیچ گاه دوره حبسش را طی نکرد. چندی بعد از حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی برکنار شد، اما در اقدامی توجیه ناپذیر رهبری نظام، طی حکمی، وی را به عنوان مشاور نظامی رهبر و فرمانده پشتیبانی ستاد فرماندهی کل قوا منصوب کرد.

### سرکوب جنبش دانشجویی 18 تیر

نقدی که در توفیق روزنامه های اصلاح طلب نقش ویژه ای بر عهده داشت، با شروع جنبش دانشجویان در تیرماه 78 در کنار سردار نظر و سردار حجازی نقش عمده ای در سرکوب و خاموشی آن ایفا کرد. نیروهای واکنش سریع وی، چنان با دانشجویان برخورد کردند که با دشمنان. او معتقد بود باید حکم خدا (یعنی اعدام به دلیل توهین به مقدسات) در مورد دانشجویان معترض را اجرا کرد؛ "اگر دادگاه حکم به مجازات دانشجویان را ندهد من خودم حکم الهی را اجرا خواهم کرد." همزمان افشای نقش وی در ضرب و شتم عبدالله نوری و عطاءالله مهاجرانی در نماز جمعه تهران از سوی گروه انصار حزب الله، و نقش وی در هدایت گروه های فشار برای بر هم زدن جلسات سخنرانی اصلاح طلبان و سرکوب اعتراضات دانشجویی سبب شد که وی تبدیل به چهره ای نامطلوب و خشن حتی در میان حلقه داخلی نظام شود. دادگاه مهاجرانی و نوری او را با شهادت پدرزن و برادر زنش که شهادت داده بودند او در مهمانی خانوادگی بوده است، تبرئه کرد.

### افتضاح گروه کبیر

آنچنان که در محافل خبری و سیاسی شایعه است، اطرافیان محمدرضا نقدی با محوریت وی در سال 79 تصمیم به تشکیل گروهی مستقل برای مبارزه با فاسد اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر می گیرند. این گروه که بعدها نام کبیر را بر خود نهاد، دارای خانه و بازداشتگاهی بود و بطور خودسرانه با میهمانی های شبانه و جوانان برخورد می کرد. عدم نظارت بر فعالیت های این گروه سبب شد که برخی عوامل آن دست به سرقت مسلحانه، قتل، تجاوز و آدم ربایی بزنند. یکی از تجار تهران که خانه اش مورد سرقت این گروه قرار گرفته بود و چهره دو نفر از سارقین را در یاد داشت، دو سال بعد (در سال 81) به طور اتفاقی یکی از سارقین را با لباس نظامی و درجه انتظامی سرگردی در خیابان مشاهده می کند. وی سپس به اداره اطلاعات نیروی انتظامی رفته و با مساعدت مسئولین وقت مجوز دستگیری فرد مورد نظر را می گیرد. پس از این دستگیری اعضای باند شناسایی می شوند و به تبع آن در 15 اسفند 81 نقدی از سوی وزارت اطلاعات بازداشت می شود. او در بازجویی های خود به موارد خلاف بسیاری از جمله خرید و فروش اسلحه اشاره می کند. سرانجام دفتر رهبری و حجت السلام میرحجازی وارد ماجرا می شوند و بازجویی از نقدی را بر عهده می گیرند. یک ماه بعد و در اردیبهشت 82 نقدی آزادانه در جشنواره مطبوعات شرکت کرد و با خبرنگاران سخن گفت و ماجرای بازداشتش را فتنه رسانه های ضد انقلاب عنوان کرد!

نقدی مدتی بعد دوباره بازداشت شد، اما به طور معجزه آسایی بدون تحمل هیچ حبس یا حضور در دادگاهی (برای گروه کبیر دادگاهی تشکیل شد که هیچگاه به سرانجام نرسید) آزاد شد. با خوابیدن سر و صدای گروه کبیر، نقدی دوباره به دفتر رهبری بازگشت و در اولین حکمی که از سوی رهبر نظام دریافت کرد، به عنوان ریاست ستاد کمک رسانی به زلزله زدگان بم منصوب شد.

### حمایت از احمدی نژاد

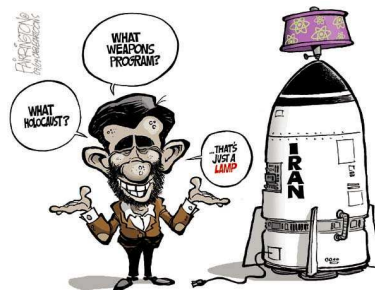
سکوت نقدی تنها دو سال طول کشید. او در روزهای انتخابات ریاست جمهوری 84 بار دیگر به صحنه آمد و به عنوان یکی از حامیان اصلی محمود احمدی نژاد، هسته های حزب اللهی را که خودش یکی از بنیانگذاران آن بود به حمایت از احمدی نژاد فرا خواند. او در همان روزهای انتخابات و در جمع اعضای انصار حزب الله مشهد، عواقب انتخاب یک فرد از طبقه سرمایه دار را متوجه خود مردم دانست و آن را در جهت پیشرفت جامعه ندانسته و به سود سرمایه داران خوانده بود. به پاس این حمایت ها و سخنرانی های مداوم در گوشه



## تحلیل هفته

## دروغ بزرگ پینو کیو

سر دبیر



مهرماه به نیمه می رسد مهندس میرحسین موسوی درست در "لحظه تاریخ" است. لحظه ای که چون قطره از دریا همه عصاره امواج خروشان را دارد و درک و همراهی با آن می تواند سرنوشت ملتی را دیگر کند. در لحظه کنونی تاریخ ما که عمری سه ماه و ژرفنایی سه هزار ساله دارد، نو بدنی آمده و کهنه هنوز نمرده است. جدال در اوج، صف ها در میدان و شطرنج بازان صحنه سیاست در کارند با هزار ترفند و اسباب. کودتا چپان در حیرت از مقاومت مردم و سخت پریشان از صفوف میلیونی روز قدس، در سه جبهه باید بجنگند:

**جبهه جنبش مدنی** - بی ریشه هایی- به تعبیر مهدی کروبی- که زمام انقلاب اسلامی را بدست گرفته اند و اکنون ماهیت خود را در سیمای سردار نقدی به تمامی نشان می دهند، نتوانستند با کودتای 22 خرداد کار را تمام کنند و متولین عراق و نوگان بیهودیان را بر ایران حاکم سازند. گرفتند و گشتند و تجاوز کردند، اما در روز قدس دیدند نه تنها کار تمام نشده، بلکه این تازه آغاز کار است. کودتاچیان به صراحت تمام از زبان سردار صفا هرندی گفتند: "آتشی زیر خاکستر است. هر آن ممکن است سربر آورد."

پس به تجدید آرایش قوا پرداختند. بیرحم ترین فرماندهان را در راس سپاه، حفاظت اطلاعات و بسیج گذاشتند. رهبر "نظام" در همان حال که می گفت: "سرنوشت همه زورگویان سقوط است" از قا تلان مردم تجلیل کرد و به آنها درجه و مقام بالاتر داد. رهبر که روزگاری در رکنار روحانیون ظاهر می شد، همراه با نظامیان عکس گرفت. در حکم خود از محمدرضا نقدی به عنوان "سردار سرتیپ بسیجی" نام برد و از وی خواست با توجه به "تعهد و شایستگی و تجارب ارزنده" خود "انتظارات گفته شده" را برآورده کند. سه روزنامه دیگر همزمان بسته شد. اعضای کانون معلمان در روز معلم دستگیر شدند. بازجویانش پیرمرد محمدملکی را به شکنجه گاه بردند. درسی که رهبر از جنبش مدنی گرفت - چنانکه حسن کروبی گفت- سپردن هر چه بیشتر امور به "شعبان بی مخ های مسلح بود."

**جبهه درون نظام** - به نوشته پارلمان نیوز- "میانجیگری و رایزنی سرشناسان برای برون رفت از وضعیت فعلی و تلاش برای یافتن یک راحل مورد پذیرش طرف های مختلف از مهمترین موضوعات خبری و سیاسی روز های اخیر" شده است.

در جبهه درون نظام دو گروه قابل تشخیص هستند که هر دو درصددند: "برای کشمکش های سیاسی اخیر راهلی یافته و معترضان را وادار به کاهش و با پایان بخشیدن به اعتراضات کنند."

اول: اصولگرایان حامی دولت مانند: "حسین مظفر، محمدرضا باهنر، حبیب الله عسگر اولادی، مرتضی نبوی، غلامعلی حداد عادل و مصطفی میرسلیم دوم- میانه روهای "نظام" مانند" هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، جوادی آملی، سید حسن خینی و برخی مراجع عظام"

از طرح ها و راه حل های این دو گروه - غیر از کلیاتی که هاشمی در نماز جمعه گفت- هیچ اطلاعی منتشر نشده است و بروال همیشگی جمهوری اسلامی متولیان مردم در اتاق های دربسته سرگرم تصمیم گیری بر ای آنها هستند.

**جبهه خارجی**- در این جبهه که نگاه استراتژیک کودتا چپان انجام کودتا برای حضور قدرتمندانه در آن بود، اولین مقابله در این هفته آغاز شد. جمهوری اسلامی در نشست گروه 5+1 شرکت کرد و بعد از سی سال گناه کبیره مذاکره با

آمریکا به امری عادی تبدیل شد. حاصل چیزی جز " جشن تسلیم هسته ای" نبود. حتی از مواضع پاریس هم عقب نشینی شد. " توافق اصولی" بعمل آمد که غنی سازی به روسیه و حتی فرانسه منتقل شود.

خاویر سولانا گفت: " این تازه آغاز کار است." و احمدی نژاد که در مطبوعات جهان جای "پینوکیو" را گرفته است، چنان از پیروزی سخن گفت که گویی جهان در برابر عظمت او به خاکستر تبدیل شده است.

آصحاب نظری منظره را چنین دید: " ایران بسته های تشویقی ریز و درشت بوش و اوباما را رد کرد تا تعلیق را نپذیرد ولی حالا هم بدتر از تعلیق را پذیرفته است و هم در قبال تهدید این کار را کرده و هیچ امتیاز و تشویقی نیز به دست نیاورده است؛ طرفهای مذاکره ای ایران هنوز قانع نشده اند و دست از تهدید برنداشته اند؛ به قول معروف حاکمیت ایران هم یک گونی پیاز را خورده و هم...."

مضمون مذاکره نیمساعته با نماینده آمریکا که هیچ، آنچه ناگفته ماند توضیح مضمون توافق با قدرت های جهانی برای مردم بود. امری که حتی داد سایت تابناک را هم در آورد که دارد صاحبش محسن رضائی دارد تدارک انتشار یک روزنامه را می بیند.

سیاست "نظام" روشن است. ایجاد آرامش در درون نظام. سازش با قدرت های جهانی بهر قیمت، برای سرکوب جنبش مدنی.

نشانه هایی هم دیده می شود. بعد از آزادی حجابیان و فرزند میر دامادی خیرهایی از آزادی 20 فعال سیاسی در روزهای آینده می رسد. عطریانفر، ابطی، کیان تاجبخش، شهاب طباطبایی، سعید شریعتی و عبدالله مومنی از جمله چهره های شناخته شده در این جمع هستند.

به نوشته پارلمان نیوز در " هفته های اخیر میرحسین پیام هایی دریافت کرده است که حاکی از تمایل جهت یافتن راحل برای خاتمه بخشیدن به اوضاع فعلی است."

برخی از سایت های فعال اصلاح طلبان به اصرار "دوستان زندانی" تعطیل شده است و.....

در درست در همین جا است که "لحظه تاریخی" برای مهندس میر حسین موسوی رقم خورده است. جنبش مدنی در داخل کشور به هزار و یک دلیل زنده و فعال است. در خارج از کشور، جهان این جنبش به صدای مردم ایران شناخته است.

ب این صدا، سرنوشت فردای ایران است. فردائی که از "نظام" بعنوان یک فصل تاریخی یاد خواهد کرد.

در این لحظه تاریخی است که زمینه تاریخی- اجتماعی آماده است و اکثریت مردم ایران با آن همراهند. یک دست موسوی و یارانش کروبی و خاتمی در دست مردم است و نظام می کوشد با دستان خونینش دستان دیگر آنها را بگیرد. موسوی در این لحظه تاریخی چه خواهد کرد؟

ایرانی که "خسرو یزدانی" آن را "پر سیمرخ در آتش" می نامد و در متنی که کاملش را منتشر خواهیم کرد، چنین تصویرش می کند: "ایران کهن دیاری است با استوره هایی بلند آوازه، زیبا، سهمگین و زیننده و شایسته چکادها.

ایران تاریخی است پُر از فرازها و زخم ها، فرو افت ها و رستاخیزها، جنگ ها و پیروزی ها و شکست ها. آسمانی همواره پُر از خدایان. پهناور سینه اش پُر از پیامبران و فرزندگان و خنیاگران و سرایندگان.

ایران سیمرغی است که پری از خود به هر ایرانی در زادروزش پیشکش کرده است و این پُر نشان. آن فرشته نگاهبان و رهاننده است.

ایران فروتن است نه فروکوب، او دیگری را گرامی میدارد چرا که در او می میرد و او را در خود زنده می سازد. ایرانی از دیرباز گذرا بودن را دریافته است.

ایران از همان آغاز هایش رنگین کمانی بوده دیده نواز، سیمرغی رنگین پُر. ایران کامیابی ای است که در آن با سروری فراوان پایکوبی کرده ایم، خندیده ایم، سرمست گشته و شیدایی آزموده ایم. ایران شکستی است که در آن به سوگ نشسته و مویه ها کرده و به سرنوشت خود شیون سر داده ایم.

ایران خونی است که با آن ریخته ایم، زخمی است که با آن مرده ایم، خاکی است که دوباره و هزار باره از آن روییده و بالیده ایم.

ایران ما را دوباره و هزار باره و هزار باره و هزار باره می زاید، در دامن زندگی می افکند و سپس می میراند. با ایران جاودانه ایم.

ایران، بی تو نه زندگی خوش است، بی تو نه مرده گی خوش است.

ایران همان مهری است که می آید، درجان ما رخنه می کند، به بالهای پُر ریخته روان، پُر. پرواز می بخشد و فراموشی. پرواز را از او می زداید.

ایران یک یاد آوری است. ایران سبوی خاکستر به یادگارمانده نیاکان نیست که در طاقچه فراموشی از یادمان برود.

## عیسی بر صلیب، سحرخیز در بند!

جمشید اسدی



این نوشته برای بزرگداشت دوست ام عیسی سحرخیز، روزنامه نویس، آزادی خواه و قهرمانی است که همچون بسیاری دیگر از آزادی خواهان در پی کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ دستگیر شد و به زندان افتاد. او از ۱۲ تیرماه ۱۳۸۸ تا به امروز در بند است.

نوشتن "دوستم" عیسی سحرخیز و این را با افتخار نوشتنم. اما شاید "دوستی خاله خرسه" باشد. چرا که حالا سازمان اطلاعات، سرسختان سپاه و بازجویان همین یک کلمه را تبدیل به مدرک جدیدی علیه عیسی می کنند: جمشید اسدی اعتراف کرده است که در ارتباط با عیسی سحرخیز بوده است و اطلاعاتی را مبادله کردند. خوب آقای سحرخیز (اگر در بازداشتگاه کسی را آقا خطاب کنند)، صهیونیسم بین المللی چقدر پول از طریق اسدی برای شما فرستاده است؟ چه اطلاعاتی را از طریق همان مهره خود فروخته برای آمریکایی ها فرستادید؟ چه کسی به شما دستور داد با حکم پشتیبانی مقام معظم رهبری از ریاست جمهوری احمدی نژاد مخالفت کنید؟

باشد! بگذار میخ این اتهام را هم بر پیکر بر صلیب رفته عیسی بگویند. زبانم نمی گردد و دستم نمی رود که عیسی سحرخیز بگویم و نگویم یار، همرمز، هم میهن و دوست. دوستی من با عیسی با قلم و آزادی خواهی و اصلاح طلبی آغاز شد و پا گرفت. دوستی زیباتر از این؟ زیباتر آن که او در وطن بود و من در فرنگ. هم یکدیگر را از نزدیک نمی شناختیم. اما این ها همه باعث نشده که هر دو در سر منزل آزادی خواهی و دموکراسی به هم نرسیم. همچون بسیاری از هم نسل های ما. همچون بسیاری دیگر از هم میهنان پیر و جوان تر از ما.

در دوران خاتمی بود که روزنامه "اخبار اقتصاد" را منتشر کرد. من هم دلشاد از راه افتادن نشریه ای که هم اقتصادی است و هم اصلاح طلب. اما تردید داشتم که اگر مقاله ای برای او بفرستم چاپ کند. تا پیش از ریاست جمهوری محمد خاتمی، "سلام علیک" با ایرانی های خارج از کشور جرم بود، تا چه رسد به همکاری قلمی. ایرانی خارج از کشور به درد آن می خورد که ترور شود، گلوله بخورد، با چاقو تیغ تیغ شود و خلاصه نباشد. مگر نه این که اگر ایرانی خارج از کشور "قابل" بود، باز می گشت به ولایت، ریش نمی تراشید (بویژه اگر مرد بود)، لباس مدل فرنگی می خرید، اما آن را کثیف و بی اطو می پوشید که "اسلامی" شود و به ویژه خوب شود در گفته های رهبری که اعلم است و همه چیز را بهتر از ۷۰ میلیون ایرانی که هیچ، بلکه بهتر از کل جهانیان می داند. ندیدید بار رهبری او ایران به چه جایگاه اقتصادی و سیاسی رسید؟

به هر حال من ایرانی مخالف مقیم خارج مقالات ام را برای عیسی فرستادم و او آن ها را چاپ کرد. مقالاتی که برای "اخبار اقتصاد" فرستادم همه درباره تجربه های گذار مسالمت آمیز به دموکراسی بود:

تجربه های مسالمت آمیز هزاره دوم در گذار به دموکراسی (اخبار اقتصادی، دوشنبه ۱۳ دی ماه ۱۳۷۸، شماره ۹۴)

جامعه مدنی و استقرار دموکراسی در آلمان شرقی (اخبار اقتصادی، پنجشنبه ۵ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۳۷)

خصوصی سازی در اروپای شرقی (اخبار اقتصادی، شنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۳۸)

گذار دموکراسی در لهستان: اتحاد، آزادی و آشتی ملی (اخبار اقتصادی، دوشنبه ۹ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۴۰)

آخر در زمان محمد خاتمی اصلاح طلب گفتگو درباره "گذار به دموکراسی" شدنی بود. نه همچون دوران احمدی نژاد که از سایه و خیال "انقلاب مخملی" هم می ترسند و به بهانه آن دسته دسته مردم را به زندان می فرستند.

برای اندیشه و بحث های مفصل تر، عیسی سحرخیز ماهنامه سیاسی اجتماعی و فرهنگی هم منتشر کرد به نام "آفتاب" که بسیار خوش درخشید. حالا بیش از پیش خواهان همکاری با او بودم. مقاله ای برای "آفتاب" فرستادم به نام "کارآفرینی، اصل اقتصادی فراموش شده در جنبش اصلاحات" (آفتاب، بهمن ۱۳۸۰، سال دوم، شماره دوازدهم)، که چاپ شد. گویا مقاله پژوهی داشت، به طوری که دفتر هاشمی علی اکبر هاشمی رفسنجانی نامه اعتراضی بدان مقاله نوشت به نام "نادیده گرفتن دستاوردها" که در شماره بعد همان آفتاب چاپ شد.

برای شماره بعد "آفتاب"، (اسفند ۱۳۸۰، سال دوم، شماره سیزدهم) مقاله ای فرستادم به نام "تنبکه مالی و اقتصادی گروه های مسلح بنیادگرای اسلامی". این مقاله عمدتاً در مورد "القاعده" بود، اما اشاراتی داشت که مورد پسند سرسختان در ایران نمی توانست بود.

عیسی اما آن را هم چاپ کرد. برای من مهم تر از این دو، مقاله ای بود به نام "تئوری اقتصاد رانت خواری" که بسیار می خواستم در ایران چاپ شود. اما گمان نمی کردم شدنی باشد. چرا که مقاله اشاره روشن به کشور داشت و رانت خواری را هم تراز و هم سنگ استبداد معرفی می کرد. عیسی اما با شیردلی در برابر فشار ارتجاع مقاله را چاپ کرد (آفتاب، فروردین ۱۳۸۲، سال چهارم، شماره دوازدهم).

این ها بود تا حکم حکومتی رهبر معظم رسید و همه روزنامه ها را به طور فله ای بست و آشکار با اصلاح طلبی مخالفت کرد. ارتجاع تنها با گشایش فضای کشور مخالف نبود، بلکه در پی آن بود که پس از محمد خاتمی، ریاست جمهوری به دست کسی بیفتد که از اصلاح طلبی که هیچ، از خرد کرداری هم بهره نداشته باشد تا عملاً کشور و امتیازات آن بیفتد به دست رهبری و سرسختان نظام. از همین رو انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم در ۲۸ خرداد ۱۳۸۴ (۱۸ ژوئن ۲۰۰۵) بسیار حساس بود. برای آن دوران و انتخابات سرنوشت ساز عیسی مقاله ای نوشت و پیشنهاد "سپیدی" داد. سپید، همچون نماد صلح و دوستی و نفی خشونت هم در حکومت داری و هم در مخالفت با حکومت مستبد.

پیشنهاد سپید عیسی، طبق معمول او، سلحشورانه و روشن بود: به دور از هرگونه خشونت، نفی تام و تمام دولت پلیسی و پادگانی، انتخابات فرمایشی، حاکمیت نظامیان شخصی پوش و شکجه و ترور. در آن پیشنهاد آمده بود که "مردم اگر از انتخابات قهر کنند، گوشه عزلت گزینند و در خانه بنشینند ژنرال های داخلی و خارجی آینده ایران را ترسیم خواهند کرد. در منطق ژنرال ها خصومت و خشونت حرف اول را می زند. عیسی سحرخیز اما از مردم نمی خواست به هر حال رای دهند و بر سر هر نمایش دور عینی به اسم انتخابات، آب تطهیر بریزند. وی فرصت باقیمانده تا انتخابات را به دو مرحله تقسیم کرد و برای هر مرحله، پیشنهادی "سپید" ارائه داد.

مرحله نخست: تا روز انتخابات دور نهم ... می بایستی هر از چندی با "گردهمایی ها و میتینگ های ... در فضای باز، میادین و پارک ها و هر جا که شد ... رخت سفید ... بر تن کنیم. پرچم سفید در دست بگیریم و خشونت را نفی کنیم ... و بر خواسته خود، انتخابات آزاد، و نفی انتخابات فرمایشی و نظارت استصوابی تاکید کنیم.

مرحله دوم: اگر در روز انتخابات، می شد آزادانه ... رای داده، باز در صحنه خواهیم ماند، سفید خواهیم پوشید، پرچم سفید در دست خواهیم گرفت ... فریاد خواهیم زد رئیس جمهور "تدارکاتی" نمی خواهیم و پیگیر مطالبات و خواسته های خود هستیم. اما اگر اقتدارطلبان شرایط انتخابات آزاد را نپذیرفتند ... در خانه نخواهیم نشست، با جامه ای روشن بر تن و پرچمی سفید در دست و ... با برگ رای سفیدی در صندوق به خشونت طلبان و مستبدان "نه" خواهیم گفت ... این رنگ سفید، این حرکت مسالمت آمیز و این رای پیام مردم ایران خواهد بود. تمامی دوربین ها، تصاویر تلویزیونی و اخبار و گزارش ها خواسته مردم ایران را اقصی نقاط کشور و گوشه گوشه جهان خواهند برد. آنها خواهند گفت: مردم ایران در یک حرکت نمادین، در یک رفتارندوم خودجوش اعلام کردند که رئیس جمهوری معرفی شده نماینده آنان نیست، بلکه راهبافته ای است به کاخ ریاست جمهوری ...

و من هم در همین سایت گویا، مقاله ای در پشتیبانی از آن پیشنهاد نوشتنم به نام "از پیشنهاد "سپید" عیسی سحرخیز پشتیبانی کنیم!" (۲۸ مارس ۲۰۰۵، یک هفته گس از نوروز ۱۳۸۴): از پیشنهاد عیسی پشتیبانی کنیم. به خود و جهانیان نشان دهیم که آزادی خواهان ایران نیز به چیزی بیش از گله مندی و توطئه باوری و نامه نگاری قادرند. چرا از همین امروز به فکر تدارک روزهای "سپید" مرحله نخست، یعنی مرحله پای فشاری بر ضرورت برگزاری انتخابات آزاد و نفی نظارت استصوابی نباشیم؟ چرا از همین امروز، در پی تدارک گردهمایی و میتینگ در فضای باز، رخت سفید بر تن و پرچم سفید در دست نباشیم؟ چرا از همین روز، سال ۱۳۸۴ را سال دموکراسی در ایران ندانیم؟ انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم که شد، عیسی هم برای نامزدی اصلاح طلبان بسیار کوشید و هم وقتی قلب گسترده شد و رای به نفع نماینده سرسختان سپاه صادره شد، شیردلانه در برابر آن ایستاد و همه آمران کودتا را نشانه رفت. عیسی به همین دلیل ۱۲ تیرماه به زندان افتاد و تا تا به امروز همان جاست.

عیسی سحرخیز افزون بر نشریاتی که با پرچم آزادی و شکیبایی به راه انداخت، در سنگر های کلان تری نیز رزمیده بود: مدیر کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد؛ نماینده مدیران مسئول مطبوعات در هیات نظارت بر مطبوعات حضور در انجمن دفاع از آزادی مطبوعات و همچنین مشارکت در امور انجمن صنفی روزنامه نگاران.

حالا عیسی به دلیل تمامی این خدمات در زندان است. ارتجاع حتما در پی آن است که وی را بشکند تا چهره دیگری را به اعترافی نمایشی بکشاند. گمان نمی برم در مورد وی موفق شود و همین نگرانم می کند. به هر حال در ایران امروز طشت رسوایی اعتراف ها از بام افتاده و در پی هر اعترافی بازجو و قاضی پیش از متهم رسوا می شوند. عیسی را نباید فراموش کنیم که نمی کنیم. در مورد وی نه تنها باید نوشت و اعتراض کرد، بلکه می بایستی خبر بر صلیب و در بند بودنش را دهان به دهان گفت و به آگاهی همگان رساند.

ایران فرزندان خوب را هرگز فراموش نمی کند. حتی به درنگی.

تازه عیسی سحرخیز ناموری است که او را در این مرز و بوم می شناسند. تکلیف فرزندان بی نام و نشان ایران به بند کشیده، چه می شود؟ داستان ایشان را هم بگویید و بازگویید. برای آزادی میهن به زندان افتاده اند

## شبکه‌های اجتماعی مرتضی کاظمیان



منظور از «شبکه‌های اجتماعی» (Social Networks) چیست و آنها واجد چه تأثیراتی بر تحولات اجتماعی هستند؟ ذیل بحث‌هایی که در مورد «جنبش‌های اجتماعی» مطرح می‌شود، پژوهشگران علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، از مفهومی به نام «شبکه‌های اجتماعی» سخن می‌گویند. این شبکه‌ها، در سامانی از روابط و نظامی از مناسبات نزدیک و همدلانه، محقق می‌شوند که تأثیراتی فراتر از عمل سیاسی را موجب می‌شوند. فعالیت‌های خویشاوندی و تعامل‌های فامیلی، دوستانه، مذهبی، و یا جماعتی و محلی و هنری و حتی همسایگی و همکاری و... نظامی از روابط را سامان می‌دهند که به میزان زیادی در مقابل تهدیدها و سرکوب‌ها، فونداپذیر و مصون می‌مانند. از طریق همین پیوندهاست که فعالان اجتماعی، برداشت‌ها و نگرش‌های ویژه‌ای از جهان را در خود پرورش می‌دهند؛ اطلاعات و حداقل شایستگی‌های لازم را برای عمل جمعی کسب می‌کنند؛ از تجربیات کسانی که قبلاً درگیر بوده‌اند درس می‌آموزند؛ و نیز، از انگیزه و فرصت‌های لازم برای کنش جمعی برخوردار می‌شوند.

حضور افراد در شبکه‌های اجتماعی، احتمال مشارکت‌ها و کنش‌های اجتماعی را در افراد افزایش می‌دهد. شبکه‌های اجتماعی همچنین به‌مثابه بستری، بعد احساسی روابط ابتدایی و اجتماع‌گرایی را به کنش اجتماعی هدفمند، پیوند می‌زند. بدیهی به نظر می‌رسد که هرچه پیوند افراد و اعضا در شبکه‌ها، بیشتر و انبوه‌تر باشد، همراهی و تعاملات همدلانه و نزدیکی دیدگاه‌ها و حرکت همسو و مشترک، محتمل‌تر خواهد شد.

نقش و تأثیر شبکه‌ها در تقویت مشارکت، نباید موجب شکل‌گیری این فرض قطعی شود که هر نوع پیوندی با جامعه، به‌گونه‌ای یکسان، موجب عمل جمعی می‌شود. به‌بین دیگر، صرف ادغام شبکه‌های فردی در انجمن‌های داوطلبانه یا به‌طور کلی، ادغام در جامعه را نباید به خودی خود، عامل مشارکت تلقی کرد. شرکت همیارانه تنها در صورتی به عمل منجر می‌شود که فرهنگ جامعه، ایجادکننده عمل جمعی باشد. همچنین، پیوندهای اجتماعی تنها هنگامی در بسبب افراد اهمیت خواهند داشت که اکثریت جامعه بر این باور باشند که محیط‌های سازمانی برقرارکننده این پیوندها، با قضا به یا هدف و خواست مورد نظر مردم، نزدیک هستند. به‌عبارت دیگر، آنچه احتمالاً مشارکت را تقویت می‌کند عبارت است از انتساب و همدان‌پنداری ذهنی قوی با یک هویت خاص که به‌وسیله پیوندهای سازمانی یا فردی نیز تقویت شده است.

اهمیت شبکه‌های اجتماعی برای عمل جمعی، به مرحله‌ی عضوگیری کنشگران منفرد، محدود نیست؛ برعکس، فعالان با مشارکت در حیات یک جنبش و به‌ویژه در حیات سازمان‌های گوناگون‌اش، کانال‌های ارتباطی جدیدی میان سازمان‌های گوناگون ایجاد می‌کنند و فضا را برای کنش مشترک، بسط و ارتقاء می‌دهند. وابستگی‌ها و تعاملات متعدد نقش مهمی در پیوند دادن حوزه‌های مختلف جنبش ایفا می‌کنند. افراد با شرکت در سامان چند سازمان و برقراری ارتباط با فعالان و حامیان آن، زنجیره‌هایی از روابط اجتماعی ویژه و قابل توجه، ایجاد می‌کنند.

از منظری دیگر، در یک شبکه‌ی اجتماعی، افراد هم اهداف سیاسی و هم اهداف شخصی (غایات معطوف به خودتحتق بخشی شخصی) را پیگیری می‌کنند، و البته با دیگر افراد و سازمان‌های متعددی چندگانه برقرار می‌نمایند. ضمن این‌که، تماس‌ها و ارتباط‌های شخصی، چونان وسیله‌ای برای پیوند دادن سازمان‌ها و گروه‌ها ایفای نقش می‌کنند. عضویت‌های متعدد و چندگانه و متداخل، افزون بر چرخش سریع‌تر و گسترده‌تر اطلاعات، روند تصمیم‌گیری را تسریع و تسهیل می‌کند. به‌خصوص در شرایطی که هماهنگی‌های رسمی میان سازمان‌ها وجود ندارد، این پیوندها موجب همراهی و همگامی و تصمیم‌گیری‌های غیررسمی میان رهبران می‌شود. عضویت‌های چندگانه، موجب افزایش احساس اعتماد متقابل نیز می‌شود و کدورت‌ها و سوءتفاهم‌ها را به حاشیه می‌راند. قابل اشاره است که وابستگی‌های متعدد و گوناگون و عضویت‌های چندگانه به‌مثابه‌ی کربدوری ارزشمند و کارآ برای ارتباط و تعامل با محیط اجتماعی نیز ایفای نقش می‌کنند.

شبکه‌های اجتماعی هم به‌عنوان الزامات عمل و پیش‌شرط‌های کنش اجتماعی، و هم به‌عنوان محصولات عمل، قابل تامل و تحلیل هستند. به‌تعبیر دیگر، شبکه‌های اجتماعی محصول سلسله‌امعالی هستند که از طریق آنها گروه‌ها و افراد درگیر در یک جنبش، به انتخاب مخاطبان یا همراهان خود و یا انتخاب عضویت‌های چندگانه می‌پردازند.

شبکه‌هایی که این‌گونه سامان می‌یابند، به نوبه‌ی خود بر تحولات متوالی در عمل جمعی تأثیر می‌گذارند.

گفتنی است شبکه‌ها لزوماً محصول یک استراتژی آگاهانه نیستند. شکل خاص شبکه‌ها نتیجه‌ی برنامه‌ریزی سنجیده نیست بلکه تا حدی نتیجه‌ی انتخاب‌های موقتی و اتفاقی است. از یاد نباید برد که پیوندهای شخصی کنشگران و تعاملات آزاد میان افراد و سازمان‌ها، جزء مهمی از ساختارهای جنبش و ایجاد شبکه اجتماعی است. زمان، انرژی، انگیزه، و میزان مخاطره‌ی اقدام و کنش اجتماعی، مولفه‌هایی هستند که بر تصمیم و اقدام فرد، و طبیعتاً بر سامان یافتن شبکه‌های اجتماعی اثرگذار هستند. قابل اشاره است که ترکیب اجتماعی کسانی که گروه محوری یک جنبش را تشکیل می‌دهند، شامل درصد بالایی از ائتلاف اجتماعی متوسط و بالاست؛ اقتضای که موقعیت اجتماعی حاشیه‌ای را نمی‌پذیرند. همچنین جوانان و مجردها، نسبت به میانسالان و متأهل‌ها، از انرژی و شور و ریسک‌پذیری بیشتری برخوردار هستند. نکته‌ی مهم و قابل اشاره‌ی آخر، شاید همین باشد که «کنشگران انسانی» و نقش اراده و خواست و انگیزه و شور «انسان» به‌مثابه‌ی کنشگر، مهم‌ترین نقش را در سامان دادن شبکه‌های اجتماعی و میزان اثر بخشی و افزایش احتمال توفیق و تأثیرگذاری آن در روند نیل به اهداف و مطلوب‌ها، ایفا می‌کند.

## «جنبش سبز» و باز تولید خشونت؛ دموکراسی و فضیلت‌های شهروندی دکتر علی میر سیاسی



خشونت‌های کم سابقه در برخورد به تظاهرات مسالمت آمیز شهروندان معترض به نتایج انتخابات و فجایی که در زندان‌ها بر مردم به خصوص بر زنان و جوانان روا شد اکثر شهروندان را بیش از وحشت، به حیرت و شگفتی وا داشته است. در شرایط حاضر، افکار و عواطف عمومی جامعه ما، در حالتی گیج و بهت زده قرار گرفته که به نظر می‌رسد آمیزه‌ای است از تنفر و پرسش نسبت به خشونت‌های اعمال شده. در نتیجه به تکاپوی کشف ریشه این خشونت‌ها برآمده است. در همین جهت و نیز در جستجوی کشف روش‌های صلح جویانه به منظور نفی خشونت، «مدرسه فمینیستی» با تکیه بر تجارب بی‌بدیل مبارزات بی‌خشونت جنبش زنان طی سالهای اخیر، از همان روزهای آغاز خشونت‌ها، با انتشار گزارش‌ها، مقالات و متن‌های تحلیلی، به سهم خود سعی در همکاری فعال‌تر در زمینه نقد این فجایع و یافتن راه حل‌های ممکن، داشته است. انتشار گفتگوی حاضر نیز در امتداد پاسخ به این تعهد اجتماعی است.

مسائل قابل تاملی که در خلال بحث‌های دکتر علی میر سیاسی خواهد خواند در واقع شمه‌ای کوتاه و موجز از بحث‌های گسترده تری است که ایشان در تازه‌ترین کتاب خود «اخلاق در حوزه عمومی» مطرح کرده‌اند. این کتاب که در حال چاپ و صحافی است به زودی توسط نشر ثالث روانه بازار کتاب خواهد شد.

**موسوی خوزستانی:** جناب دکتر میر سیاسی، در کشور ما ایران جنبشی تحت نام «جنبش سبز» در حال نضج است که شاید بتوان آن را با تسماع «جنبش حقوق مدنی و شهروندی» نامگذاری کرد. بخش غالب این جنبش عمومی، سعی فراوانی به خرج داده تا به رغم صدمات وارده ناشی از خشونت‌ها، تا آنجا که امکان دارد روش‌های مسالمت آمیز و بی‌خشونت را پیشه کند. اما به نظر می‌رسد این جنبش و رهبران آن هنوز از پشتوانه‌های فکری و ارزشی قوی و مطمئن برای نهادینه کردن مقاومت بی‌خشونت - شبیه فرآیندی که در هند به وجود آمد - بی‌بهره است. این جنبش همچنین فاقد تجربه عملی و قابل لمس از این نوع مبارزه صلح آمیز است در نتیجه محتمل است که در نبود سنت مقاومت بی‌خشونت در فرهنگ ایران و نیز به واسطه‌ی کمبودهای معرفتی و تجربی رهبران جنبش سبز در مواجهه با خشونت‌های بی‌مهاردولتی، به تدریج باعث تغییر گرایش این جنبش از مسالمت به سوی خشونت شود. به نظر شما آیا احتمال بروز چنین وضعیتی وجود دارد؟

**دکتر علی میر سیاسی:** می‌دانید که من معمولاً به نهاد‌های اجتماعی و سیاسی و نهادسازی در جامعه بیشتر تأکید دارم تا قدرت تفکر رهبران و تأثیر فکری و با سیاسی آنان. در نتیجه در کلیه آثارم بر نهادینه کردن سنت صلح طلبانه، بی‌خشونت و مسیرگرایی تأکید و پافشاری کرده‌ام. اما شکی نیست که متفکران و رهبران سیاسی و فرهنگی یک جامعه زمانی که این بصیرت را داشته باشند که قرآنتی جدی و مسئولانه از تاریخ و سنت‌های جامعه خودشان ارانه دهند و از این طریق یعنی با برجسته کردن برخی سنت‌های فرهنگی، تاریخی، و ارزش‌های صلح طلبانه جامعه خود، پایه‌های نظری اصلاح و آبادانی کشور را بنیاد نهند و بر اساس ارزش‌های مسالمت آمیز و بی‌خشونت و تأکید بر فضائل اجتماعی نیک - مسیر تحول را مشخص نمایند طبیعتاً فرایند گذار و تحول اجتماعی با ضایعات کمتر، اما با آگاهی و مشارکت عمومی بیشتری طی می‌شود. به نظر من این مسیر خردمندانه‌ای بود که جنبش استقلال‌هند به رهبری «مهاتما گاندی» طی کرد و برخی از رهبران هم در کشورهای دیگر بعضاً از همین مسیر با موفقیت عبور کردند. در کشور خودمان ایران هم می‌شود چنین مسیری را پیش گرفت و اصلاً به نظر من زمینه‌های سیاسی و فرهنگی لازم در جهت توسعه و طراوت بخشیدن به جنبش‌های اجتماعی در جهت آبادانی ایران و کم کردن درد و رنج ایرانیان بر اساس اصلاح‌تدریجی امور واقعاً امکان‌پذیر است. البته با یاری گرفتن از اندیشه، رفتار، و گفتار صلح طلبانه و بی‌خشونت، و تکیه بر اعتماد ملی

**موسوی خوزستانی:** ولی آقای میر سیاسی سنت‌های مبارزاتی ما ایرانیان حداقل در تاریخ معاصر، حکایت از روش‌های قهرآمیز و خشونت بار دارد و مسئله مبارزان و مدافعان تغییر، عمدتاً سرنگونی حکومت‌ها بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد که داستان تحول اجتماعی در ایران کمی پیچ و تاب دارد یعنی در کشور ما، روش‌های بی‌خشونت آن‌طور که جناب‌عالی می‌فرمایید به سادگی امکان‌پذیر نیست چون که زمینه فرهنگی و پشتوانه تجربی از این روش‌ها وجود ندارد.

**دکتر میر سیاسی:** نظر من با قضاوت شما کاملاً متفاوت است. چرا که بسیاری از سنت‌ها و روش‌های تحول در در کشور ما، عکس آن حکم و قضاوتی است که شما می‌گویید به طور مثال در تاریخ صد و پنجاه ساله اخیر ایران تقریباً اکثر جنبش‌های اجتماعی، همچنین متفکران مهم ایرانی، و کلاس سنت‌های سیاسی و فرهنگی ماندگاری که ما امروز وجودشان را ارج می‌نهمیم عملاً حرکت‌هایی اصلاح طلبانه و بی‌خشونت بوده‌اند که در جهت بهبود وضعیت و استقلال کشور و آزادی مردم گام برداشته‌اند. شما توجه کنید که از زمان قاجار و تلاش کسانی مانند امیر کبیر و قائم مقام و دیگران گرفته تا جنبش تنباکو و حتی جریان‌هایی که بعدها سبب پیروزی پروژه قانون‌گرایی و ایجاد مشروطیت (محدودیت استبداد سلطنتی) گردید همه و همه به طور عمده و در سطح وسیعی، جنبش‌های مدنی - به معنای امروزی - بوده‌اند. این حرکت‌های اجتماعی دقیقاً به دلیل ماهیت

. به صورت خیلی خلاصه و تیتروار می‌توانم به پنج مورد مشخص در آموزه های گاندی اشاره کنم:

### 1\_ مهر ورزی بدون قید و شرط (Ahimsa)

گاندی از رواج خشونت و تنفر از انگلیسی ها به شدت نگران بود، به هندی ها توجه می داد که مبارزه ما یک مبارزه انسانی و آزادی خواهانه است که باید بر اساس فضیلت های مثبت و شرافتمندانه استوار باشد. وی در گفته ها و نوشته هایش به تکرار یادآور می شد که من با مفهوم مهرورزی (Ahimsa) پرورش یافته ام و Ahimsa آیین ما هندی هاست. در نظر گاندی آیین Ahimsa یک تجربه دینی هندی بود که عشق به انسانیت (همه انسان ها به رغم تفاوت در دین و نژادشان) را ترویج می کرد. از نگاه وی آن چه که سبب می شد که هندی ها دچار خودخواهی و جنگ و جدال میان خود نشوند و به کشور و مردم هند عشق بورزند همانا آیین Ahimsa بود. گاندی مفهوم دینی Ahimsa را با توجه به یک سنت ارزشی دیگر هندی "satyagraha"، به مفهومی متعالی تر تبدیل کرد و به قولی آن را «وسیله ای در جهت فناوری صلح» ارتقاء داد. گاندی می گفت Ahimsa یک ارزش کلی و انتزاعی و جدا از عمل و زندگی روزمره ما نیست در نتیجه، بر اساس «مهرورزی در عمل» (satyagraha)، ما می توانیم درون وجودمان، جهان زیبایی را خلق کنیم که با خشونت و تنفر، کاملاً فاصله داشته باشد.

آیین Ahimsa در اندیشه و عمل گاندی معنای بسیار متعالی و رادیکالی داشت. مهرورزی در وسیع ترین و بخشنده ترین معنی کلمه، عشق، مهربانی و حسن تقاضا و هم دردی نسبت به همه انسانها حتا نسبت به آن هایی که به ما بدی و بدرفتاری می کنند. گاندی به هندی ها می گفت که ما بایستی انگلیسی ها را هم شامل مهرورزی Ahimsa قرار دهیم و از خشونت ذهنی و عملی نسبت به آن ها جدا خودداری نماییم. وی چنین استدلال می کرد که ما بایستی گذشت و اغماضی را که نسبت به پدر و مادر و یا فرزندان مان که ممکن است کار خطایی کنند داریم همین گذشت و چشم پوشی را در باره کسانی که نسبت به ما «غریبه اند» و یا حتا به ما ستم روا می دارند داشته باشیم.

گاندی زیبایی جنبش عدم خشونت و مهرورزی بدون قید و شرط را در این می دید که برخلاف شیوه «اروپاییان (آیین شمشیر)» که مشکلات و اختلاف ها را با خشونت و با هدف غلبه بر دشمن «حل» می کنند، ما هندی ها می توانیم از طریق صلح و رفع خصومت و دشمنی به تفاهم نائل شویم و به استقلال از سلطه بیگانگان برسیم. اما گاندی جنبش عدم خشونت و مهرورزی (Ahimsa) را امری می دانست که انسان های شجاع و جمعی که به خود اتکاء و باور دارند می توانند انجام دهند. گاندی به هندی ها می گفت که دلیل این امر که ما با هم اختلاف داریم و کشورمان پر از خشم و نفرت به یکدیگر و به انگلیسی هاست، در واقع از ضعف ماست. این امر که ما از دیگران تنفر داریم و برخی از رهبران مان خواهان عمل خشونت آمیز هستند ولی مثلاً قادر نیستیم که به طور همگانی و ملی اقدام به یک اعتصاب سراسری علیه استعمار انگلیس دست بزنیم از عدم اتکاء مان به یکدیگر و از ضعف مان است.

عمل به خشونت از ضعف و ترس مان (عدم شجاعت مان) است. اگر قدرت مند بودیم و به خواست و روحیه جمعی خود اعتماد و اعتقاد داشتیم به جای ترس، به امید متوسل می شدیم و از خشونت می گریختیم در نتیجه به یک تفاهم عزت مندانه ملی دست می یافتیم. این فرصتی است که مهرورزی بی قید و شرط (Ahimsa) به ما هدیه کرده است.

### 2\_ ایده الیزم عملی (idealism practical)

گاندی خودش را رهبری آرمانشهرگر نمی دانست. در مورد جایگاه خودش می گفت که من نه یک روشنفکر نظریه پرداز بلکه فردی ام که به «ایده الیزم عملی» و آیین عدم خشونت به عنوان بهترین و عملی ترین هدیه به بشریت عیدیه دارم. فلسفه اساسی گاندی اعتقاد بر این امر بود که بهترین راه برای آموختن و آگاه شدن، تجربه کردن و درگیر شدن در امور است. و از این نظر با «جان دویی» فیلسوف پراگماتیست آمریکایی هم نظر بود که آموختن، یک امر عملی و تجربی است. پژوهشگرانی که درباره گاندی و جهان بینی او تحقیق و پژوهش کرده اند بر این نکته اشتراک نظر دارند که بهترین ویژگی گاندی در این بود که وی برخی مفاهیم کلی و ابسترک را مثلاً Ahimsa را می گرفت و با هوشمندی و ذکاوت بی نظیری از آن ها تعاریفی عملی و کاربردی خلق می کرد. تأکید وی بر "satyagraha" هم در این رابطه اهمیت دارد. به نظر من اولویتی که گاندی برای تجربه عملی قائل بود و نیز عدم اعتقاد وی به پیروی از تئوری های انتزاعی و کلی، یکی از دلایلی بود که وی دچار کوته نظری و جباری فکری نشد و عشق به انسان هایی که واقعا موجود اند را پیوسته سرلوحه مبارزات خود قرار داد. در نظر گاندی آموختن، فرآیندی بی انتها و کاری پیوسته و همیشگی است به همین دلیل وی خود را یک دانش آموز همیشگی جهان آگاهی می دانست و نه یک نظریه پرداز و یا ایدئولوگ.

### 3\_ عدم خشونت به عنوان پدیداری اجتماعی

گاندی مهرورزی بی قید و شرط نسبت به دیگران Ahimsa را یک نوع فضیلت مدنی و اجتماعی می دانست که بایستی در بلند مدت به یک «نهاد اجتماعی» تبدیل شود تا از یک نسل به نسل دیگر انتقال یابد و از طریق این توارث و انتقال، هر چه پربارتر و بر غنا و طراوت اش افزوده شود. در واقع بر اساس چنین استدلالی بود که وی «عدم خشونت» را یک پدیده عینی و در عین حال عمومی (متعلق به همه مردم) می دانست. گاندی به مردم هند می گفت که اعتقاد به عدم خشونت اگر به یک فرد و یا افراد جدا از یکدیگر محدود

اصلاح طلبانه و صلح خواهانه شان از حمایت اقشار مردم شهری، برخی از عشایر و رهبران دینی، و نیز از حمایت سیاست مداران در درون حکومت برخوردار بوده اند. مثال ها در این زمینه فراوان است: امیر کبیر، قائم مقام فراهانی، میرزا حسین خان مشیر الدوله، میرزا علی اصغر خان امین السلطان، از مقامات بسیار بلندپایه حکومت قاجار بودند. در جنبش مشروطه، بسیاری از رهبران مشروطه خواه از دستگاه حکومت قاجار و روحانیت شیعه بودند از جمله: آیت الله کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی از مراجع نجف، سیدمحمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی، علامه محمد حسین نائینی و بسیاری دیگر.

جنبش ملی شدن صنعت نفت هم از این قاعده مستثنا نیست. نمونه شاخص و مثال زدنی این دوره هم خود «مصدق» است. دکتر محمد مصدق یک اصلاح طلب و آزادی خواه بود و به عنوان رهبر نهضت ملی، هدف اش باز گرداندن حقوق مردم ایران از دست استعمار انگلیس بود و نه لزوماً سرنگونی حکومت پهلوی. این جنبش هم از همیاری و توافق اقشار بسیار وسیعی چه در میان مردم عادی و چه در میان اقشار نخبه برخوردار بود. اصولاً در دوره سلطنت پهلوی دوم، اکثر جنبش های اجتماعی ایران، اصلاح طلبانه و در جهت استقلال و آزادی جامعه گام برداشته اند و تا زمانی که حکومت تمام درها و منافذ را بسته بود حتا نیروهای چپ و یا روحانیت (که بعدها به فکر تغییر نظام سلطنتی افتادند) قصدشان واقعا اصلاح امور بود نه سرنگونی کل حکومت. مثلاً حزب توده در مجلس شورای ملی وارد شد و در قانونگذاری فعالیت داشت، و روحانیت قم در انتخابات و دیگر فعالیت های اصلاح طلبانه شرکت می کردند.

### موسوی خوزستانی: ولی آخر الامر حکومت را سرنگون کردند مگر غیر از این بود؟

دکتر میرسیاسی: حکومت بله، به دلایل بسیار گوناگون سرنگون شد ولی شما وقتی به روش های معترضانه دقت می کنید متوجه می شوید که روش هایی کاملاً مسالمت جویانه بوده است (کافی است راهپیمایی های آرام و میلیونی مردم را در سال 57 به خاطر بیاورید). همچنین ادامه سنت ها و روش های مسالمت جویانه را می توانید در طول همین ده پانزده سال اخیر هم ببینید. منظورم سالهای بعد از پایان جنگ ایران و عراق است. در همین دوره است که ما شاهد پیدایش دوباره و رشد گرایش های عمیق تر اصلاح طلبانه هستیم که این هم مانند همه گرایش های اصلاح طلبانه در تاریخ معاصر ایران از حمایت اقشار بسیار زیادی برخوردار است به طوری که طیف های مهمی از سیاست مداران درون نظام تا بخش های بسیار وسیعی از جوانان، زنان، متفکران، اقشار شهرنشین، نخبگان و غیره، خود را درون این حرکت می دانند و از اصلاح طلبی و مبارزات مسالمت جویانه حمایت می کنند.

حالا اجازه بدهید به آن بخش از پرسش شما در باره جنبش استقلال هند بپردازم و کمی هم درباره آموزه های گاندی و نگاه اش به آینده مردم هند صحبت کنم تا شاید مسائل جامعه خودمان روشن تر شود. نکته حائز اهمیت این است که مهاتما گاندی جنبش استقلال طلبی هند را به مبارزه علیه استعمار هند محدود نمی کرد و ترس و واهمه اش این بود که اگر مبارزه برای استقلال و آزادی، چنین محدود و تک بعدی شود، هندی ها با توسل به ابزار و روش های استعماری (مثل خشونت، نفرت، ایجاد رعب و وحشت)، پس از بیرون راندن استعمار، عملاً بنیان های یک حکومت استبدادی و خشونت آمیز را در هند برپا کنند. از این رو در روند طولانی مبارزه علیه استعمار انگلیس و رفتارهای سرکوبگرانه آنان گاندی در یک پروسه آموزشی و گفتگوی دایمی با مردم هند درباره بنیاد نهادن کشوری نیک، آزاد، به دور از خشونت و پر از دوستی، صلح طلبی و عشق به دیگر شهروندان را دنبال می کرد.

حتا در سخت ترین شرایط و زمانی که استعمار خشن انگلیس به کشت و کشتار مردم هند مشغول بود گاندی این شهادت فکری و سیاسی را داشت که در بحبوحه قتل و کشتار و در شرایطی که آتش خشم و انتقام زبانه می کشید، به مردم هند توصیه کند که: از خشونت پرهیز کنید، به خود و ارزش های و الای تان اتکاء داشته باشید و در مقابل استعمار و مقاومت در برابر سلطه و زورگویی های آن، از فضیلت Ahimsa مهرپوری بدون قید و شرط، پیروی کنید.

مهاتما گاندی با برجسته کردن مفهوم Ahimsa، مبارزه در جهت استقلال هند را بر بنیانی مثبت و ارزش هایی انسانی و گران قدر استوار کرد. گاندی به جای این که خشم و کینه و یا تنفر از استعمار انگلیس را در مردم هند برانگیزاند، هم و غم اش در این بود که هندی ها، مانند اروپایی ها، با استفاده از خشونت و سلطه جویی، احیاناً کشوری را در آینده بنیان نهند که کشوری آزاد و صلح آمیز نباشد و لاجرم گرفتار چرخه ی معیوب استبداد و خشونت گردد.

موسوی خوزستانی: آقای میرسیاسی حالا اگر موافق باشید شاید بی مناسبت نباشد که شما به عنوان پژوهشگری که اندیشه های گاندی و نهر و را با دقت مورد مطالعه و در سالهای اخیر به طور پیوسته دنبال کرده اید برخی از اصولی را که گاندی به لحاظ فکری و ارزشی، در مبارزه علیه استعمار تدوین کرد به طور خلاصه برای خوانندگان توضیح دهید.

دکتر میرسیاسی: موافقم، به خصوص که نگاه دور اندیش گاندی و آموزه های او عملاً پایه های ارزشی کشور هند بعد از استقلال را استوار کرد. آموزه های صلح طلبانه و شجاعانه گاندی نه تنها در خود هند بلکه بسیار فراتر از مرزهای کشورش حتا در ایالات متحد (جنبش حقوق مدنی امریکا به رهبری مارتن لوتر کینگ و سپس در آفریقای جنوبی هنگام مبارزه بر ضد آپارتاید و نژاد پرستی) هم تأثیر ماندگار و بسیار نیرومند گذاشت



## دمکراسی و عنصرهای سازنده ی آن

بهرام محبی

پیشگفتار



تلاش برای دستیابی به یک نظام سیاسی نیک و عادلانه، از دیرباز مشغله ی فکری انسان‌ها بوده است. یونانیان باستان نخستین کسانی بودند که ضرورت دستیابی به چنین نظامی را مستدل ساختند. پرسشی که برای آنان مطرح بود، این بود که کدام نظام سیاسی و کدام نوع حکومت، بهترین و مناسب‌ترین است؟ این پرسش به ظاهر ساده، به کانونی‌ترین پرسش‌های فلسفه‌های سیاسی در پویه ی تاریخ تبدیل شد.

آیا می‌توان گفت که امروزه یعنی در آغاز سده ی بیست و یکم میلادی، جستجوی دشوار و پرکنکاش بشریت جهت یافتن پاسخی درخور برای پرسش یاد شده، قرین موفقیت بوده است؟ برای شکافتن بیشتر موضوع، باید خاطر نشان ساخت که در هر کجا که انسان‌ها در مورد انسان‌های دیگر اعمال قدرت می‌کنند - یعنی عملاً در همه ی نظام‌های سیاسی - پرسش حقانیت این قدرت، به پرسشی کانونی تبدیل می‌گردد. به یقین می‌توان گفت که دمکراسی و یا آنگونه که در زبان فارسی رایج شده «مردم‌سالاری»، تنها نظام سیاسی موجود در جهان است که به پرسش مربوط به حقانیت قدرت، پاسخی درخور می‌دهد. و از همین رو، اگر چه این صورت حکومتی، تنها در کشورهای معدودی از جهان تثبیت و نهادینه شده، اما به مثابه الگویی مطلوب برای آیین کشورداری، بطور فزاینده جای خود را در افکار عمومی جهان می‌گشاید. کم نیستند کشورهایی در جهان که امروزه علیرغم دشواری‌ها و موانعی در همه ی گستره‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در راستای نیل به دمکراسی تلاش می‌ورزند. از طرف دیگر، هیچ نظام سیاسی و حتا سیاه‌ترین حکومت‌های جبار و مستبد را در جهان نمی‌توان یافت که خود را نظامی غیردمکراتیک بدانند. آیا این امر خود بیانگر حقانیت دمکراسی نیست؟

البته این موضوع به این معنا نیست که دمکراسی نظامی بی‌عیب و نقص است. بدیهی است که تا به امروز حتا نظام‌های سیاسی دمکراتیک نیز قادر نشده‌اند به همه ی معضلات جوامع بشری و بویژه در آنچه که به عدالت اجتماعی مربوط می‌شود، پاسخی کامل بدهند. اما نباید فرغ گذاشت میان یک نظام سیاسی آرمانی و ایده‌آل و بهترین نظام سیاسی موجود، یعنی میان آنچه که باید باشد و آنچه که واقعاً به بهترین نحوی هست. افزون بر معضلات مربوط به تقسیم نعمات مادی، امکان سوء استفاده از قدرت در همه ی نظام‌های سیاسی و از جمله در دمکراسی نیز وجود دارد. اما باید در نظر داشت که دمکراسی تنها نظامی است که از راه تعیینی سازوکارهای معینی در اداره ی امور کشورداری، برای جلوگیری از چنین سوء استفاده‌ای، به جدی‌ترین اقدامات احتیاطی دست یازیده است. این سازوکارها کدامند؟

قدرت، بنابر طبیعت خود، گرایش مستمیری به سوی ازدیاد و تمرکز دارد. بنابراین، سرشت و غایت فی‌نفسه‌ی هر دولتی، گسترش قلمروی سیطره‌ی آن در درون و بیرون مرزهای خود است. درست به همین دلیل، قدرت همواره نیازمند کنترل و حد و مرز است. مرزهای همه ی دولت‌ها و حکومت‌ها، در آنجاست که با منزلت و حرمت انسان برخورد می‌کند. چنین چیزی به ناگزیر رابطه‌ای پرتنش میان حقوق انسان‌ها و نوع سازماندهی دولت برقرار می‌کند. بنابراین نادرست نیست اگر بگوییم که محوری‌ترین معضل یک نظام سیاسی دمکراتیک، تنظیم خردگرایانه ی رابطه ی پرتنش میان آزادی فرد با جامعه و دولت است. سازوکارهایی که دمکراسی برای چنین هدفی اتخاذ می‌کند، گوناگون است و به مثابه عنصرها و شاخص‌های سازنده ی آن فهمیده می‌شود. مهمترین شاخص‌های دمکراسی را می‌توان در اصل‌های زیر خلاصه کرد:

- رعایت منزلت انسان و حقوق بشر به مثابه ارزشی بنیادین؛
- پذیرش کثرت‌گرایی یا پلورالیسم و شفافیت در مناسبات قدرت؛
- حاکمیت مردم از راه مشارکت سیاسی آنان در امور و گزینش و مشروعیت بخشیدن به نهادهای قدرت؛
- موظف بودن نهادهای قدرت به پاسخگویی در مقابل مردم؛
- آزادی احزاب و سازمان‌ها و انجمن‌ها به مثابه اهرم‌های اعمال اراده ی سیاسی مردم و امکان ایجاد جانشین یا بدیل برای حکومت؛
- آزادی اندیشه، بیان و قلم به مثابه تبلور حیات دمکراتیک جامعه؛
- تقسیم قوای دولتی به منزله ی اهرمی برای تضمین آزادی و کنترل قدرت؛
- حکومت قانون، یعنی برابری همگان در مقابل قانون و رعایت آن توسط همه

اعم از نهادهای حکومتی و شهروندان؛

- شفافیت در عرصه ی سیاست خارجی برای تنظیم رابطه‌ای عقلانی با سایر

شود چندان پی‌آمد مثبت اجتماعی نخواهد داشت. وی عدم خشونت را نوعی گفت‌وگو عمومی و اجتماعی می‌دانست که چون به یک امر پذیرفته شده از سوی افکار عمومی تبدیل شود سرانجام به نوعی وفاق عمومی و همبستگی و امید به آینده ارتقاء خواهد یافت. گاندی البته جنبش مهروزی بدون قید و شرط را مسیری طولانی و بسیار پرفراز و خیز می‌دانست. مسیری که یک فرد به تنهایی نمی‌تواند طی کند و مانند کسانی که به زیارت یک معبود عزیز و مقدس می‌روند سفری است که هرچند سخت و پرفراز و فرود، اما صرف شروع و گام نهادن در چنین مسیری، تجربیات جدید و بی‌همتایی خواهد داشت و کسانی که شهامت دست زدن به این تجربه را دارند می‌توانند با دیگران و فرهنگ‌هایشان آشنایی پیدا کنند و آن‌ها را آگاه‌تر و جنبش عدم خشونت را غنی‌تر و شاداب‌تر سازند.

### 4 - عشق به مهین به عنوان یک فضیلت

گاندی استعدادی یگانه و بی‌بدیل داشت که مفاهیم و اموری را که ظاهراً متناقض و مانع‌الجمع به شمار می‌آمدند را با یک دیگر به گونه ای هوشمندانه - و از لحاظ عملی مفید - آشتی دهد. وی در هند نوعی اندیشه ملی‌گرایانه را بنیان نهاد که از یک سو این کشور را به عنوان مهین همه هندی‌ها عزیز می‌شمرد و خواهان عزت و سربلندی آن بود و در عین حال بدون هیچ گونه پرده پوشی و ظاهرسازی ملی‌گرایانه، به شدت منتقد نظام کاست‌ها و دشواری‌های فرهنگی و اجتماعی هند بود (وجود نظام کاستی، اختلاف میان هندوها و مسلمان‌ها، و...).

جالب است که گاندی، «عزیز شمردن مهین» را امری می‌دانست که می‌تواند هند و هندیان را به انسان‌هایی جهانی و متعلق به بشریت در کلیت آن، ارتقاء دهد. به سخن دیگر در اندیشه و عمل گاندی این فقط هند نبود که برای وی یک «مهین عزیز» شمرده می‌شد بلکه عزیز شمردن مهین (البته در عین انتقادی بودن نسبت به آن) وقتی یک فضیلت به شمار می‌رفت که همه مهین‌ها را در بر می‌گرفت و سبب صلح و آزادی جهانی می‌شد.

گاندی توسعه و تعمیم جنبش مهروزی نسبت به دیگران و عدم خشونت را نوعی رسالت تاریخی کشور و مردم هند می‌دانست. وی می‌گفت که آیین اروپایی‌ها «شمشیر» است که سبب سلطه بر دیگران می‌شود ولی ما هندیان در مبارزه برای آزادی هند باید از «آیین شمشیر» که اعتقاد به خشونت است دوری جست و به جای آن با توسل به مهروزی بی‌قید و شرط و عدم خشونت، مقامی ممتاز و یگانه به هند و مردم هند هدیه کنیم و نمونه ای جدید و بهتر در جهان عرضه داریم. برای گاندی آیین Ahimsa و جنبش عدم خشونت، نه فقط بازگشت به ارزش‌های متعالی و انسانی هندی به حساب می‌آمد بلکه در عین حال، نقدی بود به جدال‌های گسترده و خشونت بار میان خود هندی‌ها. وی معتقد بود که توسل به خشونت و برجسته شدن اختلاف و جدایی میان هندوها و مسلمان‌ها نشان دهنده ضعف و ناتوانی هندی‌هاست، در نتیجه به مردم هند می‌گفت که: رها کردن کینه و خشونت راهی است که هم با فرهنگ و ارزش‌های تاریخی هندی هماهنگ است و هم این که هند را کشوری قوی، ممتاز و نمونه خواهد کرد. گاندی Ahimsa و ایده عدم خشونت را هرچند بخشی از آیین هندی‌ها می‌دانست اما همواره گوشزد می‌کرد که این، نوعی فضیلت و ایمان بشری است که لزوماً در چهارچوب جغرافیایی هند محدود و محصور نیست بلکه به همه مردم دنیا تعلق دارد.

### 5 - سیاست و اخلاق

مهاتما گاندی اعتقاد داشت که اتکاء و باور به ارزش‌ها و توانایی‌های خود، از جمله صلح طلبی و مهروزی بدون قید شرط (Ahimsa، ارزش‌هایی هستند که ما را به «حقیقت» و «صداقت» و «نیکی»، نزدیک و نزدیک تر می‌کند و این امکان را فراهم می‌آورد که اخلاق اجتماعی صلح‌جویانه را در زندگی سیاسی هند محقق و نهادینه سازیم. وی به هندی‌ها می‌گفت که اگر ما بدون هیچ گونه ضعف و هراسی، نیکی و حقیقت (یعنی مهروزی و عدم خشونت) را به عنوان فضیلت‌های ملی و عمومی هند قبول کنیم آن‌گاه بدون ترس و واهمه از حکومت و دولت، به آن اعتماد خواهیم داشت و با آن در صلح خواهیم زیست.

اما گاندی برای استقرار چنین نظم اخلاقی و صلح طلبانه ای، پیش شرط‌هایی را ضروری می‌دانست. از نظر او پیش شرط به وجود آمدن چنین وضعی این خواهد بود که «هندی‌ها به خود اتکاء و باور داشته باشند» و حکومت هند هم به جای ترس و تنفر، «فضیلت، مهروزی و عدم خشونت را قبول کند» تا بدین وسیله امیدواری و صلح طلبی با سیاست آمیخته گردد.

گاندی آینده ای را برای هند می‌دید که در آن آینده، کشورش متکی به خود، و قدرت مند و سرافراز است در نتیجه دیگر نسبت به هیچ نیروی خارجی تنفر نخواهد داشت. در ذهن گاندی هند قدرتمند آینده «چون قدرت مجازات دیگران را خواهد داشت» پس این قدرت را هم خواهد داشت که «بدکرداران را هم ببخشد». از نظر وی «قدرت بخشیدن به مردم» و «عدم خشونت»، بزرگترین و عزیزترین هدیه‌هایی است که به انسان و به جامعه ارزانی شده است.

گفت و گو از جواد موسوی خوزستانی  
منبع: مدرسۀ فمینیستی





دولت‌های جهان در گستره‌ی بین‌المللی. ضرورت وجودی فرهنگ دموکراتیک. می‌توان گفت که این اصول به مثابه آجرهایی هستند که ساختمان دموکراسی را می‌سازند. در این جستار، این اصول را از نزدیکتر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### منزلت انسان

«منزلت انسان»، بنیادی‌ترین ارزش نظام دموکراتیک است. دموکراسی در تعیین نظام ارزشی خود، به تصویری خاص از انسان متکی است. بر طبق این تصویر، انسان می‌بایست آزاد باشد، به عبارت دیگر بتواند شخصیت خود را با تصمیماتی مستقل تکامل بخشد و شکوفا سازد. مطابق چنین تصویری از انسان، هر فرد دارای منزلت انسانی است. حال ببینیم این منزلت انسانی به چه معناست؟ آنچه که انسان را انسان و از حیوانات متمایز می‌کند، همانا قوای ذهنی و عقلی او و بویژه آگاهی و نسبت به انسانیت خویش است. در حالیکه حیوانات وابسته به طبیعتند و بطور غریزی عمل می‌کنند، انسان با تکیه بر تفکر خود می‌تواند خود را از طبیعت جدا سازد و بر آن چیره گردد. در گستره‌ی ذهن و روان انسان است که شخصیت و روح او شکل می‌گیرد و نه تنها با طبیعت و جهان مادی، بلکه همچنین با ایده‌ها و جهان معنوی رابطه برقرار می‌سازد. این خصوصیت یگانه و ویژه‌ای است که تنها در انسان به ایجاد شخصیت منجر می‌گردد و باعث می‌شود که او بتواند کنش خود را بطور هدفمند، برنامه‌ریزی شده و خلاق پیش برد. به عبارت دیگر، منزلت انسان به معنای توانایی روحی او برای آگاهی نسبت به خود و پذیرش مسئولیت در تعیین راه زندگی خویش است.

بنابراین، اگر قرار باشد انسان چنانچه انسان زندگی کند، می‌بایست حرمت و منزلت شخصی او، خدشه‌ناپذیر و از تجاوز در امان باشد. و این امر به این معناست که صاحبان قدرت اجازه نداشته باشند در راستای مقاصد سیاسی، اقتصادی و یا ایدئولوژیک، از انسان استفاده‌ی ابزاری کنند. ایمانوئل کانت فیلسوف بزرگ عصر روشنگری معتقد بود که هر ذات خردمند، تنها چیزی است که به منزله‌ی غایتی فی‌نفسه وجود دارد و نه به مثابه وسیله‌ای که این یا آن اراده بتواند در او بطور خودکامانه در خدمت گیرد. بنابراین، انسان در همه‌ی فعالیت‌های خویش، چه به او مربوط باشد و چه نباشد، همیشه باید در آن واحد در مقام غایت در نظر گرفته شود. از همین رو به نظر کانت، همه‌ی اشیاء دارای قیمت هستند و این تنها انسان است که دارای حرمت و منزلت است. احترام به حرمت و منزلت انسان، در یک نظام دموکراتیک، بطور مشخص به معنی برخورداری شخص از حق آنچنان آزادی فردی است که وی را قادر می‌سازد تا در شرایط مشخص زندگی و وجود امکانات گوناگون، تصمیمی آزاد و از سر اختیار، برای رفتار و کنش خود اتخاذ کند. چرا که انسان تنها هنگامی مسئولانه رفتار می‌کند که به اراده‌ی آزاد خود عمل کند.

آزادی در این رابطه چیزی انتزاعی نیست، بلکه بطور مشخص به معنی آزادی در تعیین شیوه‌ی زندگی، آزادی مذهب و جهان‌بینی و امور وجدانی، آزادی اختیار شغل و رفتار آزادانه نسبت به مالکیت شخصی و امور مشابه آن است. افزون بر آن، آزادی در اینجا به معنی خدشه‌ناپذیری حریم شخصی و امنیت در مقابل اقدامات خودسرانه‌ی نهادهای دولتی نیز می‌باشد. تنها دولت و حکومتی که با توجه به منزلت انسانی، به اینگونه آزادی‌ها اعتقاد دارد، حق آزادی انسان‌ها را نیز رعایت می‌کند.

از چنین تصویری از انسان است که خواسته‌ی آزادی‌های فردی و حق شکوفایی شخصیتی انسان و برابری همه‌ی انسان‌ها در مقابل قانون سرچشمه می‌گیرد. اما باید افزود که آزادی‌های فردی اجازه ندارند به قوانینی مطلق تبدیل گردند. همه‌ی آزادی‌ها دارای حد و مرز هستند. مرزهای آزادی در آنجاست که آزادی دیگران را خدشه دار می‌کند. درست به همین دلیل، به رسمیت شناختن منزلت انسان، بطور همزمان به معنی وظیفه‌ای در رعایت منزلت و آزادی انسان‌های دیگر نیز هست. بنابراین، آزادی برابر برای همه‌ی شهروندان یک جامعه، از خواسته‌های اجتناب‌ناپذیر دموکراسی است و نظام دموکراتیک با این معیار سنجیده می‌شود که تا چه حد قادر شده است، آزادی‌های فردی را برای همگان رعایت و ممکن کند. با توجه به یک چنین تصویری از انسان است که ذات و گوهر دموکراسی فهم‌پذیر می‌گردد. به این اعتبار، نظامی را می‌توان دموکراتیک نامید که با به رسمیت شناختن منزلت انسان به مثابه پایه‌ی ترین ارزش، این هدف را دنبال می‌کند که برای همه‌ی شهروندان خود، به شیوه‌ی یکسان، آزادی و شکوفایی شخصیتی را برای تحقق مسئولانه‌ی زندگی میسر و پیش شرط‌های اجتماعی آن را فراهم کند. بنابراین، دموکراسی مجموعه‌ای از دستورهای رفتاری صوری نیست، بلکه مضمون خود را از این طریق متعین می‌سازد که در شرایط تاریخی و اجتماعی گوناگون، بالاترین درجه از آزادی، مسئولیت شخصی و عدالت اجتماعی را متحقق می‌نماید.

### کثرت‌گرایی یا پلورالیسم

گفتیم که دموکراسی، آزادی فردی را می‌پذیرد. اما باید افزود که در یک نظام دموکراتیک، اکثریت‌های واقعی، دیگر نه تک‌تک شهروندان، بلکه عمدتاً گروه‌های اجتماعی هستند که در کسوت انجمن‌ها، سازمان‌ها و احزاب، با متشکل کردن افراد در خود، اهداف و علایق اجتماعی معینی را دنبال می‌کنند. بنابراین، اینگونه گروه‌های اجتماعی را می‌توان به منزله‌ی ابزاری در نظر گرفت که به تک‌تک افراد یاری می‌رسانند تا از طریق همبستگی جمعی، بر ناتوانی فردی خود در پهنای اجتماعی چیره گردند و علایق ویژه‌ی مشترک را دنبال کنند. گوناگونی سازمان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نیز اجتماعات مختلف مذهبی در جوامع دموکراتیک، تجلی علایق و باورهای مختلف انسان‌ها در این جوامع است.

بنابراین، بر خلاف یک جامعه‌ی تامگرا و تک‌صدایی و مخالف آزادی، جامعه‌ای که آزادی را می‌پذیرد، لزوماً یک جامعه‌ی متکثر یا پلورالیستی است. تکثر فقط محدودی اجتماعی و اقتصادی را در بر نمی‌گیرد، بلکه در یک جامعه‌ی مدرن، تصورات ارزشی انسان‌ها را نیز شامل می‌شود. جدی بودن آزادی فردی در نظام دموکراتیک، به معنی بی‌اعتبار بودن آنچنان دستورات از بالا و یا احکام سنتی است که تصمیمات وجدانی فرد را بر مبنای سمتگیری ارزشی او ناممکن می‌سازند. لذا آزادی فردی بطور قانونمند، به چندگونگی باورها و اعتقادات مذهبی و جهان‌نگرانه میدان بروز می‌دهد. شاید این تکثر برای بسیاری ناخوشایند باشد، چرا که تکثر معنایی جز منازعه‌ای دایمی میان علایق و باورهای گوناگون افراد و گروه‌های اجتماعی ندارد. در جامعه‌ی پلورالیستی، هر فرد با گروه اجتماعی، در رقابتی مستمر بسر می‌برد. اما دموکراسی ناچار است این منازعه و رقابت میان علایق و سلیقه‌ی گوناگون را تاب آورد، چرا که چنین امری پیامد طبیعی حق تعیین سرنوشت انسان در نظامی است که نمی‌خواهد با انحصارطلبی سازگار باشد.

تلاش برای یکسخت کردن افراد و اندیشه‌ها و علایق آنان، معنایی جز ادعای داشتن نسخه‌ای یگانه و ثابت برای تنظیم روابط اجتماعی میان انسان‌ها ندارد. اما چنین نسخه‌ای هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. هرگونه تلاش در راستای تحمیل اراده‌ی معین در نفی تکثر اجتماعی، با آزادی انسان از بنیاد در تناقض است و جامعه‌ی بیمار و دچار آفت انحصارطلبی می‌سازد.

بنابراین، در یک جامعه‌ی متکثر، اگر چه منازعه‌ای دایمی میان اعتقادات ارزشی گوناگون، تصورات سیاسی مختلف و علایق اقتصادی متضاد در جریان است، اما نظام دموکراتیک این امر را نه به مثابه شر، بلکه به منزله‌ی نیروی پویایی ارزیابی می‌کند، که پیشرفت اجتماعی را میسر و رکود را ناممکن می‌سازد. این نیرو، جامعه‌ی را شاداب و فضای آن را برای پذیرش راحل‌های تازه باز نگاه می‌دارد. تنها در یک جامعه‌ی باز و منعطف، آزادی انسان و بطور همزمان آفرینندگی روحی او در دراز مدت تضمین می‌گردد. پس جامعه‌ای که به آزادی آری می‌گوید، به ناگزیر باید به کثرت‌گرایی تمکین کند.

در نظام دموکراتیک، دولت بالاتر از جامعه قرار ندارد. دولت را بالاتر از جامعه قرار دادن، به معنی محول کردن این وظیفه به آن است که بر جامعه از بالا و بصورت قیم‌پایانه و اقتدارگرایانه حکمروایی کند. به عبارت روشن‌تر تعیین کند که کدام تصورات ارزشی خوب و کدام شرند. چنین امری بطور قانونمند دولت را جانبدار می‌کند. اما در یک جامعه‌ی متکثر که اعضای آن می‌توانند از راه سازوکارهای تعیین شده، در اعمال اراده‌ی دولت سهیم باشند، دولت فقط می‌تواند در نقش ابزار همپوندی و تحقق اهداف مشترک ظاهر شود. بنابراین در یک نظام دموکراتیک و متکثر، این دولت نیست که وظایف جامعه را تعیین می‌کند، بلکه بر عکس، این جامعه است که وظایف دولت را معین می‌سازد.

گفتیم که در یک جامعه‌ی متکثر، منازعه‌ای مستمر میان اعتقادات ارزشی گوناگون، تصورات سیاسی مختلف و علایق اقتصادی متضاد در جریان است. پس می‌توان نتیجه گرفت که در چنین جامعه‌ای، در عین حال تنظیم و تضمین قواعد برای حل منازعات اجتماعی و نظارت بر چنین قواعدی، از اهمیت فوق‌العاده‌ی برخوردار است. رقابت گروه‌های اجتماعی با یکدیگر برای تعیین ختمی آینده، تنها زمانی می‌تواند برای ثبات جامعه بی‌خطر باشد که قواعد یک رقابت آزاد و منصفانه و مسالمت‌آمیز تضمین شده باشد. در اینجاست که نقش تنظیمی و تضمینی دولت، از اهمیت بنیادین برخوردار می‌گردد؛ دولتی که خود از منظر تصورات ارزشی و ایدئولوژیک بیطرف است. برای نظام دموکراتیک کاملاً روشن است که این خود جامعه است که از طریق ابزار دولت، بر قواعد یک رقابت و بازی دموکراتیک نظارت و زمینه‌ی اجرای آن را تضمین می‌کند. رقابتی که هدف آن نظم برای حیات اجتماعی است و نظمی که همواره غایت آزادی را دنبال می‌کند و نه اینکه خود غایتی فی‌نفسه باشد.



## جدایی دین از دولت

در یک نظام دموکراتیک مبتنی بر تکثر، دستگاه دولت به مثابه پیکره‌ی بزرگی برآمد می‌کند که باید امور متفاوت و گرایش‌ها و باورهای گوناگون عقیدتی و مذهبی را دربرگیرد و چتر خود را بر سر همه‌ی شهروندان بگستراند. اما چنین امری تنها هنگامی می‌تواند تضمین شو که خود دولت بیطرف، یعنی فاقد گرایش مذهبی و ایدئولوژیک خاص باشد. دولت به مفهوم مدرن آن، بخش بزرگی از حقانیت خود را از همین بیطرفی دینی و ایدئولوژیک و تحمل تنوع فکری و عقیدتی به دست می‌آورد. بنابراین، دولتی که باید هدایت جامعه را بر عهده داشته باشد، منازعات سیاسی و عقیدتی را رفع و رجوع نماید، حدود وظایف و اختیارات همگانی را ترسیم و مآلاً مناسبات میان شهروندان خود را تنظیم کند، دیگر لزوماً نمی‌تواند جانبدار باشد، چرا که در غیر اینصورت، خود یکطرف دعواست. بنابراین می‌توان گفت که جدایی دین و ایدئولوژی از دولت، یکی دیگر از شاخص‌های اصلی دموکراسی‌های مدرن است.

ادیان و مذاهب، بنابر طبیعت خود، مدعی حقایق مطلق و تغییرناپذیر و جهانشمولند. اما دولت در کارکرد خود، با سیاست، یعنی همانا تمثیت امور نسبی، گذرا و سیال اینجهانی سروکار دارد. در امور سیاسی، هیچ چیز جاودانه و لایغیری وجود ندارد. سیاست میدان بدهستان، چانه‌زنی، سازش و مصالحه است و در قلمروی آن نمی‌توان دچار ماهیت‌گرایی شد و به جزئیات چسبید. چنین چیزی با دین که حوزه‌ی امور ایمانی مطلق و تزلزل‌ناپذیر است، سازگاری ندارد. هگل فیلسوف آلمانی در ترسیم خطوط اساسی فلسفه‌ی حق خود می‌نویسد: اگر دین بخواهد خود را در دولت اعتبار بخشد، سازمان دولت را واژگون می‌سازد. چرا که در دولت، تفاوت‌ها، گستره‌های برای تفکیک از هم دارند، اما بر عکس در دین، همواره همه چیز منوط به تمامیت است. حال اگر این تمامیت بخواهد همه‌ی مناسبات دولت را دربرگیرد، به تعصب می‌انجامد؛ چرا که تعصب همانا امکان ندادن به تفاوت‌های ویژه است.

به این اعتبار می‌توان گفت که دولتی که به ابزاری در خدمت تصورات دینی و ایدئولوژیک تبدیل می‌گردد، به ناگزیر دست به اقداماتی می‌زند که در وضعیتی غیر از آن، هرگز نیازی به آنها نمی‌داشت. تجربه‌ی تاریخی نیز می‌آموزد که تلفیق دین و دولت، آزادی هر دو را محدود می‌کند و به هر دوی آنها آسیب جدی می‌رساند.

جدایی دولت از دین، به معنای طرد و یا نابودی دین نیست. دولت دموکراتیک نمی‌خواهد جامعه را از معنویات و یا ارزش‌های اخلاقی تهی کند. موضوع صرفاً بر سر تفکیک نهادهای دولتی از باورها و امور وجدانی است. این امر، آزادی باورهای ایمانی و قلبی را

به مخاطره نمی‌اندازد، بلکه بر عکس آن را تضمین می‌کند. برای موجه کردن چنین استدلالی باید یادآور شد که امر تحقق جدایی دین از دولت، در روند تاریخی درازمدت و دشواری حاصل شده است. سده‌ها طول کشید تا جوامع اروپایی به این واقعیت پی‌برند که رواداری و شکیبایی نسبت به دگراندیشان، به تنهایی برای آزادی کامل مذهبی کافی نیست و به این منظور باید آنچنان نظام حقوقی ایجاد کرد که در ساختار آن، دولت از دین بکلی جدا باشد. البته در تاریخ می‌توان نمونه‌ی دولت‌هایی را نیز یافت که نسبت به ادیان و مذاهب گوناگون تساهل نشان داده‌اند. اما امروزه و بر اساس منشور جهانی حقوق بشر، دیگر نمی‌توان آزادی کامل مذهب را به رواداری و بردباری مذهبی فروگاست. آزادی کامل مذهبی بر طبق منشور جهانی حقوق بشر، در عین حال به معنی رفتار برابر نسبت به ادیان و مذاهب گوناگون نیز هست. اما تساهل و بردباری نسبت به یک اقلیت مذهبی، حتا در بهترین شکل خود، حاکی از نوعی نابرابری مذهبی است. یک دولت دینی یا مذهبی - حتا اگر بخواهد - شاید بتواند نسبت به آن دسته از شهروندان خود که دارای تعلق دینی یا مذهبی دیگری هستند، بردباری نشان دهد، اما هرگز نمی‌تواند مشکل برابری کامل میان ادیان و مذاهب گوناگون را حل نماید. از همین رو، دولتی که بخواهد حقوق بشر و آزادی کامل مذهب را رعایت و تضمین کند، لزوماً فقط می‌تواند دولتی باشد که خود از منظر دینی و جهان بینی کاملاً بیطرف است.

همانگونه که گفتیم، بیطرفی دینی و مسلکی دولت، به معنی بی‌اعتنایی آن نسبت به هنجارها و ارزش‌ها و یا زوال اصل‌های اخلاقی در جامعه نیست، بلکه برخاسته از احترام نسبت به آزادی کامل دینی و عقیدتی همه‌ی شهروندان، صرفنظر از باورهای قلبی و وجدانی آنان است. دولت دموکراتیک، خود را بطور کامل وقف امور دنیوی و اینجهانی می‌کند، تا شرایط لازم را برای همزیستی میان انسان‌ها سازمان دهد. این دولت بنابر احترامی که نسبت به باورهای گوناگون شهروندان خود قائل است، امور اخروی و آنجهانی آنان را به خودشان واگذار می‌کند. رعایت حقوق انسان‌ها صرفنظر از تعلقات دینی و باورهای وجدانی آنان، وظیفه‌ی دولت دموکراتیک بر مبنای حقوق بشر است و

بطور همزمان مرزهای حقانیت چنین دولتی را نیز تعیین می‌کند. بنابراین، اصل حقوق بشری آزادی برابر برای انسان‌های متعلق به افق‌های گوناگون مذهبی، تنها هنگامی می‌تواند به مثابه بنیاد نظام حقوقی یک دولت دموکراتیک مجال بروز یابد، که جایگاه حقوقی و سیاسی انسان‌ها، وابسته به تعلق دینی آنان نباشد.

## اعمال اراده‌ی مردم

دموکراسی از نظر لغوی، معنایی جز حکومت مردم ندارد. ما در قانون‌های اساسی همه‌ی کشورها دموکراتیک نیز، با صورت‌های گوناگونی از این فرمولبندی روبرو هستیم که منشاء همه‌ی قوای دولتی در مردم است و مردم صاحبان اصلی قدرت‌اند. طبق همین تعاریف، تنها آن نظامی دموکراتیک است و حقانیت دارد، که ناشی از اراده‌ی آزاد مردم و مورد تأیید آنان باشد.

آموزه‌ی حاکمیت مردم در دوران جدید، در مقابل پنداشت‌های سنتی از صورت‌های حکمرانی پدید آمد. در این صورت‌های سنتی، حکومت‌های دینی یا خاندان‌های شاهی و شهریاری که خود را نمایندگان خدا بر روی زمین می‌نامیدند حاکم بودند. اقتدار دولت مبتنی بر «علیای الهی» بود و از جامعه نشأت نمی‌گرفت. پندارها و انگاشت‌های مذهبی و اسطوره‌ای، هاله‌ای مقدس به دور این حکومت‌ها می‌پیچید و آنها را از دسترس مردم دور می‌ساخت. آموزه‌ی دموکراسی در دوران جدید نیز، درست همین جدایی حاکمیت از مردم را نشان‌دهنده گرفت.

دموکراسی، در نهاد دولت، سلطه‌ی کسانی را نمی‌بیند که توسط نیروی آسمانی یا فوق‌طبیعی برگزیده و بر مسند حکمرانی نشاند شده‌اند، بلکه حکومت را ناشی از اراده‌ی مردم، یعنی خواست آزاد تک تک افراد جامعه می‌داند. از این دیدگاه، صورت و محتوای دولت، بطور پیش‌ساخته بر فراز جامعه و مردم قرار نمی‌گیرد، بلکه این خود مردم هستند که صورت و محتوای دولت را تعیین می‌کنند. طبق این الگو، تنها آن دولتی شایسته است، که کارگزار اراده‌ی مردم باشد.

اما ناشی شدن قوای دولتی از مردم در نظام دموکراتیک، به معنای اراده‌ی مطلق مردم و تبدیل آنان به خاستگاه تنها سرچشمه‌ی حقوقی جامعه نیست. در نظام دموکراتیک، حتا اراده‌ی مردم نیز وابسته به نهایی‌ترین ارزش بنیادین یعنی همانا منزلت انسان و حقوق بشر است. بنابراین در دموکراسی‌های مدرن، اگر چه مردم صاحبان اصلی قدرت هستند، اما اراده‌ی آنان نمی‌بایست در رویگردانی از اصل‌ها و ارزش‌های انسانی اعمال گردد. همه‌ی انسان‌ها از حقوقی برخوردارند که از بدو زایش همراه آنان است و به منزله‌ی «حقوق طبیعی» آنان محسوب می‌گردد. در ادبیات مربوط به حقوق بشر، حقوقی مانند حق زندگی، حق خدشناپذیری جسمی و نیز حق آزادی فردی را حقوق طبیعی و هم‌زاد فرد انسانی می‌دانند. دموکراسی یا حاکمیت مردم اجازه ندارد با وضع کردن قوانینی خاص، چنین حقوقی را بلاموضوع اعلام نماید. به عبارت دیگر، در یک نظام دموکراتیک، حقوق موضوعه معیاری برای مضمون حقوق بشر نیست، بلکه بر عکس، این حقوق بشر است که سنجیدار حقوق موضوعه به شمار می‌رود. لذا آن حقوق موضوعه‌ای که منزلت انسان را نشان‌دهنده بگیرد، خود را پیشاپیش ناحق و بی‌اعتبار ساخته است.

در تبیین رابطه‌ی میان دموکراسی و اراده‌ی مردم، پرسشی که می‌توان پیش کشید این است که آیا ناشی بودن همه‌ی قوای دولتی از اراده‌ی مردم، به معنی واقعی حکومت مردم و شرکت آنان در همه‌ی تصمیم‌گیری‌های سیاسی و گوناگونی دموکراسی مستقیم است؟ پاسخ بی‌تردید منفی است. اگر چه این نظام در صورت‌های اولیه‌ی تاریخی خود، الگویی از دموکراسی مستقیم را متجلی ساخته است، اما امروزه با توجه به گستردگی میدان وظایف دولت‌های مدرن و بغرنجی این وظایف، امکان اعمال دموکراسی مستقیم دیگر وجود ندارد. برای نمونه، تک تک شهروندان جامعه نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های بغرنج امور اقتصادی و قضایی و غیره سهیم و صاحب‌نظر باشند. راهی که باقی می‌ماند، اعمال اراده‌ی مردم از طریق گزینش آزاد و ادواری نمایندگان خویش است. انتخابات آزاد، راه حاکمیت مردم را می‌گشاید و هم‌زمان تصمیم‌گیری در امور تخصصی را بر عهده‌ی برگزیدگان مردم می‌گذارد. بنابراین می‌توان گفت که انتخابات آزاد، ابزار اعمال حاکمیت مردم در یک نظام دموکراتیک است. به این اعتبار، امروزه یک دموکراسی مدرن، دیگر نه به معنای حکومت خود مردم، بلکه به مثابه حکومت نمایندگان مردم قابل تحقق است. نمایندگانی که در انتخاباتی عمومی، آزاد و ادواری از طرف مردم برگزیده می‌شوند، تا امور کشورداری را طبق اراده‌ی مردم پیش برند.

## انتخابات آزاد

کارل پوپر فیلسوف اتریشی‌تبار انگلیسی قرن بیستم، در تعیین سنجیدار درست برای تفکیک نظام‌های سیاسی گوناگون از یکدیگر، گفته بود که چنین سنجیداری ناظر بر این پرسش افلاطونی نیست که چه کسی باید حکومت کند، بلکه مبتنی بر این اصل کانونی است که در کدام نظام سیاسی می‌توان یک حکومت بد و نالایق را بدون خونریزی برکنار کرد؟ به عبارت دیگر، موضوع صرفاً بر سر خیر و شر یا شایستگی و ناشایستگی حکمرانان نیست، بلکه دستیابی به آنچنان سازوکاری است که حتا در صورت به قدرت رسیدن سیاستمداران نالایق، امکان برکناری مسالمت‌آمیز آنان از قدرت را تضمین نماید. می‌توان گفت که در یک نظام دموکراتیک، اصل انتخابات آزاد، تجسم چنین سازوکاری است و آن نظام حکومتی که بخواهد از حقانیت و اعتبار برخوردار باشد، چاره‌ای جز تن دادن به آرای مردم و تمکین به برگزاری انتخابات عمومی و آزاد و ادواری ندارد.



هدف حزب سیاسی، دستیابی به قدرت، برای تحقق برنامه‌ی خود و از قوه به فعل در آوردن اهداف معین سیاسی است. بدینسان می‌توان احزاب را سخن‌گویی سیاسی گروه‌های مختلف مردم دانست. آنها از یکسو تصورات و نگرش‌های سیاسی و از دیگر سو آرزوها و نیازهای مردم را در خود گرد می‌آورند تا سپس از راه رقابت‌های سیاسی و «مآلا» کسب قدرت، آنها را در نهادهای دولتی تحقق بخشند.

بدون فعالیت آزاد احزاب، سخن از مشارکت مردم در امور سیاسی بی‌معنی است. جامعه‌ی متکثر تنها می‌تواند در وجود احزاب سیاسی، قابلیت کنش سیاسی بیابد. تنها از طریق احزاب سیاسی است که انتخاب‌کنندگان یعنی مردم می‌توانند اراده‌ی سیاسی خود را بطور واقعی به کرسی بنشانند. بنابراین، احزاب سیاسی نمودار اهرم‌هایی هستند که مردم توسط آن‌ها جایگاه‌های قدرت را اشغال می‌کنند تا از آن طریق تصمیمات سیاسی و برنامه‌های خود را جامعه‌ی عمل پوشانند.

همانگونه که گفتیم، در مسایل تعیین‌کننده‌ی سیاسی، کنش‌ها همواره در راستای آینده جریان می‌یابند، آینده‌ای که محاسبه‌ی دقیق همه‌ی قواعد آن امکان پذیر نیست. همچنین باید افزود که در سیاست به ندرت می‌توان تنها یک پاسخ روشن و ساده به پرسش‌های بغرنج و دشوار داد. این واقعیت‌ها ضرورت آزادی احزاب و رقابت سیاسی میان آنها را برجسته می‌سازند. جدال احزاب بر اساس اصل‌های تعریف شده‌ی رقابت مسالمت‌آمیز، نه تنها برای نظام دموکراتیک امری موجه و برحق، بلکه همچنین ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

دمکراسی تنها در جایی می‌بالد و می‌پاید که جامعه‌ی متکثر بتواند از طریق منافع و علایق سازمان یافته، از منظر سیاسی کنشگر و پویا بماند و حاکمیت مردم را به یاری اهرم احزاب سیاسی و گزینش دولتمردان خود متحقق سازد، احزابی که خود آزادانه تأسیس شده‌اند و با آغازه‌های نظام دموکراتیک همخوانی دارند.

### اپوزیسیون یا بدیل سیاسی

در ژرف‌اندیشی‌های مربوط به طراحی دولت دموکراتیک، دو اعتقاد و تجربه‌ی بنیادین، ضرورت وجودی اپوزیسیون به مثابه جانشین حکومت را مستدل ساخت: نخست اینکه دمکراسی، پویایی واقعی خود را از منازعات سیاسی و اجتماعی کسب می‌کند. و دوم اینکه انحصار قدرت، تأثیری فاسدکننده دارد و باید از راه تدابیری منظم در کنترل قدرت - که یکی از آنها فعالیت اپوزیسیون به مثابه قطب مقابل نیروی حکومتی است - با این خطر مقابله کرد.

اندیشمندان سیاسی سده‌ی هجدهم اروپا اعتقاد داشتند که حکومت و اپوزیسیون در تنش میان داشتن و نداشتن قدرت، از منظر اخلاقی نیز از هم قابل تفکیک‌اند. در غلغله‌ی به فساد، بیشتر تهدیدکننده‌ی کسانی است که قدرت را در اختیار دارند و اپوزیسیون نیروی است که می‌بایست با این خطر مقابله کند. از طریق نهادینه کردن اپوزیسیون می‌بایست آزادی را تضمین کرد و این کار هنگامی میسر است که طبیعت فسادپذیر انسان و بویژه قدرتمندان، به یاری وزنه‌های سیاسی مهار گردد، تا بدینسان آزادی به استبداد یا هرج و مرج منجر نگردد.

به این اعتبار، در یک نظام دموکراتیک، در کنار حکومت برگزیده‌ی مردم، اپوزیسیون دومین بازوی محرک سیاسی به شمار می‌آید و مانع آن است که حزب یا نیروی حاکم، هویت خود را با هویت دولت یکی بگیرد و سیاست‌گذاری‌های خود را بطور مطلق معتبر اعلام نماید.

در واقع نیز در یک نظام پارلمانی، خط فاصله‌ی سیاسی میان حکومت و پارلمان یا به عبارت دیگر قوه‌ی اجرایی و قوه‌ی قانونگذاری کشیده نمی‌شود، بلکه این خط بیشتر میان حزب یا احزاب انتلافی حاکم از یکطرف و احزاب اپوزیسیون از طرف دیگر حایل است. بدینسان در کنار اشکال کلاسیک تفکیک قوا - که در ادامه‌ی بحث به آن خواهیم پرداخت - امروزه شاهد تفکیک قوای زنده‌ی دیگری نیز در نظام‌های دموکراتیک هستیم.

البته نمی‌بایست امکان کنترل قدرت از طریق اپوزیسیون را پر بها داد. اپوزیسیون به دلیل نداشتن اکثریت، به ندرت می‌تواند حرف خود را در پارلمان به کرسی بنشانند. اما آنچه که نقش اپوزیسیون را در نظام دموکراتیک برجسته می‌سازد، همانا کاری‌ست که این نیرو می‌تواند از طریق نقد نارسایی‌ها در گسترده‌ی عمومی انجام دهد.

از طرف دیگر، اپوزیسیون اگر بخواهد کارکرد واقعی داشته باشد، باید از حقوق پارلمانی و میدان بازی گسترده‌ای برخوردار شود. اپوزیسیون همچنین در کارزار انتخاباتی نیز می‌بایست از شانس برابر برخوردار و از امکانات دولتی و وسایل ارتباطی در تبلیغ نظریات خود در میان افکار عمومی بهره‌مند گردد. عدم رعایت این اصل‌ها، اپوزیسیون پارلمانی را به «اپوزیسیون نظام» تبدیل می‌کند. «اپوزیسیون نظام»، به پیکار علیه بنیادهای قانون اساسی می‌پردازد و این امر معنایی جز ساقط کردن آغازه‌های نظام دموکراتیک ندارد. دمکراسی نمی‌تواند با چنین امری سازگار باشد. نظامی که فعالیت اپوزیسیون را مانع می‌شود، حیات سیاسی جامعه را دچار بحران و زمینه‌ی پیدایش اپوزیسیون افراطی را فراهم می‌سازد، یعنی نیرویی که هدف آن دیگر نه بر کنار کردن حزب و نیروی حکومتی، بلکه بر چین کل نظام است. اما دمکراسی متضمن آنچنان فضایی است که تغییر حکومت را در چارچوب مناسبات موجود میسر می‌سازد.

دمکراسی، به اپوزیسیون قانونی در درون و بیرون پارلمان نیازمند است، نیرویی که وجود آن، معیاری برای آزادی و رواداری یک نظام سیاسی است. تنها در گسترده‌ی پرتنش همزیستی و رقابت میان حکومت و اپوزیسیون است که سیاست دموکراتیک شکوفا می‌شود. اپوزیسیون نه تنها نیازمند شهامت و قدرت تحیل، بلکه همچنین نیازمند آنچنان

انتخابات آزاد، به معنی فراهم آوردن امکان شانس برابر برای همه‌ی شهروندان، جهت شرکت در تعیین سرنوشت سیاسی و پذیرش مسئولیت در حل وظایف اجتماعی است. حکم «شانس برابر» اقتضا می‌کند که حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن، از هیچ شهروندی دریغ نشود و هیچکس به دلیل تعلق جنسی، قومی، مذهبی و عقیدتی مستثنا نگردد. برای شرکت در یک انتخابات آزاد و عمومی، هیچ مانعی جز موقعیت سنی - که میزان آن باید مورد توافق جامعه باشد - معتبر نیست. هر شهروند فقط دارای یک حق رأی است و میزان مالکیت و یا برخورداری از جایگاه خاص اجتماعی، برای هیچکس حق ویژه‌ای به همراه ندارد.

گفتیم که در جامعه، تنش و منازعه‌ی مستمر میان علایق و اعتقادات گوناگون در جریان است. در واقع خصلت متکثر جامعه‌ی ایجاب می‌کند که در آن از اراده‌ی واحد مردم و یک جهان‌بینی یگانه اثری نباشد. بنابراین آنچه که در نظام دموکراتیک خود را به عنوان اراده‌ی مردم به کرسی می‌نشانند، همواره اراده‌ی اکثریتی از مردم است و نه اراده‌ی کل جامعه. اصل «حکومت اکثریت» در نظام دموکراتیک، برخاسته از همین واقعیت و نیاز اجتماعی است.

در عین حال باید در نظر داشت که انتخابات آزاد فی‌نفسه تضمین‌کننده‌ی بهترین حکومت نیست، اما تنها روش عملی است که می‌تواند با رعایت اصل منصفانه‌ی اکثریت و اقلیت، آرامش و صلح اجتماعی را تأمین نماید. از طرف دیگر، دمکراسی را در «حکومت اکثریت» خلاصه کردن نادرست است. قوام و صلابت یک دمکراسی، با معیار رعایت حقوق اقلیت در آن نیز سنجیده می‌شود. در هر دمکراسی واقعی، اقلیت باید این شانس را بیابد تا به اکثریت تبدیل شود.

با توجه به این ملاحظات می‌توان گفت که انتخابات آزاد تنها سازوکاری است که امکان تخفیف تنش‌های اجتماعی و راه حل عاری از خشونت منازعات سیاسی را فراهم می‌آورد. انتخابات آزاد، یکی از مطمئن‌ترین و وثیقه‌هایی است که می‌تواند همبودهای انسانی را از منظر سیاسی متحد و قابل هدایت کند.

اما برای برآوردن نیازهای دموکراتیک جامعه، انتخابات عمومی و آزاد باید از ضمانت‌های اجرایی لازم نیز برخوردار باشد. هرگونه جبری برای هدایت آرای مردم به مسیری خاص، سلامت انتخابات را به خطر می‌اندازد. منظور در اینجا تبلیغ سیاسی برای جلب آرای مردم - که امری برحق و رایج در انتخابات می‌باشد - نیست. بلکه سخن بر سر تضمین تصمیم‌گیری مستقل و آزادانه‌ی مردم در گزینش نمایندگان خویش است.

از آنجا که کنش سیاسی همواره در راستای آینده‌ای باز جریان می‌یابد، همیشه باری از ناطمینی و پیامدهای غیرقابل محاسبه را به همراه دارد. چه کسی به یقین می‌تواند بگوید که این یا آن کنش سیاسی برای مصالح آتی جامعه بهتر از دیگریست؟ یا اصولاً چه کسی می‌تواند مصالح کل جامعه را بطور قطع و برای همیشه تعریف کند، مادامی که نمی‌داند کدام آینده‌ی تاریخی در راه است؟ درست به دلیل همین بی‌اطلاعی از آینده است که باید در یک جامعه‌ی دموکراتیک، مسایل بنیادی سیاست را هر بار از نو به نظرخواهی جمع گذاشت و راه به سوی سمتگیری اراده‌ی اکثریت و بطور همزمان رعایت حقوق اقلیت را همواره باز نگاه داشت.

### آزادی احزاب و سازمان‌ها

نگاهی به حیات سیاسی نظام‌های دموکراتیک نشان می‌دهد که رابطه‌ی میان گزینشگران و برگزیدگان را نمی‌توان به انتخابات عمومی و ادواری فروکاست. اگر به نقش احزاب و سازمان‌های سیاسی، اتحادیه‌ها و انجمن‌های مردمی، جنبش‌های اجتماعی و در یک کلام زندگی پرتنش و پرتنش جامعه‌ی مدنی در جوامع دموکراتیک نگاهی بیندازیم، بغرنجی این مناسبات آشکارتر می‌گردد.

شهروند جامعه‌ی دموکراتیک، از طریق تشکیل‌های یاد شده قادر است در زندگی سیاسی دخالت کند و بر تصمیم‌گیری‌های آن تأثیر گذارد. به عبارت دیگر، سازماندهی سیاسی، امری در اختیار فرد قرار می‌دهد تا به واسطه‌ی آن و در تلاش مشترک با همفکران خود بتواند بر ناتوانی فردی خویش در صحنه‌ی اجتماعی چیره گردد. بنابراین، احزاب و سازمان‌های سیاسی را می‌توان ابزار اعمال اراده‌ی سیاسی شهروندان جامعه دانست. این تشکیل‌ها نماینده‌ی گروه‌های مختلف اجتماعی هستند که از طریق تأثیرگذاری بر گسترده‌ی عمومی و اعمال فشار بر حکومت‌ها و پارلمان‌ها، خواسته‌ها و نیازهای افراد را به بیان در می‌آورند. لذا باید آزادی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی را یکی دیگر از پیش شرط‌ها و شاخص‌های نظام دموکراتیک قلمداد کرد.

یافتن سازش و مصالحه میان علایق گوناگون مردم، بدون شرکت گروه‌های متشکل سیاسی در حیات اجتماعی قابل تحقق نیست. نظامی که زمینه‌ی شرکت مردم در تشکیل دولت دموکراتیک را از طریق انتخابات آزاد فراهم می‌کند، نمی‌تواند بطور همزمان آنان را از دستیابی به ابزار مؤثر برای مشارکت در امور جاری سیاسی محروم سازد. چنین امری به غایت متناقض می‌بود. بنابراین انتخابات آزاد و آزادی فعالیت احزاب، لازم و ملزوم یکدیگرند.

کانون‌ها، انجمن‌ها و ابتکارات شهروندی، نمایندگان مردم در پیگیری اهداف ویژه هستند و می‌توان آنها را بازوی توانای شهروند در تأکید بر مطالبات خود و توان بخشیدن به فرد در مقابل قدر قدرتی دولت ارزیابی کرد. به موازات آنها، احزاب سیاسی قرار دارند که همایش داوطلبانه‌ای از افراد به شمار می‌آیند که جهت شرکت در زندگی سیاسی و ارائه‌ی راه‌حلی برای مسایل و مشکلات اجتماعی، حوز برنامه‌های مشترک گرد آمده‌اند. امروزه هیچ دمکراسی مدرنی را نمی‌توان یافت که در آن آزادی فعالیت احزاب سیاسی به مثابه ابزار اعمال اراده‌ی سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی، تضمین نشده باشد.



فضای اجتماعی است که جدال و رقابت سیاسی را نفی نکند، حکومت را با اقتداری کاذب، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار نسازد و هرگونه انتقادی را دشمنی و ویرانگری تلقی نماید.

دمکراسی همواره به هوای تازه نیازمند است. این هوای تازه چیزی جز باز نگاهداشتن فضای اجتماعی و ارائه دورنمای روشنی برای اصلاحات و تحولات نیست. تضمین فعالیت آزاد و قانونی اپوزیسیون در یک نظام سیاسی، ترجمان استقبال از چنین فضای باز و دورنمای روشنی است.

### آزادی عقیده و بیان

تأکید کردیم که دمکراسی، از تضارب آراء و پیکار عقاید زنده است. نظام دمکراتیک در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی، به آنچنان فضایی نیازمند است که امکان بحث آزاد میان آراء و عقاید گوناگون را فراهم سازد. ابراز عقیده‌ی شخصی و پرسش از جرایم و چگونگی امور، باید آزاد باشد و تحمل شود. کنش‌های اجتماعی می‌بایست از راه استدلال‌های عقلی متعین گردد و نه از طریق دستورالعمل‌ها و رهنمودهای بی چون و چرا. هیچ رفتاری مجاز نیست از دایره‌ی نقد بیرون باشد و خود را از برد پرسش و سنجش خارج سازد. این، از بنیادهای نظری دمکراسی است که تنها از طریق پیکار روحی مستمر میان نیروها و علایق مختلف اجتماعی است که ایده‌ها و اندیشه‌های سیاسی درست برای تشکیل دولتی مبتنی بر خیر و مصلحت عمومی شکل می‌گیرد. البته چنین امری هرگز به این معنا نیست که از این طریق همواره درست‌ترین نتایج حاصل می‌گردد، بلکه بیشتر بیانگر

آنست که راه دمکراسی، راه نپیموده و به تعبیر کارل پوپر فرآوردنی بی‌پایان برای آزمون و خطاست. در عین حال راهی که به باری کنترل و نقد متقابل و مستمر، وثیقه‌ای برای دستیابی به نسبتاً "درست‌ترین ختمی سیاسی را ارائه می‌کند.

در نظام دمکراتیک، وظیفه‌ی کنترل و نقد تنها بر عهده‌ی اپوزیسیون پارلمانی نیست، بلکه در اصل بر دوش کل گستره‌ی عمومی قرار دارد. آزادی اطلاعات و اخبار باید برای هر فرد این امکان را فراهم سازد تا سهمی در تشکیل افکار عمومی بر عهده داشته باشد. مفهوم افکار عمومی در عین حال به این معناست که در گستره‌ی آن، نه موضوعات شخصی، بلکه موضوعاتی که به حیات جمعی مربوط است، مورد بررسی قرار می‌گیرند. بنابراین، همه‌ی شهروندان و انجمن‌های شهروندی که خود را از منظر فکری با مصالح عمومی مشغول می‌کنند و سپس این افکار را بصورت نقد و مخالفت یا پیشنهاد و موافقت در جامعه مطرح می‌سازند و از طریق آن بر شکل‌گیری اراده‌ی سیاسی در جامعه تأثیر می‌گذارند، افکار عمومی را می‌سازند. افکار عمومی‌ای که با توجه به تکرر جامعه، خود نمی‌تواند یکدست و همگون باشد.

آزادی اندیشه در نظام دمکراتیک، صرفاً "به معنی آزادی داشتن عقیده‌ی شخصی نیست، بلکه پیش از هر چیز به معنی امکان ابراز چنین عقیده‌ایست. در واقع هیچکس نمی‌تواند مانع شکل‌گیری عقیده‌ی شخصی در افراد شود، مادامی که این عقاید حوزه‌ی خصوصی را ترک نکرده‌اند. بنابراین، آزادی عقیده در دمکراسی، همواره به معنی امکان ابراز و بیان آزاد آن و به عبارت دیگر انتقال آن از محدوده‌ی شخصی به گستره‌ی عمومی است. از همین رو، آزادی اندیشه، با حق آزادی بیان، آزادی اخبار و اطلاعات، آزادی مطبوعات و اجتماعات و انجمن‌ها پیوند ناگسستنی دارد و با چنین حقوقی است که موضوعیت می‌یابد. بنابراین در یک نظام سیاسی تنها زمانی می‌توان از آزادی واقعی اندیشه صحبت کرد که فرد بتواند آن را در شکل‌گیری افکار عمومی دخالت دهد. آزادی مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی، تنها از راه برداشتن سانسور دولتی تضمین شدنی نیست. نهادهای عمومی می‌بایست مراقب باشند که انحصار عقیده‌ی خاص بر جامعه حاکم نگردد. به موازات آن، رسانه‌ها و وسائل ارتباط جمعی می‌بایست به باری تدوین آیین‌نامه‌های داخلی دمکراتیک، با انحصار طلبی فکری در صفوف خود مبارزه کنند. این امر امروزه و در عصر انفورماتیک و ارتباطات گسترده‌ی جهانی، از اهمیت صدچندانی برخوردار است.

در نظام دمکراتیک، هر کس که بخواهد از حق آزادی عقیده‌ی خود استفاده کند، باید شانس دسترسی به اطلاعات را داشته باشد. داورى در مورد امور تنها هنگامی میسر است که فرد از چند و چون آنها اطلاع داشته باشد. نظامی که بلوغ فکری شهروندان خود را جدی می‌گیرد و آنان را به عنوان صاحبان اصلی حکومت می‌پذیرد، باید آنان را از تصمیمات سیاسی که در راه است نیز مطلع نماید. این امر وجه دیگر آزادی عقیده در نظام دمکراتیک است. تمام مسائلی که به گستره‌ی مصالح و علایق عمومی مربوطند و اطلاع‌یابی از آنها، پیش‌شرط داورى سیاسی در مورد آنهاست، باید در گستره‌ی عمومی و از طریق جریان آزاد اخبار و اطلاعات، به بحث و گفتگو گذاشته شوند. امروزه در جوامع دمکراتیک، از سلطه‌ی افکار عمومی سخن گفته می‌شود. این سلطه معنایی جز این ندارد که کنش سیاسی از دایره‌ی محدود حکومتگران خارج می‌گردد و زیر نظارت افکار عمومی قرار می‌گیرد. افکار عمومی باید حاکم باشد تا به باری خرد جمعی، راه بر خودکامگی و انحصار طلبی مسدود گردد.

### تفکیک قوای دولت

از آزادی احزاب، آزادی تأثیربخشی اپوزیسیون و نیز آزادی بیان، به مثابه اهرم‌های کنترل قدرت و سرچشمه‌های مشارکت در حیات سیاسی جامعه یاد کردیم. اما باید افزود که کنترل واقعی قدرت ناممکن است، هر آینه تمامی قوای دولتی، در دست یک نفر یا نهادی واحد متمرکز باشد. اندیشمندان سیاسی عصر روشنگری در اروپا، مستدل ساختند

که کنترل مؤثر قدرت دولتی، فقط از طریق خود قدرت دولتی قابل تحقق است. شارل منتسکیو، روشنگر فرانسوی سده‌ی هجدهم و پدر معنوی آموزه‌ی تفکیک قوا، دولت را دارای سه کارکرد اصلی می‌دانست: امور قانونگذاری، امور اجرایی و امور قضایی. هم او تأکید می‌کرد که همه‌ی دستاوردهای سیاسی جامعه بر باد فنا خواهد رفت، چنانچه کلیه‌ی این امور در دست یک نفر یا یک ارگان متمرکز باشد. بنابراین هر نظام سیاسی جهت تضمین کارکرد آزاد خود، باید قوای دولتی را میان ارگان‌های مختلف و مستقلی تقسیم کند، بطوریکه این ارگان‌ها بتوانند متقابلاً "یکدیگر را تحت نظارت و کنترل داشته باشند و از انحصاری شدن قدرت جلوگیری کنند.

در اندیشه‌ی منتسکیو، انگیزه‌ی کانونی تقسیم قوا مبتنی بر این تجربه بود که هر دارنده‌ی قدرت سیاسی، بطور مستمر دچار وسوسه و افسون سوء استفاده از آن است و به همین دلیل باید قدرت سیاسی را محدود و تقسیم کرد. آموزه‌ی منتسکیو، معطوف به محدود ساختن قدرت سلطنت مطلقه بود. پارلمان به مثابه وزنه‌ی سیاسی در مقابل سلطنت مطلقه، می‌بایست قوه‌ی قانونگذاری را از حدود اختیارات حاکم مطلق خارج و به نمایندگان مردم محول نماید. در روند دمکراتیزه شدن جوامع اروپایی، اندیشه‌ی حاکمیت مردم تدریجاً چیره گشت و در پرتو آن نقش سلطنت و حاکمیت قوه‌ی اجرایی آن رنگ باخت. شاهان وزن سیاسی خود را از دست دادند و پارلمان‌ها جای آنان را گرفتند. بدینسان تفکیک میان قوه‌ی اجرایی و قوه‌ی قانونگذاری نیز دشوارتر شد و به شکل سنتی از میان رفت و نقش اپوزیسیون درون پارلمان، به مثابه عنصر تازه‌ای از تفکیک قوا برجسته گردید. اما روح تقسیم قوای دولتی میان قوه‌های سه‌گانه‌ی مورد نظر منتسکیو، حتا امروز در آغاز سده‌ی بیست و یکم نیز، بر تفکر سیاسی دمکراسی‌های غربی حاکم است. البته در بسیاری از دمکراسی‌های مدرن که وجه پارلماناریستی آنها غالب است، از آنجا که حزب یا احزاب ائتلافی دارای اکثریت پارلمان، بطور همزمان تشکیل دهنده‌ی حکومت هستند، حوزه‌های قانونگذاری و اجرایی دیگر با دیوار چین قابل تفکیک نمی‌باشند و جدایی پرسنل این دو حوزه به صورت کلاسیک دیگر عملی نیست. اما در دمکراسی‌هایی که وجه ریاست‌جمهوری (پرزیدینال) آنها غالب است، شکاف میان قوه‌های اجرایی و قانونگذاری ژرف‌تر است و پارلمان نسبت به حکومت از استقلال بسیار بیشتری برخوردار است. اما آنچه که در هر دو صورت دمکراسی‌های یاد شده اهمیت دارد و در امر تفکیک قوای دولتی تا کنون صلابت خود را همچنان حفظ نموده است، همانا تفکیک صریح دستگاه قضایی از سایر نهادهای دولتی است. افزون بر آن، حوزه‌ی مستقل قضایی در روند تاریخی خود، از اختیارات گسترده‌تری برخوردار شده است که نماد آن را می‌توان در دادگاه‌های عالی ویژه‌ی رسیدگی به اختلافات ناشی از تفسیر قوانین اساسی در اینگونه کشورها ملاحظه کرد.

ادواری بودن انتخابات در کشورهای دمکراتیک نیز، خود به گونه‌ای حامل عنصری از روح تفکیک قواست. به این معنا که قدرت نه فقط در میان نهادهای دولتی، بلکه همچنین از نظر زمانی نیز تقسیم می‌شود. در برخی از کشورهای دمکراتیک، مقام ریاست جمهوری فقط برای دو دوره به یک شخص واگذار می‌گردد، یا پارلمان‌ها حداکثر برای چهار سال برگزیده می‌شوند. این تدابیر، حضور قدرتمند افکار عمومی را در امر گزینش تخنگان سیاسی نشان می‌دهد، امری که خود بیانگر مشارکت مردم در تقسیم قوا و کنترل قدرت است.

از ملاحظاتی فوق می‌توان دریافت که امروزه در دمکراسی‌های مدرن، اگر چه امر تفکیک قوای دولتی به صورت کلاسیک آن دیگر وجود ندارد، اما ورود عناصر جدیدی مانند گزینشگران، افکار عمومی، نیروهای سیاسی سازمان‌یافته در هیئت احزاب و سازمان‌ها و حضور اپوزیسیون، خطر انحصاری شدن قدرت در این جوامع را برطرف می‌سازد. تمام این نیروها در ترکیب با قوای سه‌گانه‌ی دولتی، تابع اصل‌های بنیادین قانون‌های اساسی هستند و باید به دستورات آن عمل کنند. همه‌ی آنها تحت نظارت و کنترل نیروها و نهادهای دیگر قرار دارند. بدینسان، قدرت دولتی در دمکراسی‌های مدرن، از طریق سیستم پیچیده‌ی مبتنی بر موانع و وزنه‌های متقابل، محدود گردیده است. نگویند این سیستم پیچیده، همانا هنجار حاکمیت قانون به مثابه یکی دیگر از اصل‌های بنیادین دمکراسی‌های مدرن است.

### حکومت قانون

دمکراسی و حکومت قانون، پیوندی ناگسستنی دارند. تحت مفهوم حاکمیت قانون، کلیه‌ی آغازها و شیوه‌های رفتاری فهم می‌شود که آزادی فرد و مشارکت او در حیات سیاسی را تأمین می‌نمایند. حکومت قانون، قطب مخالف حکومت خودکامه و پلیسی است. یکی از ویژگی‌های حکومت‌های خودکامه، قانون‌شکنی و قانون‌گریزی آنهاست. در چنین حکومت‌هایی، فرد بطور مستمر تحت کنترل از بالا و در خطر تعرض ارگان‌های امنیتی قرار دارد. او همواره دارای این احساس است که دولت به او به عنوان عنصری مشکوک می‌نگرد. به این ترتیب، در چنین نظام‌هایی، فضای همزیستی انسان‌ها مسموم است. شهروندان علیرغم همه‌گونه احتیاط‌های لازم، از پیگرد دولت در امان نیستند. آنان دوشخصیتی بار می‌آیند و ناچارند در گستره‌ی عمومی دست به تظاهر و خودسانسوری بزنند. در حکومت‌های خودکامه، اصل بر بیگانه‌ی انسان نیست و هر کس بدگمانی حکمرانان را برانگیزد، در خطر بازداشت و آزار و اذیت قرار می‌گیرد. بازداشت‌های خودسرانه و غیرقانونی در چنین نظام‌هایی در دستور روز قرار دارد. دادگاه‌ها به مثابه زانده‌های قدرت خودکامه، از استقلال لازم برخوردار نیستند و هر فرد که در مظان اتهام قرار گیرد، در محضر چنین دادگاه‌هایی از پیش محکوم است. اعتبار تمام گزاره‌های حقوقی، وابسته به امیال حکومتگران است. همین عدم امنیت قضایی است که آزادی و





در عین حال باید به یاد داشت که اصلاح نظام دموکراتیک، تنها از طریق روش‌های دموکراتیک میسر است.

از طرف دیگر، از آنجا که دموکراسی آفریده‌ی انسان‌های دموکرات است، تنها هنگامی تحقق‌پذیر است که از پایگاهی گسترده در میان مردم برخوردار باشد. لذا کارکرد واقعی دموکراسی، نیازمند یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک است. فرهنگ سیاسی یک جامعه، به معنای کلیت شناخت‌های موجود، عقاید و گرایش‌های ارزشی مردم آن جامعه، نسبت به نظام سیاسی آن است. به این اعتبار، روشن است که نظام دموکراتیک، شناخت‌ها و رویکردهای معینی از شهروندان خود می‌طلبد. سادهانگاری است اگر بپنداریم که دموکراسی‌های مدرن جوامع پیشرفته را، به سادگی می‌توان در جوامعی که از سنن پایدار دموکراتیک برخوردار نیستند پیاده کرد. دموکراسی نیازمند شهروندانی است که قواعد آن را بشناسند، بپذیرند و رعایت کنند. دموکراسی مدرن فرزند عصر روشنگری و وابسته به روشنگری است. بنابراین دموکراسی بیش از هر چیز نیازمند آموزش سیاسی است.

اما یک فرهنگ سیاسی پیشرفته‌ی دموکراتیک، پیش‌شرط‌هایی به مراتب فراتر از آگاهی صرف شهروندان نسبت به قواعد روندهای دموکراتیک دارد. یک چنین فرهنگ سیاسی همچنین نیازمند نهادینه شدن اندیشه‌ی دموکراتیک در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی است. دولت دموکراتیک تنها هنگامی می‌تواند از شهروندان خود ابتکار و مسئولیت‌پذیری انتظار داشته باشد که آنان در سطوح مختلف، از خانه گرفته تا مدرسه و محیط کار، شانس از مودن و ریسک کردن مسئولیت شخصی را بدون رهنمود از بالا یافته باشند. بنابراین دموکراسی تنها هنگامی کارکرد واقعی خواهد داشت که فضای مناسب را برای تقویت فضیلت‌های دموکراتیک و کاربرد آن‌ها ایجاد کند. به این معنا، دولت دموکراتیک همواره نیازمند جامعه‌ای دموکراتیک است.

فرهنگ سیاسی دموکراتیک، معنای دیگری نیز دارد و آن وجود فضای باز در جامعه برای تحقق شانس برابر میان شهروندان آن است. جنسیت، تعلق قومی و نژادی، اعتقادات مذهبی و ایدئولوژیک و وابستگی طبقاتی نمی‌بایست سنجیداری برای امکان رشد فرد در یک جامعه‌ی دموکراتیک باشند، بلکه صرفاً توانایی‌ها و استعداد‌های فردی است که چنین سنجیداری را متعین می‌سازد.

فرهنگ سیاسی در یک جامعه‌ی دموکراتیک، از شهروندان خود رعایت ارزش‌هایی معین و تمکین به شیوه‌های رفتاری ویژه‌ی آن انتظار دارد. مدارا و نیز رعایت انصاف در مورد دیگران، نمونه‌هایی از چنین ارزش‌ها و شیوه‌های رفتاری هستند. فرهنگ سیاسی دموکراتیک، مروج آنچنان صورت‌های مراوده است که برای هر شهروند امکان‌کنشی مستقل مطابق اراده‌ی آزاد و متناسب با علاقه‌ی خود را فراهم می‌سازد. چنین فرهنگی، انسان‌ها را به بصیرت و استدلال عقلی برای قانع کردن دیگران فرا می‌خواند، نه اینکه از آنان فرمانبری از مراجع اقتدار و اطاعت کورکورانه و یا همرنگ جماعت شدن انتظار داشته باشد. پایبندی به عقلانیت و نیز رواداری در مقابل اعتقادات و علایق و اشکال زندگی متفاوت، روال فرهنگ سیاسی دموکراتیک را می‌سازند. در یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک، هیچکس از دگراندیشی و متفاوت بودن نسبت به دیگران بیم ندارد.

اما در فهمی است اگر تصور کنیم که فرهنگ سیاسی دموکراتیک، همگان را به مهربانی و عشق نسبت به همنوعان فرا می‌خواند. چنین پنداری با واقعیت‌های سخت اجتماعی سازگار نیست. باید یکبار دیگر تأکید کرد که دموکراسی به عنوان صورت ویژه‌ی از همزیستی میان انسان‌ها، معنایی جز زیستن در جدال و منازعه ندارد و به این مفهوم فضای آن هرگز نمی‌تواند فضای عاری از تنش و یک زیستجهان هماهنگ و بی‌دغدغه باشد. اما آنچه که دموکراسی را از سایر نظام‌های سیاسی متمایز می‌کند، شیوه‌ی حل اختلافات جاری و رویکردی ویژه برای حل‌وفصل منازعات و تنش‌های موجود در آن است. در یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک، اختلافات و تناقضات امری طبیعی و خود چالشی برای رشد و پیشرفت تلقی می‌شوند و نه بهانه و انگیزه‌ی برای حذف. بنابراین اگر قرار باشد آزادی و دموکراسی متحقق شوند، جامعه‌ی باز، در کنار عقاید، علایق و روحیات متفاوت و متضادی که با هم در جدالند، به فرهنگ دموکراتیکی برای این جدال‌ها نیازمند است. به جرئت می‌توان گفت که دموکراسی، تنها بر شالوده‌ی چنین فرهنگی می‌تواند استوار بماند.

بد نیست این جستار را با سخنی از گئورگ نیبور Niebuhr Georg پژوهشگر و تاریخ‌شناس آلمانی درباره‌ی دموکراسی به پایان بریم: «استعداد انسان برای برقراری عدالت، دموکراسی را ممکن و گرایش انسان به بی‌عدالتی، دموکراسی را ضروری می‌سازد.»

### منابع:

- 1) Carl Joachim Friedrich : Demokratie als Herrschafts- und Lebensform, Heidelberg 1966.
- 2) Manfred Hättich : Demokratie als Herrschaftsordnung, Köln-Opladen 1967.
- 3) Gotthard Jasper / Waldemar Besson : Das Leitbild der modernen Demokratie, Bonn 1990.
- 4) Peter Graf Kielmannsegg : Volkssouveränität. Eine Untersuchung der Bedingungen demokratischer Legitimität, Stuttgart 1977.
- 5) Fritz Scharpf : Demokratietheorie zwischen Utopie und Anpassung, Kronberg/Ts. 1975.
- 6) Winfried Steffani : Pluralistische Demokratie. Studien zur Theorie und Praxis, Opladen 1980

در حکومت قانون، عکس این وضعیت حاکم است. همه در مقابل قانون برابرند. هر فرد مستقل از جایگاه سیاسی و اجتماعی خود، باید قوانین را رعایت کند. نهادهای دولتی نمی‌توانند خودسرانه دست به اقدام علیه افراد بزنند. تمام اقدامات آنها باید دارای پشتوانه‌ی قضایی و مبتنی بر احکام قانونی باشد. به این اعتبار، هرگونه سلب آزادی افراد و دخالت در حریم شخصی آنان، نیازمند تفویض حکم قضایی است. اصل بر برانگیز انسان است و هر فرد بیگناه است، مگر اینکه عکس آن در یک دادگاه صالح ثابت شود. هر کس می‌تواند در نهادهای دادرسی، حقوق خود را حتی در مقابل قدرتمندترین افراد و نهادهای کرسی بنشاند. این امر بویژه در مورد حق شکوفایی آزاد شخصیت انسان صادق است. تضمین چنین حقی، مضمون اصلی حکومت قانون را می‌سازد. از همین روست که حاکمیت قانون، قوای دولتی را در خدمت آزادی شهروندان مهار می‌کند. در یک نظام دموکراتیک مکتبی بر حاکمیت قانون، اقتدار دولت و ابستگی تام به رعایت اکید قانون اساسی دارد و از همین رو، دولت‌های پیشرفته‌ی دموکراتیک را دولت‌های قانون اساسی نیز می‌نامند.

در دولت قانونگرا، دستگاه‌های قضایی از استقلال کامل برخوردارند. این امر از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. قوه‌های اجرایی و قانونگذاری اجازه‌ی دخالت در تصمیمات دادگاه‌ها را ندارند. به همین دلیل، تنها هنگامی می‌توان از استقلال دستگاه قضایی صحبت کرد، که تصمیم‌گیری در امر قضاوت، در انحصار قضات مستقل باشد. بنابراین می‌توان گفت که تفکیک قوا و حاکمیت قانون، پیوندی ناگسستنی دارند.

اما باید افزود که با امر استقلال تصمیم‌گیری قضات، تنها یکی از وجوه حکومت قانون توصیف شده است. وجه دیگر آن، اعتبار این اصل است که چنین حکومتی تنها در جایی می‌تواند برقرار باشد که شهروندان دقیقاً بدانند مطابق قانون، دولت اجازه‌ی چه اقداماتی را دارد و خود آنان مجاز به چه کاری هستند یا نیستند. بنابراین، آغازی حکومت قانون بر این شالوده نیز استوار است که بدون پشتوانه‌ی قانونی، اجازه‌ی دست زدن به مجازات هیچ فردی را ندارد. ماده‌های ناروشن، کشدار و قابل‌تأویل قانونی، امنیت قانونی را

تضعیف می‌کنند و حکومت قانون را در سرآشوب زوال می‌غلطانند. از همین رو اصل روشن بودن قوانین، جهت سنجش و دیدپذیری کنش‌های دولتی، از پیش‌شرط‌های بنیادین حکومت قانون است. هر کنش دولتی باید مکتبی بر قانون باشد، قانونی که خود از حقانیت دموکراتیک برخوردار است.

حکومت قانون در خدمت حفظ دموکراسی، مجموعه‌ای از دستورات رفتاری و تدابیر نظارتی را تعیین می‌کند تا به نهادهای عمومی جامعه معیار و صورت روشن ببخشد. حکومت قانون، قدرت و سیاست را با تسهیم‌های قوانین و حقوق مهار می‌کند تا در سایه‌ی آن آزادی شهروندان را تضمین نماید. حکومت قانون جبری برای مطیع کردن افراد نیست، بلکه بر همکاری داوطلبانه‌ی انسان‌های قانونگرا مکتبی است. حکومت قانون مسجل می‌کند که دموکراسی بر اعتقاد مشترک و توافق درونی همه‌ی شهروندان در راستای رعایت و حفظ حقوق اساسی انسانی استوار است و تنها بر چنین شالوده‌ای است که می‌توان پایرجایی و دوام آن را تضمین نمود.



### فرهنگ سیاسی دموکراتیک

در بخش‌های پیشین، به شاخص‌های اصلی و عنصرهای سازنده‌ی نظام دموکراتیک اشاره و کلی‌ترین خطوط آن‌ها را ترسیم کردیم. روشن ساختیم که دموکراسی صورت پیچیده و دشواری از دولت، آیین‌های کشورداری و شیوه‌ی حکومتی است. در واقع، اگر چه هدف دموکراسی به مثابه تحقق بیشترین حد از آزادی، حق مشارکت و عدالت اجتماعی، واضح و روشن است، اما دستیابی به چنین هدفی، به غایت دشوار و نیازمند دستورات رفتاری بفرنج و شکننده‌ای است.

دیدیم که آزادی فرد و امکان شکوفایی شخصیتی او، در جریان تکامل سیاسی جامعه، از جهات گوناگون در معرض خطرات جدی قرار دارد و عناصر سازنده‌ی دموکراسی، در واقع سازوکارهای مختلفی هستند که باید با این خطرات مقابله کنند. به عبارت دیگر باید گفت که سازوکارهای مختلف برای حفظ نظام دموکراتیک، نتیجه‌ی جمع‌بست تجربه‌های تاریخی هستند. این تجربه‌ها، نه تنها بفرنجی تکوین و تکامل روند دموکراتیزه شدن جوامع بشری را نمودار می‌کنند، بلکه انعطاف و ظرفیت نظام دموکراتیک را برای چیرگی بر مشکلات نیز ارتقاء می‌بخشند.

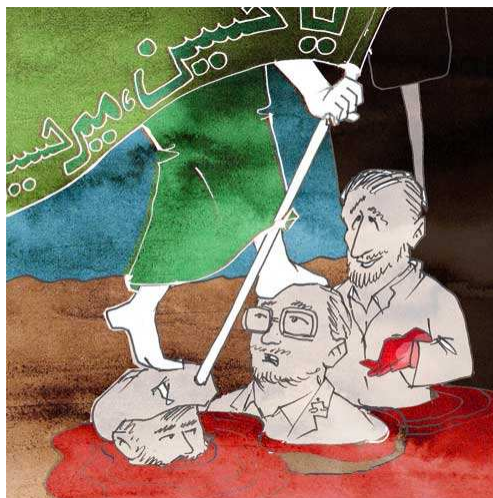
دیدن رابطه‌ی میان آن بفرنجی و این ظرفیت، به این معناست که برای تحقق واقعیت‌های سیاسی، نسخه‌های ساده و منطقی وجود ندارد، چرا که واقعیت‌های سیاسی یک جامعه، خود ساده و منطقی نیستند، بلکه بسیار پیچیده‌اند و نسخه‌های ساده را بر نمی‌تابند. این انسان‌ها هستند که واقعیت‌های سیاسی را می‌سازند. اما رفتار انسانیت به سادگی قابل دید و محاسبه‌پذیر نیست و آن‌را نمی‌توان در فرمول‌های ساده خلاصه کرد. به این اعتبار، باید ضرورتاً پیچیدگی دموکراسی مدرن، سویه‌های گوناگون آن و غنای تنش‌های درونی آن را نیز درک کرد و از یکسونگری و مطلق‌گرایی عناصر گوناگون سازنده‌ی آن پرهیز نمود. دموکراسی را نمی‌توان به فرمول‌های ساده‌ای چون «حاکمیت مستقیم مردم»، «مشارکت سیاسی» و غیره فروکاست. آجرهای سازنده‌ی ساختمان دموکراسی، اگر چه هر یک در جای خود ضروری و با ارزش‌اند، ولی هیچکدام به تنهایی این عمارت را نمی‌سازند.

دموکراسی، افزون بر آن که نظام سیاسی پیچیده‌ای است، آنچنان نظامی است که به اصلاحات مستمر نیازمند است. تاریخ دموکراسی، در عین حال تاریخ اصلاحات آن است و تنها آن نظام دموکراتیکی آینده دارد که خصلت اصلاح‌پذیری خود را همواره حفظ کند

## دیو چو بیرون رود فرشته در آید

علیرضا نوری زاده

سه شنبه 29 سپتامبر تا جمعه 2 اکتبر



از فردای کودتا بسیار بار با این سؤال مواجه شده‌ام که اگر سیدعلی آقا خطای بزرگ (بخوانید جنایت) عمرش را مرتکب نشده بود و اجازه می‌داد انتخابات با شور و امیدی که در کشور و در میان ایرانیان دور از خانه پدري ایجاد کرده بود بدون دخالت حکومت، خاتمه یابد و نتیجه واقعی آن که همانا پیروزی مهندس میرحسین موسوی بود، اعلام شود، امروز کشور در چه وضعی قرار داشت و آیا آقای موسوی می‌توانست کاری را که محمد خاتمی دوازده سال پیش به علت توطئه‌های ولی فقیه و مافیای سپاه و امنیت خانه مبارکه و آخوندهای دربار نایب امام زمان نتوانست صورت دهد، در اصلاح نظام و ضمانت برخورداری مردم از حاکمیت ملی، آزادی، عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی و فرهنگی، این بار با پشتوانه حمایت مردمی، محقق سازد؟

از من پرسیده و می‌پرسند، آیا می‌توان به آقای موسوی که مرتب تمسک به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر می‌کند و قانون اساسی را به رخ مردم می‌کشد، اعتماد کرد؟ اجازه دهید قبل از پاسخ دادن، حالا که بحث از فرضیات است من نیز این سؤال را مطرح کنم که راستی اگر آن مقاله کذابی احمد رشیدی مطلق (که از قضا 90 درصد مطالب آن درست بود و ده درصد نیز مطالبی سبک و توهین آمیز در آن مشاهده می‌شد) با اصرار دربار شاهنشاهی در اطلاعات و کیهان به چاپ نمی‌رسید آیا انقلاب رخ می‌داد؟ و باز اگر به جای دکتر آموزگار، دکتر امینی (نه حتی زنده یادان دکتر صدیقی و دکتر بختیار) به نخست‌وزیری منصوب شده بود، نمی‌شد جلوی انقلابی راکه هیچ ضرورتی نداشت گرفت، و کشور را در مسیر اصلاحاتی اساسی انداخت و انتخاباتی آزاد برگزار کرد و آن نیروی عظیمی را که در جهت نفی و تخریب بسیج شده بود، در راه رسیدن به آزادی، پیشرفت و توسعه و تحولات اجتماعی و فرهنگی و... راهبری کرد؟

این سؤال و سؤالات حاشیه‌های آن بیش از سه دهه من و بسیاری دیگر را مشغول داشته است. و همه گاه به یک نقطه می‌رسیم که تاریخ با اما و اگر نوشته نمی‌شود. چنانکه اگر بیماری شاه در سال 52/53 عود کرده بود و یا به بعد از سال 60 افتاده بود، بدون شک سرنوشت دیگری در انتظار ما بود. آنان که در مرکز تصمیم‌گیری نشسته‌اند با یک خطا، یک تصمیم‌گیری نابجا و دیر و زود، نه فقط سرنوشت خود، بلکه سرنوشت ملتی را در مسیری می‌اندازند که هزینه‌اش را گاه چندین نسل پرداخته و یا می‌پردازند. حال برگردیم به سؤالی که بارها از من پرسیده‌اید و آخرین بار یکشنبه شب در برنامه «دو روز اول» صدای آمریکا که دوست و همکارم بیژن فرهودی مجری آن است، ببینده‌ای عنوان کرد.

تا شامگاه انتخابات اخیر، خانه پدري در شور و هیجانی که از سال 57 به این سو بی‌سابقه بود، به سوی بامدادانی چشم دوخته بود که در آن شادمانی ملی در پیوند با شور و هیجان قبل از انتخابات آغازگر فصلی نوین در تاریخ ما باشد. موسوی و کروبی به عنوان دو نماد تغییر چنان اعتباری یافته بودند که اکثریت ایرانیان پذیرفته بودند این دو، موسوی و کروبی دیروز نیستند. (و ما در تابستان 57 نه تنها حاضر نشدیم قول شریف امامی را مبنی بر اینکه من شریف امامی دیروز نیستم، بپذیریم بلکه عقب‌نشینی‌ها و امتیاز دادنهای او نیز نتوانست ذره‌ای در نگاه سپاه ما به حاکمیت‌تغییری ایجاد کند).

به فاصله چند ساعت آن همه شور و هیجان بدل به بهت و حیرت و سپس خشم و نفرت شد. سیدعلی آقا و تحفه‌اش محمود و همه آنهایی که در کودتا نقش اساسی داشتند باور نمی‌کردند بزرگترین تقلب انتخاباتی در ایران از زمان برگزاری نخستین انتخابات در صدر مشروطیت، بازتابی چنان داشته باشد که بقا و موجودیت نظام را زیر سؤال ببرد. آیا خامنه‌ای حقاً قادر بود با دوراندیشی یک رهبر خردمند، مانع از تقلب و ابقای احمدی‌نژاد به این قیمت شود؟ این کار یعنی انتخاب شدن موسوی و به رسمیت شناخته شدن رأی مردم، چه پیامدهائی در پی می‌داشت؟ آیا احترام به رأی مردم بیمه نامه رژیم برای چند سالی دیگر می‌شد و یا آنگونه که به آقای خامنه‌ای قبولانده‌اند تنها سلاح هسته‌ای می‌تواند بقای رژیم را تضمین کند؟

بدون ذره‌ای تردید بر این باورم که جلوس موسوی بر کرسی ریاست جمهوری می‌توانست در درجه اول جلوی هزینه‌های سنگینی را که ملت ما طی هفته‌های اخیر جانی و مالی و معنوی، پرداخته است، بگیرد و در مقابل علاوه بر آنکه اعتبار و جایگاه ایران را در جامعه بین‌المللی بالا می‌برد، همبستگی ملی و پیوندهای داخل و خارج کشور را بین میلیونها ایرانی که در جریان مبارزات انتخاباتی با فروریختن دیوار جدائی ساخته و پرداخته جمهوری ولایت فقیه اندک اندک نماد غروربرانگیز خود را آشکار می‌کرد، به درجه‌ای از استحکام برساند که دیگر خطکشی‌های حسین باجوها و امنیت خانه مبارکه و سرداران مافیای سپاه و ارکان نظام نتواند ذره‌ای شکاف در بستر آن بیندازد.

شاید این سؤال برای خیلی از ما، به ویژه آنها که جمهوری جهل و جور و فساد را یکسره نفی می‌کنیم و خواستار برچیده شدن این بساط و برپائی نظمی مردمسالار و سکولار هستیم، تصویری که از فرضیه پذیرش پیروزی موسوی توسط نایب امام زمان و حکومتش ارائه دادم، پیش آمده باشد که خُب، گیرم موسوی برنده می‌شد و کشور مرحله‌ای شبیه به دوران خاتمی را با تفاوت‌های مختصری آغاز می‌کرد، تکلیف ما مخالفان با بودن سیدعلی آقا و ارگانهای ضد مردمی تابع او چه می‌شد؟ از فردا حسین باجو مشغول سم پراکنی علیه موسوی و اصلاح طلبان و آزاداندیشان می‌شد، دستگاه قضائی رژیم همچنان به بیدادگری مشغول بود و جنتی و فلاحیان و حجازی و طائب و الباقی اهل بیت ظلم و جور و فساد در جایگاه‌هایشان مستقر بودند. پرونده اتمی هم که دست آقا و نوکرانش بود، با این حساب چه چیز فرق می‌کرد؟

به اعتقاد من اگر سید علی آقا تسلیم رأی ملت می‌شد، اوضاع در کشور نه یک شبه اما به صورت مداوم و اساسی، تغییر می‌کرد. در درجه اول شاید دوسوم تبعیدیان و خود تبعیدیان این چهارساله حکومت تحفه آرادان به کشور باز می‌گشتند که در میانشان بسیاری از چهره‌های سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی و هنری و دانشگاهی قرار دارند. بازگشت این جمع می‌توانست در مرحله بعدی با بازگشت و یا دیدار مجموعه دیگری از تبعیدی‌های خواسته یا ناخواسته، ابعاد گسترده‌تری پیدا کند. با توجه به تجربه 8 ساله خاتمی، این بار موسوی با 25 میلیون رأی و کروبی با 7 میلیون رأی، آن هم توسط هموطنانی که خیابانها را در تصرف داشتند، از همان ابتدا سرمایه عظیم مردمی را زمینه‌ساز تغییرات و تحولات در بدنه نظام و مسیر سیاستهای کلان می‌کردند. موسوی در مقام رئیس جمهوری و کروبی در هیأت شیخ اصلاحات، راه را برای آنها که به دنبال دگرگونی بنیادین هستند می‌گشودند. (باز پرائنزی باز می‌کنم در سال 57



اساسی در کلیتش وفادارند، به تلویح گفته‌اند و می‌گویند باید نظمی نوین را پی ریخت زیرا که این بساط ظلم و جور و فساد را امکان اصلاح نیست. به هر روی سی سال پیش نه قسم شریف‌امامی را باور کردیم که می‌گفت من شریف‌امامی دبروز نیستم، نه با بختیار همدل شدیم که آرزوهای بزرگی برای سرفرازی ما داشت، گله گوسفندی شدیم که نواده سید احمد کشمیری به جای بردنمان به سوی چشمه روشن آزادی و عدالت و معنویت، به گنداب استبداد و چاله هرز فریب و تزویر و تظاهر راهبرمان شد. اگر از چاپ مقاله احمد رشیدی مطلق تا راهپیمایی عید فطر یک سال و اندی طول کشید و بین نخستین تظاهرات بزرگ تا تظاهرات میلیونی تاسوعا و عاشورا و روز بازگشت خمینی چند ماهی فاصله بود، این بار از لحظه اعلام تقلب آشکار تا تظاهرات سه میلیونی یک هفته فاصله بود و از آن تاریخ تا امروز دهها راهپیمایی و تظاهرات داشته‌ایم که روز قدس فقط به اعتراف سردار قاسمی، دو میلیون سبزپوش در خیابانها بودند. در پیش روی اگر با همبستگی و فارغ از نقرزندهای همیشگی پیش برویم، چشم‌انداز جامعه‌ای آزاد و سرفراز، چندان دور نخواهد بود. حالا وقت آن نیست که گریبان موسوی را بگیریم که در دهه 60 چرا بر جنایات ولی فقیه و نوکرانش سکوت کردی و منتظری نشدی، روزی روزگاری نه چندان دور ما هم کمیته حقیقت‌یابی خواهیم داشت که در برابر آن نه فقط موسوی و کربوبی بلکه آنهایی که اعدام رجال و نظامیان دوران پیش از انقلاب را با شادمانی استقبال کردند و خواستار اعدامهای بیشتری شدند نیز حاضر شوند.

### شنبه 3 تا دوشنبه 5 اکتبر

#### گدائی مشروعیت از واشنگتن

اطوار و گفتار تحفه‌آرادان و همکارانش طی دو هفته اخیر در برابر دولت آمریکا، حقاً جای تأمل و بحث دارد. تا دیروز تصور می‌کردند سوارکارند، برگه‌های برنده عراق و افغانستان و یمن و لبنان و فلسطین را در دست دارند، و در ایران کسی جرأت ندارد در برابر رأی مبارکشان حتی زیر لبی حرفی بزند، فرقی بین اوپاما و جورج بوش قائل نبودند و مدعی می‌شدند که ابرقدرتند و بمزودی سایه‌شان بر سر آمریکا نیز سنگینی خواهد کرد.

(700 میلیون دلار به جواز دادند و جزیره‌ای را خریدند که سیاه در آنجا واحدهای کوماندو و پایگاههای موشکی برای فتح آمریکا دایر کند). بر اثر سیلی که مردم اما بعد از کودتا در گوششان زدند و بی‌اعتباری و عدم مشروعیتشان را بر سر کوی و برزن و بازار جار زدند، موش شدند و مفلوک و سرشکسته دست تکدی برای کسب مشروعیت به سوی شیطان بزرگ دراز کردند. تحفه‌آرادان در نیویورک خود را به در و دیوار زد تا شاید کارمند دون پایه‌ای از وزارت خارجه آمریکا یا سازمان سیا، با او صحبت کند. وقتی تیرش به سنگ خورد حاج منوچ وزیر خارجه‌اش را به واشنگتن فرستاد تا شاید حضور او در دفتر حفاظت منافع، مردم داخل را نسبت به همدلی و همراهی آمریکا با جنبش سبز، مأیوس سازد. این تیر هم به سنگ خورد، ناچار همه امید را به ناهارهای سولانا بستند که طی آن سعیدخان جلیلی به حضور ویلیام برنز معاون خارجه ینگه دنیا بار عام یافت. به نوشته یک دیپلمات آمریکائی که در این ملاقات حاضر بود، برنز ضمن تأکید بر اصول سیاست کشورش در رابطه با پرونده اتمی ایران و اینکه جمهوری اسلامی باید دست از غنی‌سازی بردارد، انگشت روی مسأله حقوق بشر گذاشت و در این زمینه انتقادات تندی را خطاب به جلیلی عنوان کرد.

تا دیروز شیطان بزرگ ام‌الخبائث بود حالا اما حسین بازجو با نوق‌زدگی از گفتگوهای مستقیم نوکران ولی فقیه با مقامات آمریکائی می‌گوید. برای مردمی که در جنبش بزرگ خود برای رسیدن به آزادی و دموکراسی، قربانیان بسیار داده‌اند، مردمی که نوجوانانشان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، دیدار احمدی‌نژاد با خود اوپاما هم اهمیتی ندارد. چون طی سه دهه یاد گرفته‌اند خارجی همه گاه در اندیشه مصالح و منافع خود است و دستی به یاری‌از دور دراز نخواهد شد بلکه نیروی همبستگی ملی و پایداری و مقاومت و امید آنها را به پیروزی می‌رساند.

در دیداری با یک مسؤول آمریکائی گفتیم، سی سال رژیم مرگ بر آمریکا را محوری‌ترین شعار خود کرده بود، در کمتر از سه هفته ما توانستیم با شرح جنایات روسها در ایران و همدلی و کمک و حمایتشان از تحفه‌آرادان و ستاد کودتا، شعار محوری مردم را به مرگ بر روسیه تبدیل کنیم. بترسید از روزی که مردم این بار از ته دل و بدون فرمان‌گیری از جارچی‌های ولی فقیه مرگ بر آمریکا بگویند.

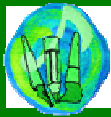
دستهای خونین کودتاچیان را فشردن، انجمنی جز این نخواهد داشت. از خشم ملت ایران بترسید.

اگر یک آمارگیری دقیق و دور از ترس و وحشت از حکومت و ضدحکومتی‌ها، در رابطه با خواسته‌هایشان می‌شد بدون شک اکثریت مردم خواستار براندازی و زیر و رو شدن کشور نبودند. همین که امینی و صدیقی و بختیار می‌آمدند، مجلس زنده و حقاً ملی تشکیل می‌شد، روزنامه‌ها می‌توانستند با آزادی و بدون ترس، از حکومت انتقاد کنند و خواستها و مطالب مردم را مطرح کرده و بر اعمال و رفتار حاکمان نظارت دقیق داشته باشند، عدالت اجتماعی در جامعه برقرار می‌شد و در عرصه سیاست خارجی، سیاستی مبتنی بر مصالح ملی، احترام متقابل، عدم دخالت در امور دیگران و منع دیگران از دخالت در امور کشورمان، دنبال می‌شد، ساکنان خانه پدري آرام می‌گرفتند و با همه توان جهت سربلندی و پیشرفت وطن و اعتلای نام ایرانی تلاش می‌کردند). برای رسیدن به دموکراسی در ابعاد ممکن و قابل تطبیق آن در سرزمینی استبدادزده با انواع مدعیانی که به جز نوک بینی خود جایی را نمی‌بینند، البته زمان و ممارست لازم است و دستیابی به مردمسالاری و حکومت سکولار مطیع قانون، مسأله‌ای نیست که یکشنبه قابل تحقق باشد. البته آقای بابک زهرائی که بعد از انقلاب از آمریکا به ایران آمده بود تا سوسیالیسم واقعی را پیاده کند، در آن مصاحبه و مباحثه غریبش با آقای بنی‌صدر مدعی شد یکشنبه کار کشاورزی کشور را به سامان خواهد رساند.

سرنوشت او درسی برای همه است، چند صبحایی زندان و بعد معجزهای یکشنبه را کنار گذاشتن و به دنبال کاسبی رفتن ایشان نشان داد که مبتلایان به تب تند در همه زمینه‌ها چه زود به عرق می‌نشینند و اصلاً یادشان می‌رود که چه رویاهائی را کوتاه زمانی پس از انقلاب به جوانان رویارده فروختند و شمار زیادی از این خریداران بر سر باور خود جان باختند. سی سال رژیم با مصادره مذهب و اعتقادات یک ملت، با استفاده از هزاران مسجد، دهها کانال رادیو تلویزیون و روزنامه و حدیث و روایت صحیح و مجعول، میلیونها ایرانی را ولو از سر تظاهر در تله روایات ساخته و پرداخته دکانداران دین انداخته است (از سر تظاهر گفتیم به این معنا که شاهدیم بسیاری از آنها که از ظلم و جور و فساد اهل ولایت فقیه به خارج می‌گریزند، تا مدت‌ها گرفتار قید و بندی هستند که رژیم بر عقل و خرد آنها حاکم کرده است. گاه از اینان پرسیده‌ام آیا اقعاً به جمکران می‌رفتی و نامه برای حضرت به چه می‌انداختی؟ ضمن پاسخ مثبت دادن، البته طرف سعی می‌کند نگاه امروز خود را متفاوت از نگاه دیروزش به دین و دنیا و آخرت و... نشان دهد، اما وقتی در تلفنش به مادر و پدر و آشنا و دوستش می‌شنوم که از آنها می‌خواهد سلام او را به فلان امامزاده مجعول برسانند و نامه‌ای را که با دورنگار می‌فرستد حتماً در چاه جمکران بیندازند آثار مخرب 30 سال کوفتن بر عقل و خردش را به خوبی مشاهده می‌کنم. چرا راه دور برویم؟ در همین لندن می‌شناسم آقایان و بانوان سخت مخالف جمهوری ولایت فقیه را که بسیار هم آلامد هستند و خرافات را هم نفی می‌کنند اما سفره حضرت عباس و حضرت رقیه می‌اندازند تا شبی که به کازینو می‌روند برنده بیرون آیند. همینها از رژیم بیزارند اما قیمة پلوی نذری مرکز اسلامی ولی فقیه را در شبهای عزاداری به هر قیمتی شده به دست می‌آورند تا با بلعیدن آن امراض آشکار و پنهانشان شفا یابد. رسیدن به دموکراسی و نظام سکولار با چنین تفکراتی البته کاری بسیار مشکل است.)

آنگونه که طی هفته‌های اخیر در تماس با فعالان جنبش سبز و جوانانی که بی‌ترس از عس، از هر فرصتی برای اظهار بی‌زاری از رژیم استفاده می‌کنند، کاملاً دریافته‌ام که خواستهای مردم به مراتب فراتر از سقف مطالبات موسوی و کربوبی و دیگر اصلاح‌طلبان است اما همین مردم به تجربه آموخته‌اند که برای برکنار کردن فتنه، نخست باید ابزار دفع فتنه را به دست آورند، حزب و روزنامه داشته باشند، انجمن و اتحادیه درست کنند و در اداره جنبش چنان کنند که روز به روز بنیة استبداد را ضعیف‌تر و میل مقابله با مردم را در نیروهای نظامی و امنیتی رژیم کمتر و کمتر کنند. با پیروزی موسوی ما تنها گامی به سوی تحول بنیادین بر می‌داشتیم اما کنترل سرعت دگرگونی اساسی دیگر در دست حاکمیت ولایتی نبود.

نه موسوی اعتقادی به ولایت فقیه دارد و نه کربوبی و نه آن میلیونها هموطنی که در داخل و خارج کشور جنبش سبز را به نهالی بارور تبدیل کرده‌اند. اگر به تقیه بگویند جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر و اینکه به قانون



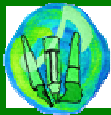
### تندیس جاودانه آزادی علیرضا نوریزاده

تندیس سربلند  
قد قامت الصلوات هنر  
وقتی که چشم میدوزد  
بر تحفه ای که سر تا پایش  
عین حقارت است  
فریاد میزند:  
این مظهر فریب و جنایت را  
در چاله ی زباله بیندازید!  
تندیس عشق میگرید  
تصویر مه گرفته ی سهراب  
چشمان آفتابی محسن  
و باد بی زوال ندا  
در پیش چشم اوست  
از آن بلند عالم  
تندیس عشق  
پروانه های آزادی را  
پرواز میدهد  
انسوی آب و خاک  
در پهنشفت ایران  
در بستر خلیج همیشه فارس  
در پیش پای کارون  
بر بستر جنایت و خون  
تندیس سربلند  
قد قامت الصلوات هنر  
شعری به یاد ایران میخواند  
ای سرزمین شعر و ترانه  
ای شعله ی همیشه فروزان  
ای دفتر قدیمی تاریخ  
آن لحظه دور نیست  
وقتی که تحفه ی آرادان را  
در چاله ی زباله بیندازید  
روزی که دین فروشان را  
از بستر سیاستشان  
پکسر جدا کنی  
آن لحظه ای که میکرده ها  
در طیف بانگ حافظ و خواجه  
رقصی چنان که جان و جهانست  
آغاز میکنند  
آن لحظه دور نیست  
تا بوسه بر مزار الف صبح  
تنها سه چهار قدم باقی است  
شهرام جمع مستان را  
آواز میدهد:  
گاه رسیدن است بیابید  
ایران رها شده است کجائید؟  
لندن 23 سپتامبر 2009



### چه وجود بلعجیبی هستم سیمین بهبهانی

به کلام فتح نیازم کو؟  
که لب از مکالمه بر بستم :  
چو نهیب فاجعه بشنفتم،  
به گروه فاتحه پیوستم.  
دل تخته پاره ندادندم  
که چو بشکند، به فغان آید \_  
چه وجود بلعجیبی هستم  
که «تَرَق» نگردم و بشکستم!  
به جگر فشردن دندانم  
به صلاح بود و چنین کردم  
چه کنم؟ هلاک جگر بدانم  
به دهان گرگ نیارستم.  
به زبان بسته حکایت را  
به قلم سپردم و خون خوردم  
ز نفوس روی نهان کردم  
به سرا نشستم و در بستم.  
شب و بیم موج و تپی، تابي  
دوران هایل گردابی  
همه خوانده بودم و ماندن را  
همه آز مودم و دانستم.  
به سرا نشستم و در بستم  
دل من ز سینه چو گنجشکی  
به شتاب و شکوه برون آمد  
بیشست غم زده بر دستم  
که «درین خموشی ی مرگ آیین  
ز کلام فتح نشانت کو؟  
چو ز هست و نیست بپرسندت،  
نفسی بکش که بلی، هستم!»  
دل من! مباح چنین غمگین  
که به هست و نیست نیاندیشم :  
همه آنچه خواستم از بزدان  
به ثبات و صبر توانستم.  
دلکم! مکوش به آزارم  
که نه ناتوان و نه نومیدم  
به ادای حق چو گشودم لب،  
به فنای ظلم کمر بستم...



## باران روز قدس علیرضا نوریزاده

(صلی علی محمد / اشک خدا درآمد  
در لحظه ای که مأموران سید علی آقا به سوی راهپیمانان سبز گاز اشک آور  
پرتاب کردند ناگهان رگبار تندی برای دقایقی فرو ریخت. همانجا یکی از  
راهپیمانان با دوق فریاد زد :  
صلی علی محمد / اشک خدا درآمد

آری  
این اشکهای درد الهی است  
وقتی با نام او  
سودای عشق را  
بر دار میکشند.  
این اشک عاشقی است  
کز بند بند جانش  
گل را و نور را  
دل را سرور را  
در سینه ی عزیزترین مخلوقش  
جاری کرد

معنای دوست داشتنت را  
در چشمهای عاشق شب  
پرواز داد  
نام بلیغ انسان را  
آغاز صبح بیداری کرد.

آری  
این اشکهای اوست  
آن مهربان که با یادش  
هر بامداد  
از پشت پنجره  
خورشید را صدا کردیم  
هر شام با ترانه دیدارش  
مهتاب را تماشا کردیم  
این اشکهای اوست  
وقتی  
با نام بی زوالش  
نایب مناب مهدی موعود  
دستور قتل شعر و صنوبر را  
صادر کرد  
این اشکهای درد الهی است  
پیمان ما ولی با او  
پرواز تا بهار رهائی است  
لندن 22 سپتامبر 2009

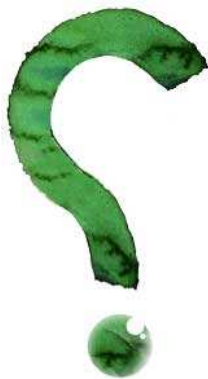
## شانه های خواب شهلا بهار دوست

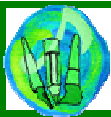
امشب صدا،  
صدای پیچ پیچ ترانه ات  
خش خش پاکت نا مه ات  
راز ریز آمدنهای شبانه ات  
ریخته میان کو چه ام  
کشیده دست بر سینه ام.

روی شانه های خیس خواب  
رنگ هوس نشسته داغ.  
بوی تو را گرفته باز  
سطر به سطر این خیال.

امشب نگاه،  
نگاه چشمهای بارانی ات  
دود سیگار و دلشوره زنگ خانه ات  
های های تکرار و آن همه بی پروایی ات  
روی نفسهای بریده، شوق واژه بریده  
هوای اتاق را دریده، تا پنجه های تو قد کشیده  
روی مکئی تا هیس، تا تو  
تا گمان، یک آن، یک نفس  
گاه می آید، همیشه هرز  
پیچیده بر پیچک خیال  
ناخن کشیده بر شب سیاه  
روی باورم، رنگ و وارنگ، از همه رنگ  
روی شانه های خواب نقشه جغرافیا  
آه ه ه

چشمهای من ، امشب چه تند بی تو میان پونه می دوم!





## هدیانی - کویر آویزان ناصر اطمینان

امروز،  
آویزان است  
کویر،  
در پشت پنجره،  
سرخ می بارد  
قطره، قطره،  
از آسمان  
و طعم خاک می دهد  
صبح نفس گیر.  
سرم را در دست می گیرم  
و چشم می دوزم  
به خود.  
می ایستند  
پلک هایم- مردد-  
در نیمه ی راه.

خسته ام،  
خسته ام از پرسه های پی در پی  
در این کاروان سرای متروک  
که پیچیده است به خود  
در این بارش سرخ.  
«تا کی؟»  
سقله می زخم به حافظه ام:  
تا کی،  
تکیه دهم به تک در ختان تنومند  
که به انتظار مسافری نشسته اند  
«در کناره ی راه ابریشم - از بغداد تا هرات؟»

می پرسم از خود: «تا کی؟»-  
تا کی،  
چشم بدوزم به این جنگل اسطوره ای،  
آخر کیست  
این سر در لاک فرو برده،  
هم سال لاک پشت،  
با پای خرگوش  
«و زبان آفتاب پرست؟»

باور هایم،  
همه اسطوره در اسطوره اند.  
باور هایم همه غبار آلود،  
وقتی می بینم که خورشید، امروز،  
در این شرقی ترین  
نقطه ی زمین،  
در طلوع صبح،  
غروب می کند!

نفس بادگیرهای شهر  
گرفته است.  
آیا تر خواهد شد  
نفس ام،  
«این بار؟»  
از خود می پرسم:  
و نسیم خیس،  
واژه ی مرگ را  
آیا خواهد شست  
«از گلویم؟»

این چه واژه ی سبزی است - که هنوز -  
مرگ را صدا می زند؟  
این چه واژه ی سبزی است - که هنوز -  
غبار سرخ را با خود  
پدک می کشد؟

امروز نلسون ماندلا را  
به خانه ام خواهم برد.  
و از او تکه پارچه ای قرض خواهم کرد.  
تا با آن گرد گیری کنم  
باور هایم را.  
با او- بی گمان- از اسطوره ی سهراب خواهم گفت  
و شاید باهم  
به چله اشک نشستیم  
تا فراموش نکنیم.  
از او «راز انسان های قد بلند در قاره ی سیاه چیست؟»-  
در طلوع صبح، «خواهم پرسید:  
آیا خورشید- هیچ گاه-  
غروب کرده است  
«در دیار تو؟»

صدایم می زند باد.  
تا پلکی بر هم می زخم.  
کویر رفته است  
اما هنوز،  
طعم خاک دارد  
صبح نفس گیر.

